



گزارش یک جنایت

(روایتی متفاوت از انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ایران)

بهرام کولابی

گزارش یک جنایت

(روایتی متفاوت از انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ایران)

بهرام کولابی

تقدیم به مردم مظلوم و نجیب ایران

برای دانلود سایر کتابها و آثار ممنوعه در ایران
به آدرس زیر مراجعه کنید

www.azadieiran2.wordpress.com

فهرست

۸	مقدمه
۱۰	فصل اول
۱۱	خلاصه ی ماجراهای انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۵	روزشمار جریانات پس از انتخابات هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۷	فصل دوم
۱۸	کشته های خرداد و تیر سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۲۵	کشته های مرداد و شهریور هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۳۳	کشته های تاسوعا و عاشورای هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۵۱	سایر کشته های سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۵۷	ماجرای قبرهای بی نام و نشان
۱۶۰	شکنجه
۱۶۴	تجاوزجنسی
۱۷۷	حمله به رهگذران
۱۸۱	فصل سوم
۱۸۲	کشته های سال هزار و سیصد و هشتاد و نه
۱۹۹	کشته های سال هزار و سیصد و نود
۲۰۴	ماجرای مغفول مانده ی حمله به کوی دانشگاه تهران
۲۰۷	کشته های احتمالی

فصل چهارم

۲۱۲

مستندات تقلب در انتخابات

۲۱۳

دو گزارش رسمی از وقایع کهریزک

۲۲۰

عکس

۲۲۹

پیشگفتار:

درست یکروز پیش از برگزاری انتخابات دوره ی دهم ریاست جمهوری ایران، یک کارگر آمریکائی از من پرسید: نتیجه ی انتخابات کشور تو چه می شود؟ گفتم هیچ اتفاق خاصی قرار نیست بیفتد و همه چیز همانطوری خواهد بود که قرار است باشد.

این حرف را طی دو سه ماه پیش از برگزاری انتخابات هم در جمع های خودمانی به اشکال مختلف به دوستان ایرانی گفته بودم. بویژه به حسن که هر روز و هر لحظه اخبار ایران را پیگیری می کرد و خیلی امید بسته بود به اینکه این بار نسل جوان می خواهد تغییری اساسی ایجاد کند.

من برای این نظر خلاف جریان، و شاید منفی بافانه ی خود، دلایل و استدلالهایی داشتم که به نظر دوستان نه منطقی می آمد و نه محکمه پسند. اما گذر زمان نشان داد که همان استدلالهای ساده درست از کار در آمد.

نظر من ، علاوه بر برداشتها و تجربیات شخصی و نیز تحلیلهای مبتنی بر مطالعات تخصصی، به ارتباط بسیار نزدیک با اخبار و اطلاعات ایران نیز بر می گشت. ارتباطی که حاصل روزها و ماهها مطالعه و پیگیری روزانه ی اخبار و مسایل ایران بود.

به استناد همین پیگیری مستمر اوضاع و اخبار ایران بود که از همان ظهرروز برگزاری انتخابات حس کردم چیزی در داخل کشور در حال وقوع است. چیزی که می دانستم رخ می دهد اما نمی دانستم چیست و چگونه رخ خواهد داد. تحت تأثیر همین حس ، خیلی زود تصمیم به ثبت هر آنچه که حول محور انتخابات رخ می داد گرفتم.

برای اینکار میزان پیگیری اخبار و اوضاع ایران را افزایش داده و بطور همزمان شروع به گردآوری مطالب و مستندات وقوع یک کودتای بی صدا ولی سخت و شدید که از طرف حکومت بر علیه مردم در حال اجرا بود کردم. اینکار نزدیک به یکسال بطور مستمر و پس از آن به شکل موردی ادامه یافت و بصورت همزمان با آن برای نخستین بار بخشی از مطالب گردآوری شده در قالب گزارشی از آمار و اطلاعات کشته شدگان پس از انتخابات در وبلاگی منتشر گردید. و شاید همین گزارش به اضافه ی مطالب انتقادی دیگر سبب شد که آن وبلاگ مسدود گردد.

کار گردآوری مطالب و اطلاعات و مستندات مربوط به این کتاب، چهار سال ادامه یافت و دو سال نیز برای تنظیم و حک و اصلاح و نیز مستندسازی بخشهای مربوط به کشته شدگان انتخابات، زمان صرف شد. آنچه بدست آمد کتابیست که اینک پیش روی شماست و محتویات آن از میان نزدیک به پانصد صفحه مطالب مرتبط با وقایع سال هشتاد و هشت و یکی دو سال پس از آن دستچین گردیده است.

مجموعه ی حاضر به طور یقین نمی تواند دربرگیرنده ی اطلاعات تمامی قربانیان فجایع حکومتی ودولتی سالهای هزار و سیصد و هشتاد و هشت تا هزار و سیصد و نود ایران باشد. اما می تواند نقطه ی

شروعی باشد بر تلاش دیگر ایرانیان دلسوز برای هر چه کامل تر شدن این گزارش تکان دهنده. به طور قطع هرگونه نظر و انتقاد سازنده ی شما خواننده ی گرامی می تواند ما را در تداوم این کار و نیز در انجام سایر کارهای از این دست دلگرم تر کند.

bahramkoolabie@gmail.com

تابستان ۱۳۹۴

"نمیدانید چه دردی است آدم در وطن خودش غریب باشد"

مقدمه:

در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، در انتخابات نهمین دوره ی ریاست جمهوری ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی، دو جریان عمده در برابر هم صف آرائی کردند. نخست جریان حاکم به رهبری سید علی خامنه ای رهبر کشور و با محوریت اجرائی رئیس جمهور وقت (محمود احمدی نژاد). و دوم کلیه ی جریانهای مخالف با گروه اول، اعم از مخالفان درون نظام و مخالفان معتدل بیرون از نظام و نیز نیروها و افراد مستقل از همه ی جریانات پیش گفته.

اعلام زود هنگام و نیز شبیه ناک پیروزی شصت و دو و نیم درصدی احمدی نژاد در بیست و دوم خرداد ماه (که دستکم از ده روز قبل برای طرفدارانش مسجل بوده و در تظاهرات میدانی آنها علناً اظهار می شد)، تعجب و نیز خشم گروه مقابل را برانگیخت. گروهی که به شدت و با جدیت باور داشت که نتیجه ی اعلام شده برای فرد پیروز و برای طرفهای دیگر ماجرا، مشکوک و دستکاری شده است.

بیشتر از سایر رقبیان درگیر، دو رقیب عمده در جناح مخالف دولت یعنی میر حسین موسوی و مهدی کروبی بطور جد موضوع تقلب در انتخابات و نتایج آنرا مطرح ساختند. و طرفداران آنان نیز در تأیید همین باور شروع به ابراز اعتراضات مدنی نمودند.

اعتراضات مدنی معترضین به نتایج انتخابات در دو قالب مشخص نمود یافت که عبارت بود از حضور آرام و بی صدا در خیابانها و نیز عدم پذیرش نتیجه ی ادعایی حکومت و دولت که مدام و مکرر از تمامی مجاری تبلیغی حکومتی و دولتی مطرح می شد.

جناح حاکم بجای فرونشاندن مدبرانه و سیاستمدانه ی اعتراضات مخالفان، خیلی زود دست به خشونت زد و یک جریان کور آشوب و سرکوب را در کشور براه انداخت که حاصل آن بیش از صد نفر کشته و صدها نفر مجروح و دهها مفقودالآثر بود به علاوه ی میلیاردها ریال خسارت مالی از طریق از دست رفتن نخبگان علمی آینده ی کشور و تخریب اموال عمومی و هزینه های سرسام آور دادرسی و زندان و بازداشت و شکنجه و غیره. و صد البته یک جنگ فرسایشی بی پایان که نه قتل و جرح آنرا کاهش داد و نه گذر زمان.

آنچه امروز از پس چند سال به طور قطع در باب ماجراهای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ایران می توان گفت آن است که در این جریان، هر دو طرف ماجرا بجای خویشتنداری و تعقل، خشونت را انتخاب کردند و گام در راهی گذاشتند که نتیجه ای جز ضرر و زیان برای مردم و کشور در بر نداشت.

در این انتخاب البته شواهد و قرائین نشان می دهد که حکومت و دولت مقصر اصلی بودند. هم بخاطر اینکه علیرغم جایگاه کلان خویش، نگاه کلان به قضیه نداشتند. و هم از این جهت که تمامی امکانات کشور را به کار بستند تا یک جنگ نابرابر را با مردم بی سلاح و بی پناه براه اندازند. جنگی که فارغ از نگاه منفعت طلبانه ی دو طرف هیچ سودی برای مردم و کشور نداشت.

نکته ی غم انگیز ماجرا آن بود که در این بازی ناسالم سیاسی، هر دو طرف ماجرا از مردم و احساسات خام و ساده ی آنان سوء استفاده کردند تا به اهداف خود برسند. چه جناح حاکم که با وارد کردن بخشی از مردم طرفدار خود به ماجرا، رنگ مردمی به آن زد. و چه جناح مقابل که با تحریک احساسات پاک و ساده ی مردم خسته از سیاستهای ناکارآمد طیف مقابل و خواهان تغییر در وضعیت کشور، آنان را وارد نبردی نابرابر و ناجوانمردانه کرد.

و در این بازی ناسالم، جوانان بیشترین تلفات را دادند از هر دو طرف.

اعلام زود هنگام و غیر قانونی نتایج انتخابات، قطع تمامی راههای ارتباط خبری داخل و خارج از کشور، کودتای خزنده و آرام در کشور از چند روز مانده به انتخابات تا مدتی پس از آن، حکومت نظامی ساکت و اعلام نشده، تنها بخشی از تخلفات کلان حکومت و دولت بود. و در مقابل، آغاز جنگ روانی از نیمه شب پایان انتخابات، به خیابان کشاندن مردم و بویژه جوانان برای قدرت نمایی، نداشتن برنامه و تدبیری درمورد گزینه های مختلف ناشی از به خیابان کشاندن مردم، نیز بخشی از خطاهای انکار ناپذیری بود که از سران طیف مقابل حکومت و دولت سر زد.

فصل اول

الف : خلاصه ماجراهای انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت

به لحاظ تقویمی، بلافاصله پس از پایان رسمی انتخابات، جنگ روانی دو طرف دعوا، مبنی بر اعلام برنده و بازنده ی بازی (بدون در دست بودن نتایج رسمی آرای اخذ شده) آغاز شد. اما این بازی که در ابتدا می توانست متعادل پیش برود خیلی زود با قطع سرویس پیام کوتاه از سوی دولت، تبدیل به یک بازی نابرابر شد که در یکطرف آن دولت و حکومت با تمامی تریبونهای صوتی و تصویری و نوشتاری رسمی قرار داشت و در طرف مقابل هم جناحی با میلیونها طرفدار اما بدون رسانه های مؤثر برای خبر رسانی.

شاید برای خنثی کردن این نخستین حرکت جناح حکومتی بود که از اولین ساعات نخستین روز پس از انتخابات یعنی شنبه بیست و سوم خرداد ماه، مردم معترض به نتایج انتخاباتی که به تدریج مهندسی شدن و دستکاری شدن آن آشکارتر می شد، به خیابانها آمدند و یک اعتراض بدون هیاهو و ساکت را در سراسر کشور و بویژه در تهران شکل دادند. اما از آنجا که جناح حاکم فارغ از هرگونه تعقل و تدبیر عمل می کرد، خیلی زود اعتراضات آرام و مدنی مردم توسط پلیس رنگ خشونت گرفت. پلیسی که معتقد بود مردم بدون مجوز حق گردهم جمع شدن را ندارند. و همین واکنشهای قهرآمیز پلیس ضمن پراکنده کردن مردم از مقابل وزارت کشور (یعنی اولین نقطه ی اعتراض مدنی مردم) هم باعث پخش شدن خبر اعتراض در شهر و کشور شد و هم خبر برخورد خشن پلیس را فراگیر کرد. و صد البته هر بخش از مردم معترض وقتی پراکنده شدند به محلی دیگر رفته و خود اجتماعی بزرگتر را شکل دادند که در نهایت به اعتراضات چند هزار نفری میدان ونک در روز بیست و سوم خرداد منتهی گردید.

همزمان با این تحولات و در راستای همین اعتراضات، سران جناح مخالف نیز ضمن اعلام شک داشتن در صحت نتایج اعلام شده، بطور رسمی اعلام اعتراض کرده و نامه ای سه نفره (با امضای محسن رضایی، مهدی کروبی، میر حسین موسوی) به شورای نگهبان ارائه نمودند که در آن بطور رسمی و آشکار صحبت از تخلف و تقلب گسترده در انتخابات شده بود. آنان بطور شفاف خواهان ابطال نتایج انتخابات شدند. همچنین سران معترضین با پخش شدن اخبار خشونت پلیس در برابر مردم معترض، مردم را به خویشتنداری و پرهیز از خشونت و درگیری فراخواندند.

هنوز مردم و مخالفان از شوک قاعده ناپذیری دولت بیرون نیامده بودند که شوک بزرگتری از سوی رهبر کشور به عنوان رأس جریان حاکم، به همه وارد شد. و این نیز زمانی بود که سید علی خامنه ای پیش از بررسی اعتراضات و تعیین تکلیف شدن صحت و سقم آن، با تبریک گفتن به محمود احمدی نژاد عملاً بازی را تمام شده خواند. به دنبال این حرکت غیر حرفه ای رهبر، دولت نیز دومین مرحله ی بازی نابرابر را با دستگیری تعدادی از اعضای ستاد انتخاباتی رقبای معترض آغاز کرد.

در حالیکه روز بیست و چهارم خرداد با اعتراضات پراکنده ی مردم، انتظار برای اعلام رسمی نتایج، و انتظار برای اظهار نظر مراجع رسمی مجری انتخابات در باب ادعای تقلب، بدون هیچ نتیجه ی روشن یا حتی نشانه ی امیدوار کننده ای به پیش می رفت؛ دولت به عنوان بازوی فرد پیروز انتخابات یک حرکت بسیار ناشیانه و تفرقه افکنانه انجام داده و در محلی که روز پیش مخالفان اولین تجمع بزرگ خود را شکل داده بودند، اقدام به برگزاری جشن پیروزی کرده و ضمن تحریک طرفداران خود، طرفداران طیف مقابل را با واژگان تحقیرآمیز و توهین آمیز مورد خطاب قرار داده و آتش در حال شعله ور شدن را باد زد.

همچنین در آخرین ساعات همان روز بیست و چهارم خرداد ماه کوی دانشگاه تهران مورد هجوم نیروهای انتظامی و لباس شخصیها قرار گرفت و در سکوت خبری تعداد نامشخصی از دانشجویان دانشگاه تهران دستگیر و تعداد بیشتری نیز مورد ضرب و جرح قرار گرفتند.

در پاسخ به همه ی انتظارات برآورده نشده ی دو روز بیست و سوم و بیست و چهارم خرداد، و نیز برای نشان دادن اینکه معترضان چقدر در حرف خود جدی و مصمم هستند، طیف مقابل یک برنامه ی اعتراض مدنی آرام را برای روز بعد هماهنگ کرد.

تجمع اعتراضی روز بیست و پنجم خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت را می توان از چند جهت در تاریخ ایران بی سابقه دانست. نخست از نظر حجم بالای حضور مردمی که بدون هیچ فشار یا فراخوان رسمی و حکومتی و حتی در تقابل با خواست حکومت به خیابان آمده بودند. و دوم نشان دادن رشد سیاسی مردمی که می خواستند نشان بدهند که تنها برای اعتراض آرام به خیابان آمده اند و به هیچ عنوان قصد آشوب ندارند، حتی اگر طرف مقابل به نیت و منظور خشونت و آشوب و سرکوب به خیابان آمده باشد.

در روز بیست و پنجم خرداد سال هشتاد و هشت بیش از دو میلیون نفر از مردم در تهران دست به اعتراضی آرام و بی صدا زدند. آنها در سکوت محض در یک زنجیره ی انسانی میلیونی، خواهان بازگرداندن حقی شدند که از آنان پایمال شده بود.

جناح مقابل اما نه تنها قصد کوتاه آمدن نداشت بلکه گویا حتی سکوت مردم را حمل بر ترس یا شاید عدم استحکامشان کرده و با سببیت تمام دست به اسلحه برد و در جای جای تهران و ایران، اعتراض آرام و بدون خشونت مردم را به خون کشید. و حتی به این هم بسنده نکرد و با اخراج خبرنگاران خارجی و مسدود کردن هرچه بیشتر گلوگاههای خبررسانی آزاد، عزم نا گفته ی خود را برای برخوردی قهرآمیز در روزها و ماههای آینده نشان داد. و این یکی از نکاتی بود که در آن روزها از چشم خیلی ها پنهان ماند.

ماجرای قتل و کشتار مردم و ضرب و جرح آنان در روز بیست و پنجم خرداد از درون اجتماع عظیم و آرام مردم آغاز شد و در پایان آنروز با شلیک مستقیم بسیجها و لباس شخصیها به سمت مردم در پایگاههای بسیج ادامه یافت و چرخه ی کوری از خشونت و جنایت طی روزها و هفته ها و ماههای بعدی را کلید زد.

بیست و پنجم خرداد نقطه ی آغاز یک کشتار دولتی و حکومتی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بود. آغاز یک روند قتل و ضرب و جرح و شکنجه و بازداشت غیر قانونی و تجاوز جنسی و اعدام و ترور خیابانی. یا به طور خلاصه آغاز دوره ای از دیکتاتوری سنگین چماق در برابر دست خالی. با این حال قتلهای خیابانی بیست و پنجم خرداد ماه، نه محدود به روز مذکور شد و نه محدود به کشتار و ضرب و جرح معترضان خیابانی. این روند در روزها و هفته ها و ماهها و حتی سالهای بعد هم در اشکال شلیک مستقیم گلوله در کوچه و خیابان به همه کس و در همه جا، ربودن معترضان از خانه، تیر اندازی به آنان در درون خانه ها، زیر ماشین گرفتن معترضان، بازداشت غیر قانونی و سپس شکنجه، تجاوز جنسی، ترور در خیابان، اعدام، قتلهای صحنه سازی شده، و انواع و اقسام دیگر ادامه یافت.

طی روزهای بیست و پنجم تا بیست و هشتم خرداد علیرغم خشونت پلیس و نیز نیروهای غیر رسمی طرفدار حکومت و دولت، مردم همچنان با امید به گرفتن نتیجه ای روشن از اعتراضات خود، خیابانها را ترک نکردند.

در روز بیست و نهم خرداد ماه، سید علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی، بجای برخورد معقولانه با وضعیت خطرناکی که گریبانگیر کشور و مردم شده بود؛ یکبار دیگر ناسنجیده عمل کرد و بدون روشن

شدن قانونی نتیجه ی اعتراض میلیونها ایرانی، بار دیگر حمایت خود را از دولت و جناح دولتی اعلام کرده و هیزم شعله ی ناآرامی کشور را بیشتر کرد. او به این هم بسنده نکرد و عملاً به تهدید مردم معترض پرداخت و غیر مستقیم گفت که مسئولیت آنچه بر سرشان بیاید با خودآنان و سرانشان است.

این اقدام نابخردانه ی سید علی خامنه ای مانند باز کردن قلاده ی سگ شکاری و رها کردن آن به جان شکار دست و پا بسته بود. در نتیجه ی همین سخنان نسنجیده ، خشونت پلیس و دیگر بازوهای نظامی دولت بر علیه مردم هم رسمی تر شد و هم گستره تر و در عین حال وحشیانه تر.

آنچه در صفحات آتی می آید، گزارشی است خلاصه درباره ی تعدادی از شهروندان ایرانی که پس از انتخابات خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت، توسط دولت و نیروهای رسمی و غیر رسمی وابسته به آن به اشکال مختلف کشته شدند و یا در مدت بازداشت غیر قانونی، مورد شکنجه- تجاوز- ضرب و جرح- تهدید- محاکمه و غیره قرار گرفتند.

برخورد نیروهای حکومتی با مردم همه جانبه بود. به این معنی که مأموران رسمی و غیر رسمی، در برخورد با مردم کوچه و خیابان(اعم از معترضین یا حتی عابرین) ابتدا آنها را کتک می زدند. بعد از میان آنان بخشی را بازداشت کرده و بقیه را با کتک متواری می کردند. زخمی ها و کشته ها توسط نیروهای وابسته به حکومت جمع آوری می شدند. زخمی هایی هم که توسط مردم به بیمارستان منتقل می گردیدند در آنجا دستگیر می شدند. بخشی از زخمی ها هم بجای انتقال به بیمارستان مستقیماً از محل حادثه به مکانی نامعلوم منتقل می شدند. کسانی که در محل دستگیر نمی شدند مورد شناسایی قرار گرفته و در روزها و حتی ماههای بعد دستگیر و بازجویی می شدند.

در روزهای اولیه دستگیر شدگان از چند محل مانند کلانتریها به بازداشتگاههای بزرگتری چون بازداشتگاه آگاهی و بازداشتگاه کهریزک منتقل می شدند بدون اینکه دلیل یا حکم قانونی برای بازداشت آنان در دست باشد. طی این تخلف آشکار حکومتی در همان چند روز ابتدای بلوای سال هشتاد و هشت نزدیک به پنج هزار نفر در سراسر ایران بازداشت شدند.

بازداشت شدگان در تهران پس از ارسال به کلانتریهای محدوده ی میدان انقلاب تا میدان ولیعصر، به چند مکان شناخته شده و چند بازداشتگاه غیر رسمی زیر منتقل شدند:

- بازداشتگاه شاپور(اداره ی آگاهی)
- بازداشتگاه کهریزک
- بازداشتگاه اوین
- بازداشتگاه وزارت کشور
- بازداشتگاههای سپاه

ب: روزشمار جریانات پس از انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت

به طور خلاصه ، روزشمار وقایعی که پس از انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی رخ داد به شرح زیر بود:

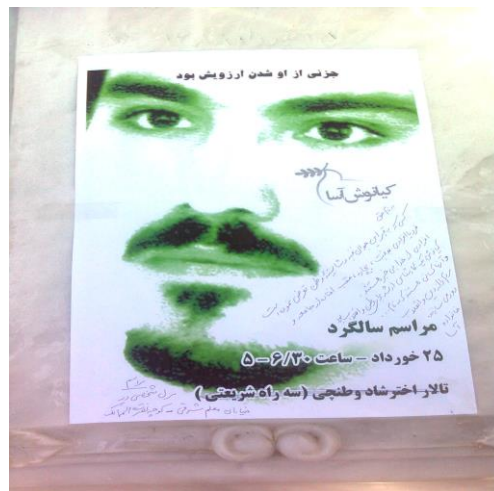
- اعلام زودهنگام پیروزی جناح رسمی از تریبونهای مختلف ، از نخستین ساعات بامداد شنبه بیست و سوم خرداد ماه.
- گردهمایی اعتراضی تعدادی از مردم در برابر ساختمان وزارت کشور و برخورد خشن پلیس با آنان و پراکندن آنان که منجر به گسترش اعتراضات در سطح شهر تهران شد. بیست و سوم خرداد ماه.
- تبریک زودهنگام رهبر جمهوری اسلامی به فرد پیروز اعلام شده ی انتخابات دستگیری تعدادی از فعالان ستادهای انتخاباتی رقبای او. بیست و سوم خرداد ماه.
- ادامه ی اعتراضات پراکنده و بدون برنامه ی مردم در تهران و شهرستانها، جشن پیروزی فرد پیروز اعلام شده. حمله به کوی دانشگاه تهران. بیست و چهارم خرداد ماه.
- گردهمایی عظیم و آرام معترضان در خیابان آزادی تهران. تیراندازی به مردم در تظاهرات. تیراندازی به مردم در پایگاه بسیج میدان آزادی. بیست و پنجم خرداد ماه.
- ادامه ی اعتراضات خیابانی مردم در تهران و شهرستانها که با تداوم خشونت پلیس، از سوی مردم با خشونت و آشوب و تخریب پاسخ داده شد. بیست و ششم خرداد ماه.
- ادامه ی تظاهرات خیابانی پراکنده و تیراندازی به مردم معترض. بیست و هفتم خرداد ماه.
- تظاهرات و درگیری و تیراندازی به مردم. بیست و هشتم خرداد ماه.
- سخنان تهدید کننده ی سیدعلی خامنه ای در نماز جمعه ی تهران بر علیه مردم معترض. تظاهرات و اعتراض خیابانی مردم. تیراندازی مستقیم نیروی انتظامی و لباس شخصیها به مردم بی سلاح. بیست و نهم خرداد ماه.
- تظاهرات پراکنده در تهران و شهرستانها. تیراندازی مستقیم نیروی انتظامی و لباس شخصی ها به مردم در خیابانها. تیراندازی به مردم از پایگاه بسیج مسجد لولاگری. سی ام خرداد ماه.

فصل دوم

الف: کشته های خرداد و تیر سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت

- آسا ، کیانوش

کیانوش آسا دانشجوی کرمانشاهی مقطع کارشناسی ارشد رشته ی پتروشیمی دانشگاه علم و صنعت ایران در روز بیست و پنج خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در سن بیست و پنج سالگی در میدان آزادی به ضرب گلوله کشته شد. هرچند خانواده ی او عقیده دارند وی در زندان به قتل رسیده است.



وی از دانشجویان مستعد و باهوش کشور و از اولین کشته شدگانی بود که ماجرای کشته شدنش علیرغم همه ی فشارها، رسانه ای شد.

جسد کیانوش آسا هشت روز بعد از گلوله خوردن، در سردخانه به خانواده اش تسلیم گردید.

کشته شدن کیانوش آسا، هم در دانشگاه علم و صنعت، و هم در کرمانشاه باعث ایجاد موجی از همدردی گردید. بویژه از آن جهت که وی دانشجوی بسیار مستعد و شناخته شده ای بود. وی در کنار تحصیل، در زمینه ی نوازندگی تنبور هم فعالیت داشت و همچنین عضو یکی از گروههای حمایت از محیط زیست بود.

خانواده ی آسا علیرغم فشارهای زیادی که به آنها وارد گردید، هم در برگزاری مراسم بزرگداشت وی سنگ تمام گذاشتند و هم در خبر رسانی از ماجرائی که بر فرزندانشان رفته بود کوتاهی نکردند.



- آقا زاده قهرمانی ، رامین

رامین آقا زاده قهرمانی را می توان اولین قربانی آدم ربایی و نیز کینه ی حکومت نسبت به معترضان انتخابات دانست.

رامین آقازاده متولد سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت، در یکی از اولین روزهای اعتراضات انتخاباتی در تظاهرات خیابانی شرکت کرد. چند روز بعد کینه توزان تصویر وی را از روی دوربین یک بانک شناسائی کرده و با تشخیص هویت وی نشانی منزل او را یافته و برای دستگیری او اقدام کردند.

رامین در زمان مراجعه ی مأموران در خانه حضور نداشت و مأموران از مادر او خواستند که فرزندش را هر چه زودتر معرفی کند. مادر ساده دل و پاک نهاد هم به این باور که چون فرزندش گناهی مرتکب نشده پس دلیلی ندارد که از چیزی هراس داشته باشد؛ فرزند را با دست خود به محل تعیین شده برده و تحویل داد.

پانزده روز پس از یک دوره ی بی خبری و نگرانی، رامین با پای خود به خانه برگشت در حالیکه در اثر شکنجه های بسیار، وضعیت جسمانی وی به شدت وخیم بود. به طوریکه بلافاصله به بیمارستان مراجعه کرد اما خیلی زود اثرات شکنجه های شدید وی را از پا در آورد تا مشخص شود که قاتلان با علم به نزدیک بودن مرگ رامین او را رها کرده اند.

رامین در توضیح یکی از شکنجه های اعمال شده ، به مادرش گفته بود که وی را به مدت چند روز از پا آویزان کرده بوده اند. بعدها با پیگیری های عده ای از خانواده های قربانیان خرداد هشتاد و هشت، مشخص شد که رامین آقازاده قهرمانی در کهریزک شکنجه شده و در واقع چهارمین قربانی کهریزک به شمار می رود.

رامین در قطعه ی دویست و شانزده بهشت زهرا دفن است.



- آقا سلطان ، ندا

ندا آقا سلطان اگر چه نخستین کشته ی اعتراضات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت نبود. اما به لطف فراگیری رسانه، به سرعت نه تنها به عنوان معروفترین کشته ی این جریانات بلکه به عنوان نماد مبارزه ی نابرابر معترضان با حکومت معرفی گردید.

ندا دانشجوی رشته ی فلسفه ی دانشگاه بود و هیچ ارتباطی با دعوای خیابانی خرداد ماه هشتاد و هشت نداشت. وی در روز سی ام خرداد ماه در فرعی های خیابان کارگر شمالی به قتل رسید.

درباره ی او حرفهای ضد و نقیض زیادی زده شد. آنقدر ضد و نقیض که برخی او را بازیگر نقش مرگ خود خواندند و گفتند ندا آگاهانه تن به مرگ داد تنها برای اینکه حکومت و دولت زیر سؤال برود. و برخی هم او را تا حد شهید مبارزات خیابانی بالا بردند.

حتی برخی هم از روی دستپاچگی حرفهای زدند که اگر خودشان هم امروز بشنوند به آن خواهند خندید. مانند مشاور احمدی نژاد که در مصاحبه با یکی از خبرگزاریهای نزدیک به دولت گفت: " به معنای اسم ندا آقا سلطان توجه کنید. ترجمه ی اسمش به انگلیسی می شود فریاد آقای شاه یعنی این مملکت با سابقه ی سی سال جمهوری به جائی نرسید و باید آقای رضا پهلوی برگردد" *

و از این دست حرفهای خنده دار کم زده نشد. حتی گفتند ندا در زیر لباسش خون جاسازی کرده بود و در برابر دوربین آنرا به بیرون پاشید تا مردم خیال کنند او کشته شده است. یا اینکه او توسط خبرنگار بی بی سی کشته شده است.

اما آنچه مسلم است اینکه ندا آقا سلطان یک جوان دانشجوی ایرانی بود که در دعوای دیگران به قتل رسید و از کشته شدنش عده ای سود بردند و به آنچه می خواستند رسیدند. از حکومت و دولت گرفته تا کسانی که در زمان وقوع ماجرا در کنارش بودند و با جسد او عکس یادگاری گرفتند.

ندا آقا سلطان در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا دفن شده است.

مرگ ندا آقا سلطان بویژه با پخش فراگیر و بین المللی لحظات آخر عمر او، بازتاب وسیعی در سراسر جهان داشت. و به همان اندازه ی گستردگی خبر، واکنشهای حمایتی و اعتراضی را نیز در گوشه گوشه ی جهان برانگیخت. در مورد داستان غم انگیز کشته شدن ندا، هنرمندانی از سراسر جهان با ساخت آهنگ و ویدئوکلیپ و کشیدن نقاشی و غیره ابراز همدردی کرده یا به سیاست سرکوب در جمهوری اسلامی اعتراض کردند.



* مصاحبه ی مهدی کلهر مشاور رئیس وقت دولت با خبرگزاری مهر. هشتم اسفند هزار و سیصد و هشتاد و هشت

- احترامی، مبینا

مبینا احترامی دانشجوی بهبهانی دانشگاه تهران بود که در جریان حمله ی نیروهای نوپو و لباس شخصی ها به کوی دانشگاه در سحرگاه بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در جریان ضرب و شتم دانشجویان کشته شد. جسد وی به خانواده اش تحویل داده نشده و در بهشت زهرا ی تهران دفن گردید.

مسئولان محلی شهر بهبهان بعدها به انحای مختلف سعی در انکار ماجرا کردند. گاهی وجود چنین شخصی را تکذیب کردند و گاهی هم کشته شدن او را انکار نمودند.

از این شخص اطلاعات بیشتر یا عکسی در دست نیست.

- اختر زند، حسین

حسین اختر زند اولین کشته‌ی شهر اصفهان در ماجراهای خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت می‌باشد. وی در سن سی و دو سالگی و در شرایطی که به عنوان تنها نان آور خانواده مسئولیت چند نفر را بر عهده داشت به طرز فجیعی کشته شد.



حسین اختر زند در تاریخ بیست و پنجم خرداد ماه در حالیکه با تعداد زیادی از مردم در تظاهرات و اعتراضات دروازه شیراز شهر اصفهان شرکت داشت مورد هجوم لباس شخصی‌ها قرار گرفت و برای حفظ جان خود در زمان فرار، به ساختمانی پناه برد. اما موفق به ورود به درون هیچ یک از واحدهای ساختمان نشده و برای فرار از خطر به همراه یک نفر دیگر از معترضین فراری به پشت بام پناه برد. در پشت بام حسین پس از ضرب و شتم بسیار توسط لباس شخصی‌ها از بام به پائین پرت شد که بر اثر جراحات ناشی از سقوط بر روی یک سقف ایرانی‌تی بدن حسین جراحات زیادی برداشت.

بسیجی‌ها فرد همراه حسین را با خود برده و حسین را در همان وضعیت رها کردند. اما زمانی که یک نفر از افراد حاضر در ساختمان با بیمارستان تماس گرفت و آمبولانس برای بردن حسین به محل آمد مأمورین اجازه‌ی انتقال حسین را نمی‌دادند که با اعتراض مردم در نهایت بدن وی به بیمارستان منتقل گردید. اما بر اثر شدت جراحات وارده وی نتوانست در برابر مرگ مقاومت کند و در برابر چشم خانواده اش جان داد. در حالیکه به گفته‌ی کارکنان بیمارستان مرگ برای او از زنده ماندن بهتر بود چرا که علاوه بر جراحات بسیار، وی قطع نخاع هم شده بود.

مسئولان علت این سقوط را سهل‌انگاری خود حسین اعلام کردند اما شاهدانی که در ساختمان بودند گفته‌اند که صدای ضرب و شتم و صحبت‌های لباس شخصی‌ها و فریادهای حسین را به وضوح شنیده‌اند که در آن هیچ نشانی از قصد حسین برای پریدن از پشت بام نبوده است.

نکته‌ی غم‌انگیز ماجرای حسین اختر زند آن است که چند روز بعد از اجرای فوق، یکی از مسئولین در رسانه‌ها اعلام کرد که فرد کشته شده در اصفهان بخاطر مصرف شیشه در گذشته است.



- اسماعیلی(خان ببین) ، سعید

سعید(حسین) اسماعیلی خان ببین جوان کارگر بیست و سه ساله و متأهلی بود که در کارخانه ای در کرج کار می کرد.

وی در روز سی ام خرداد ماه در خیابان آزادی مورد هجوم مأموران قرار گرفته و به شدت مضروب گردید. به حدی که در اثر ضربات وارده دچار ضربه مغزی شد و درگذشت.

خانواده ی این جوان کارگر برای دریافت جنازه ی فرزند خود ناچار شدند پولی به دولت پرداخت کنند.

سعید اسماعیلی در زادگاهش خان ببین دفن شد.

محمد مهدی اصغری کارشناس کامپیوتر، متخصص تجهیزات سیسکو و مسئول امنیت شبکه ی وزارت کشور بود. وی نخستین کسی بود که بحث فنی نحوه ی تقلب در انتخابات را افشا کرد و گفت که دولت با استفاده از یک نرم افزار، آرای واصله از شهرستانها را دستکاری کرده است و بر این اساس نفر اول انتخابات کسی بجز فرد معرفی شده می باشد.

به دنبال این افشاگری، در حادثه ای ساختگی در روز بیست و چهارم خرداد ماه خودرو محمد اصغری آتش گرفت که دولت آنرا اتفاق اعلام کرد. اما تعدادی از کسانی که محمد مهدی اصغری را می شناختند توطئه ی دولت را افشا و کشته شدن او را ناشی از حادثه ای از قبل طراحی شده دانستند. محمد اصغری در کنار کار اداری قراردادی خود در وزارت کشور، به تدریس نیز اشتغال داشت. از اینرو زمانی که دولت با استفاده از یک تشابه اسمی سعی کرد خبر جان باختن او را تکذیب کند تعداد زیادی از کسانی که در جاهای مختلف شاگرد وی بوده و او را می شناختند خبر درگذشت وی در حادثه ی رانندگی را تأیید کردند. حادثه ای بسیار مشکوک که در روز بیست و چهارم خرداد در بحبوحه ی دعوای پس از انتخابات اتفاق افتاد و خیلی ها آنرا غیر واقعی دانستند. به گفته ی خبرنگار یهای دولتی خودرو محمد اصغری در سانحه آتش گرفته و بدن وی به شکلی سوخته بود که برای شناسائی او از کسانی که او را می شناختند خواسته شد تا جسد سوخته را مشاهده و شناسائی کنند.



- اعرابی ، سهراب

سهراب اعرابی جوان نوزده ساله ای بود که با اعتقاد به درست بودن انتخاب خود، در تمام مراحل انتخابات فعالانه شرکت کرد .




و زمانی که به درست یا به غلط برای اعتراض بی صدا و آرام نسبت به نتیجه ی انتخابات به خیابان آمد، در روز بیست و پنجم خرداد ماه ناپدید شده و پس از حدود یکماه و به دنبال پیگیریهای مداوم مادرش، جنازه اش تحویل خانواده شد. در حالیکه او همان شب بیست و پنجم خرداد ماه در مقابل پایگاه بسیج میدان آزادی با گلوله ی مستقیم هدف قرار گرفته و کشته شده بود.

فیلم کوتاهی از سهراب موجود است که او را در حال تظاهرات سکوت دست در دست دیگر همفکرانش نشان می دهد . جوانی نوزده ساله و دبیرستانی که بدون کلمه ای حرف فقط در خیابان گام می زند و پرسشی در پشت لبهای بسته اش دارد . اما پاسخی بجز مرگ نمی گیرد .
تکان دهنده ترین عکسی که از سهراب بدست آمده است بدن او را در غسالخانه نشان می دهد . در حالی که جای جراحی عمیق بر سینه اش خودنمایی می کند .



در همه ی عکسهائی که از سهراب منتشر شده همه جا نگاهی عمیق و در عین حال چشمانی امیدوار ولی پرسشگر دیده می شود .
با آنکه شوهر خاله ی سهراب در سال هزار و سیصد و شصت و هفت اعدام شد، و خانواده ی خاله ی او یک خانواده ی سیاسی بودند ، اما خود سهراب برای اولین بار در عمر کوتاهش حضور و مشارکت سیاسی را تجربه می کرد .

به دنبال پیگیریهای مادر سهراب، و با اعلام مسئولین مبنی بر فراهم کردن امکان شرکت کردن بازداشتی های کنکوری در آزمون، مادر وی وثیقه ای به مبلغ ده میلیون تومان تودیع کرد تا پسرش به قید وثیقه برای شرکت در آزمون آزاد گردد در حالیکه پسر وی مدتی قبل کشته شده بود. سهراب اعرابی اولین کشته ی سال هشتاد و هشت نبود. اما با پیگیریها و فریادهای مادرش، به یکی از نمادهای قتل عام سال هشتاد و هشت تبدیل شد. سهراب اعرابی در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا دفن شده است.



صاحب عکس فوق کم شده است،
 رفته از خانه نیامده است
 مادرش گریه می کند شب و روز.
 صاحب عکس فوق،
 چشمهایش درشت
 صاحب عکس فوق، باخروش
 دستهایش همیشه مشت.
 روی آسفالت می کشد فریاد
 صاحب عکس فوق،
 سینه اش باغ لاله های غریب.
 در خیابان آرزو جان داد.
 می روم پیش مادرش امروز ، تا بگویم!
 صاحب عکس فوق منم.

علیرضا افتخاری نخستین خبرنگاری بود که در جریانات خرداد سال هزار و سیصد هشتاد و هشت جان باخت.



علیرضا افتخاری فارغ التحصیل مهندسی کشاورزی، متولد سال هزار و سیصد و شصت و یک بود و در زمان مرگ بیست و هفت سال سن داشت. وی کار خود را با روزنامه ی ابرار اقتصادی آغاز کرد و به مدت پنج سال با این روزنامه همکاری داشت.

علیرضا افتخاری در جریان اعتراض آرام بیست و پنج خرداد ماه بر اثر ضربات باتوم دچار ضربه ی مغزی و خونریزی شد و بر اثر همان عارضه هم جان خود را از دست داد. اما جسد او حدود یکماه بعد یعنی در بیست و دوم تیر ماه از سوی پزشکی قانونی به خانواده اش تحویل گردید. یکی از مسئولین نظامی کشور در مصاحبه ای بدون اشاره به علیرضا افتخاری گفت خبرنگاران و روزنامه نگاران اگر بدون هماهنگی با نیروهای انتظامی و امنیتی در صحنه ها حاضر باشند امکان تشخیص و تفکیک آنها از مردم عادی برای پلیس راحت نیست. این اشاره در عین حال که طرز کار پلیس را در برخورد با مردم بخوبی روشن می سازد، این نکته را هم معلوم می کند که زدن و مضروب کردن مردم عادی از نظر پلیس کاری معمولی است بدون هیچ نگاه یا حس منفی .



- اکبری ، حسین

حسین اکبری نوجوان هفده ساله ای بود که در روز بیست و پنجم خردادماه، هنگام اعتراض مدنی به نتایج دستکاری شده ی انتخابات، در میدان انقلاب تهران دستگیر شد و خانواده وی تا یکماه هیچ خبری از او و زنده یا مرده بودنش نداشتند. در نهایت با پیگیریها و تلاشهای خانواده ی اکبری در روز سی ام تیر ماه به آنها خبر داده شد که فرزندشان در بیمارستانی بستری است. اما زمانیکه خانواده به بیمارستان مراجعه کردند با جنازه ی حسین هفده ساله مواجه شدند در حالی که قسمتهای مختلف بدن او پر از آثار شکنجه بود.

علت مرگ حسین و تاریخ دقیق مرگ وی روشن نیست، اما این نکته روشن است که وی در فاصله ی بیست و پنجم خرداد تا سی ام تیر ماه در اثر شکنجه درگذشته است.

حسین اکبری در قطعه ی دویست و نوزده بهشت زهرا به خاک سپرده شده است.



- اکبری ، واحد

واحد اکبری یکی از معترضان به نتایج انتخابات بود که در روز سی ام خرداد ماه در میدان ونک گلوله خورد. وی در غروب شنبه سی خرداد به طرز مشکوکی هدف قرار گرفت. به این صورت که گلوله به پهلوئی او اصابت کرد.

چنین وضعیتی در دو حالت امکان وقوع می یابد. نخست اینکه فرد شلیک کننده به صورت موازی یا به عبارتی همدیف مقتول ایستاده باشد. و یا حالت دوم که شلیک کننده در حالت به زانو نشسته باشد که معنی آن تیر اندازی مستقیم و با قصد و باهدف گیری می باشد.

در هر حال واحد اکبری یکی از قربانیان کمتر شناخته شده ی ماجراهای خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت است که اطلاع رسانی در مورد او کم صورت گرفته است و تصویری هم از او منتشر نگردیده و او در هیاهوی رسانه ها گمنام مانده است .

واحد اکبری سی و چهار ساله و متأهل و پدر دختری سه ساله بوده است.

وی در قطعه ی دویست و شصت و یک بهشت زهرا دفن است.

- امیر نژاد ، ناصر

ناصر امیر نژاد دانشجوی اهل یاسوج رشته ی مهندسی هوا فضای دانشگاه آزاد بود . به گفته ی هم دانشگاهیان ناصر، او یکی از دانشجویان با هوش و با سواد رشته ی خود بود که در سن بیست و پنج سالگی کشته شد.

ناصر امیر نژاد در روز بیست و پنجم خرداد ماه در جریان تیراندازی پایگاه بسیج خیابان محمد علی جناح زخمی شده و در بیست و هشتم خرداد ماه جان باخت. جسد او در بیمارستان پیامبر واقع در خیابان اشرفی اصفهانی به خانواده اش تحویل گردید . علت مرگ وی خونریزی اعلام شد.

به خانواده ی امیر نژاد گفته شد که برای دریافت جنازه ی ناصر بایستی مبلغ پنج میلیون تومان پول به علاوه ی یک برگه ی رضایت نامه مبنی بر عدم شکایت درباره ی مرگ فرزندشان تحویل داده و سپس جنازه ی او را تحویل بگیرند.

پیکر ناصر امیر نژاد در روستای زادگاهش دفن گردید.



- برزگر ، محمد حسین

محمد حسین برزگر جوان بیست و پنج ساله کارگری بود که در اعتراضات روز بیست و هفتم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت کشته شد. وی در جریان تیر اندازی در میدان هفت تیر با اصابت گلوله به سرش جان باخت. و جسدش چهار روز بعد در قطعه ی سیصد و دو بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

مانند بسیاری دیگر از کشته های خرداد کذائی ؛ از محمد حسین برزگر هم اطلاعات بیشتری در دست نیست. و این امر عمدتاً بر می گردد به فشار های وارده به خانواده ی کشته شدگان و ترساندن آنها از عواقب هرگونه تلاش برای اطلاع رسانی در مورد عزیزانشان. خانواده ی برزگر حتی برای دریافت جنازه ی محمد حسین تعهد سپردند که در مورد آنچه بر فرزندشان گذشته هیچگونه اطلاع رسانی نکنند.

یعقوب بروایه اهل روستای بروایه اهواز متولد سال هزار و سیصد و شصت و یک ، دانشجوی رشته ی نمایش دانشگاه آزاد بود.



وی در روز سی ام خرداد زمانی که در راه بازگشت به خانه از مقابل مسجد لولاگر عبور می کرد در جریان درگیری مردم با بسیجیانی که از پشت بام مسجد به مردم تیر اندازی می کردند، مورد اصابت گلوله قرار گرفت . گلوله ای که به سر یعقوب اصابت کرده بود باعث خونریزی مغزی وی گردید و مردم او را به بیمارستان لقمان منتقل کردند . یعقوب بروایه مدت ده روز در حالت کما بود تا اینکه در روز دهم تیرماه در بیمارستان در گذشت.

جنازه ی یعقوب بروایه در روستای زادگاهش بروایه به خاک سپرده شد. یکی از خبرگزاری های نزدیک به دولت با انتشار مصاحبه ای منتسب به پدر یعقوب، ضمن بسیجی خواندن او از زبان پدرش خواستار محاکمه ی سران جنبش سبز بخاطر قتل یعقوب شد .اما مدتی بعد مصاحبه ی دیگری از پدر یعقوب منتشر گردید که وی در آن ضمن رد ادعای مصاحبه ی اول، به درستی و با درک روشنی از حقیقت همه ی این ماجراها، اعلام کرد که تنها در پی شناسائی و محاکمه ی قاتل فرزند خود است و برایش فرقی نمی کند که نام قاتل بسیجی است یا سبز.



یعقوب بروایه اولین کشته ی خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت بود که علاوه بر جناحهای سیاسی در گیر در جنگ زرگری این سال، افراد دیگری هم سعی کردند از نامش و از

جسدش نان بخورند. مانند یکی از مدرسان رشته ی هنر که در مورد او مطلبی نوشت و در همان روزهای هياهو منتشر کرد. اما تعدادی از دانشجویان با نوشتن کامنتهای اینترنتی به او ایراد گرفتند که تو هیچ وقت دوست دانشجو نبوده ای و نیستی و نمی توانی خودت را دوست و دوستدار یعقوب بدانی.

لینک ویدئوی لحظات کشته شدن یعقوب بروایه

https://www.youtube.com/watch?v=FPjB_MkHZaw

سرور برومند خانم پنجاه و هشت ساله ای بود که در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر اثر اصابت گلوله کشته شد. وی در مهد کودکی در خیابان محمد علی جناح کار می کرد که مدیریت آن را دخترش بر عهده داشت. دختری که در همان روز و در همان محل به همراه مادرش جان باخت.

مهد کودک آوای باران محل کار خانم برومند و دخترش خانم رجب پور، در نزدیکی پایگاه بسیج ابتدای خیابان محمد علی جناح واقع شده است. این دو خانم نیز در روز بیست و پنجم خرداد در زمان تیر اندازی نیروهای پایگاه بسیج به معترضان؛ بر اثر اصابت گلوله کشته شدند. خانواده ی خانم برومند مدعی هستند که این دو خانم بر اثر تیر اندازی معترضین کشته شده اند. هر چند که این موضوع هیچ اهمیتی ندارد و در اصل ماجرای کشته شدن دو نفر هموطن ایرانی، تفاوتی ایجاد نمی کند. با این حال در رابطه با کشته شدن این دو خانم چند نکته به چشم می خورد. نخست اینکه هر دو آنها از ناحیه ی سر و گردن هدف قرار گرفته اند. چیزی که در میان کشته های تیراندازی پایگاه بسیج مشابه است و همه ی کشته ها از این ناحیه گلوله خورده اند. نکته ی دوم اینکه در تیر اندازی به آنها عمدی در کار بوده چرا که به طرف در ورودی مهد کودک دهها گلوله شلیک شده است. البته در روزهای بعد از ماجرا اینطور وانمود شد که آنها در حال عبور از آن محل بوده اند و برای در امان ماندن از تیراندازی به صورتی اتفاقی به داخل مهد پناه برده اند. * اما به زودی مشخص شد که مهد کودک آوای باران واقع در روبروی پایگاه بسیج، در اصل تحت مدیریت خانم رجب پور دختر خانم برومند بوده است.

جنبه ی مبهم در قضیه ی کشته شدن این دو خانم که به گفته ی خانواده شان طرفدار نظام و دولت بوده اند آن است که معلوم نیست چه کسی از کشته شدن آنها به روشی شبیه کشته شدن مخالفان؛ سود می برده است.

سرور برومند در قطعه ی چهل و پنج بهشت زهرا مدفون است.



- بشارتی ، حامد

حامد بشارتی در روز سی ام خردادماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در سن بیست و شش سالگی کشته شد. وی در اثر تیر اندازی در خیابان آزادی جان باخت.

حامد بشارتی از آن دسته کشته هائیبست که دولت ادعای وجود او را از اصل رد کرد و فردی را نیز با همین نام معرفی نمود. و با استناد به همین موضوع اصل وجود کشته ای با نام حامد بشارتی زیر سؤال برده شد.

این در حالی است که استناد به تشابه اسمی در جامعه ی آماری که وجود نامهای مشابه در آن امری عادیبست، دلیل باور پذیر و منطقی به نظر نمی رسد. چه رسد به اینکه با استناد به چنین مستند ضعیفی اصل وجود فردی زیر سؤال برده شود تاخون او پایمال گردیده و کشته شدنش به فراموشی سپرده شود.

- جشنی (صفی پور)، فرزاد

سید فرزاد جشنی(صفی پور) جوان هجده ساله ای از شهرستان آبدانان استان ایلام بود.



فرزاد در روز بیست و پنج خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در جریان اعتراضات آرام تهران مورد اصابت باتوم قرار گرفته و از ناحیه ی سر مجروح شد. وی با مجروحیتی مشخص و در حالیکه زنده بود توسط آمبولانس امداد به بیمارستان طالقانی تهران منتقل گردید. اما بعداً به دلیلی نامشخص از بیمارستان طالقانی به بیمارستان لقمان اعزام شد. و در بیمارستان لقمان به دلیلی نامعلوم درگذشت.

پیکر فرزاد جشنی به زادگاهش آبدانان منتقل و در روز سی ام خرداد ماه به خاک سپرده شد.

- جنابی ، بهمن

بهمن جنابی جوان بیست ساله ای بود که چند ماه مانده به بیست و یکمین سالگرد تولدش کشته شد.



بهمن جوان شاغلی بود که در روز خونین سی ام خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان آزادی (تقاطع رودکی و بوستان) با گلوله ی مستقیم به قتل رسید. در حالیکه مانند بقیه ی مردم فقط برای اعتراض به خیابان آمده بود و هیچ اسلحه ای هم برای دفاع از خود نداشت.



بهمن جنابی بیش از یکماه پس از کشته شدن، در دوم مرداد ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و شش بهشت زهرا دفن گردید.

به نظر می رسد علت فاصله افتادن بین زمان کشته شدن و تدفین بهمن، مانند تعدادی دیگر از کشته های سی ام خرداد، آن است که جسد وی توسط نیروهای سرکوبگر جمع آوری و به یکی از محلهایی که در آنروزها برای دپوی اجساد کشته ها مورد استفاده قرار می گرفت، منتقل شده است. جاهایی مانند سردخانه ی کهریزک، سردخانه ی میوه در جنوب شرق تهران، و سردخانه ی پزشکی قانونی تهران.



- جوادی فر، امیر

امیر جوادی فر بیست و پنج ساله دانشجوی علاقمند هنر و فعال هنری، به هنگام تماشای درگیرهای هجدهم تیرماه تهران بازداشت و در وضعیت سلامت نسبی تحویل نیروی انتظامی گردید اما چند روز بعد جسد وی به خانواده اش تحویل داده شد.



امیر جوادی فر لنگرودی متولد رشت، ساکن تهران دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی قزوین در رشته ی مدیریت صنعتی، کارآموز بازیگری، و ترانه سرا؛ فردی بود به دور از سیاست و سرگرم با علایق هنری خود، که در نبود مادر درگذشته اش با پدر و تنها برادرش زندگی می کرد.

امیر در ساعت شش بعدازظهر روز هجدهم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت زمانی که به همراه همسر دوستش برای تماشای اعتراضات خیابانی هجدهم تیرماه به خیابان رفته بود، هنگامی که برای در امان ماندن از خطرات و شلوغیها به همراه خانم همراهش به انتهای کوچه ای بن بست در تقاطع خیابان شهدای ژاندارمری و دانشگاه تهران پناه برده و منتظر فروکش کردن ناآرامیها بود، توسط بیش از ده نفر افراد لباس شخصی مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت و به وسیله همین افراد هم دستگیر و به کلانتری صد و چهل و هشت تهران در خیابان انقلاب نرسیده به وصال شیرازی منتقل شد. سپس به دلیل اینکه در اثر ضرب و شتم حال او وخیم بود، ماموران کلانتری وی را در ساعت نه شب به بیمارستان فیروزگر منتقل کردند. خانواده ی او نیز در همین زمان از ماجرا مطلع شدند.

در بیمارستان فیروزگر از امیر، اسکن مغزی گرفته شده و سایر عملیات لازم جهت بررسی خونریزی داخلی نیز انجام گردیده و مشخص شد که هیچ گونه علائمی دایر بر مشکل خونریزی مغزی یا داخلی در وی موجود نمی باشد. در عین حال در مدتی که امیر در بیمارستان بود از وی عکسهای متعددی گرفته شد که همه حکایت از زنده و سلامت بودن وی داشت.

در واقع امیر زیر ضربات باتوم و ضرب و شتم شدید، دچار شکستگی بینی و فک و آرنج شد و برای درمان همین مشکلات نیز به بیمارستان اعزام گردید. به همین دلیل پدر وی به مأموران اعتماد و او را در ظهر روز نوزدهم تیرماه راهی کلانتری کرد.



در کلانتری به پدر امیر اعلام شد که پرونده ی وی شاکی دارد و پایگاه بسیج از او شکایت کرده است. در این شکایت اعلام شده بود که امیر در حال سخنرانی و تحریک مردم دستگیر شده است.

برای پیگیری پرونده ی امیر، او را در حضور خانواده اش به پلیس امنیت و از آنجا نیز به پلیس پیشگیری منتقل کردند. و تا بعد از ظهر نوزدهم تیر ماه امیر به همراه تعدادی دیگر در پلیس پیشگیری بود. اما فردا که خانواده اش به پلیس پیشگیری مراجعه کردند به اوین حواله شدند. اگر چه که در اوین هم در یافتند که نام فرزند آنان در لیست ورودیهای اوین نیست.

در این فاصله بود که امیر به کهریزک منتقل و تحت شکنجه های وحشیانه ای قرار گرفت و دچار خونریزی از چند قسمت بدن شد. و در حالیکه تمام مشکلات بدنی وی قابل درمان بود به عمد از دریافت هرگونه کمکهای پزشکی محروم شد به حدی که دچار آلودگی خونی شده و از همین موضوع هم درگذشت.

طبق مدارک موجود جسد امیر در روز بیست و سوم تیرماه به سردخانه منتقل گردید. اما به دلایل نامعلوم جسد ده روز بعد به خانواده امیر تحویل داده شد. دلیل عدم پیگیری بیشتر خانواده ی جوادی فردر این مدت، آن بود که وقتی آنها در روز بیست و سوم تیرماه به دادگاه انقلاب مراجعه کردند با یادداشتی مواجه شدند که بر اساس آن خانواده ی تمامی دستگیر شدگان هجدهم تیرماه بایستی ده روز بعد برای پیگیری وضعیت آنان مراجعه می کردند.

در عین حال در این فاصله ی ده روزه خانواده ی امیر با قاضی پرونده هم دیدار کردند و قاضی به آنها گفت که فرزندشان تحت بازجوئیت و پس از پایان بازجوئی آزاد خواهد شد. این حرف قاضی

خیال خانواده ی جوادی فر را بیشتر نسبت به سلامت فرزندشان راحت کرد. و این در حالیست که در زمان این گفتگو، چند روزی از مرگ امیر می گذشت اما قاضی یا از موضوع با خبر نبود و یا در کمال ناجوانمردی و با علم به فوت امیر خانواده ی او را امیدوار نگه داشت.

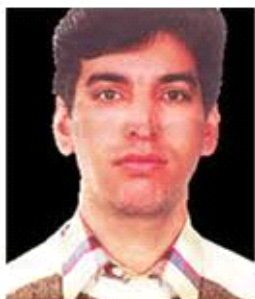
در نهایت در حالیکه پدر امیر با استناد به حرف قاضی و یادداشت دادگاه انقلاب منتظر آزادی فرزند خود بود، در روز سوم مرداد ماه یعنی یازده روز پس از تحویل جسد به سردخانه، به او خبر دادند که برای شناسائی جسد پسرش مراجعه نماید.

اما آنچه در کهریزک بر سر امیر جوادی فر آمد بسیار دردناک و ناجوانمردانه بود. امیر در حالیکه از ضرب و شتم وارده توسط لباس شخصی ها در زمان دستگیری جراحتهای درمان نشده ای داشت؛ در کهریزک تحت شکنجه های وحشیانه قرار گرفت. شکنجه هایی همچون کشیدن ناخنها، شکستن دندانها، ضربات شدید به سر (که منجر به شکستن سر وی از نقاط مختلف گردیده و باعث شد که موی سرش را احتمالاً در پزشکی قانونی برای تعیین موارد آسیب دیدگی بتراشند)، ضربه به چشم مجروح وی که از زمان دستگیری آسیب دیده بود و در کهریزک دچار عفونت شد.

جنازه ی امیر جوادی فر در قطعه ی دویست و یازده بهشت زهرای تهران در کنار کشته شده های سقوط هواپیمای ارمنستان دفن شده است.

- چگینی ، محرم

محرم چگینی قشلاقی سی و دو ساله متأهل اهل اراک و کارگزار اهسازی ، در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در مقابل پایگاه بسیج میدان آزادی به ضرب گلوله کشته شد .



آنطور که بعدها برادر محرم گفت، وی در حالی که مشغول تماشای تیراندازی پایگاه بسیج بود گلوله ای به صورتش اصابت کرد و از پشت سرش خارج شد . گلوله ای که به استناد وضعیت جسد تمامی کشته های مقابل پایگاه بسیج ، مشخصاً به قصد سر شلیک شده بود . خانواده ی چگینی تا هفت ماه پس از کشته شدن محرم از اعلام هرگونه خبری در رابطه با او و نحوه ی کشته شدنش پرهیز داشتند . ولی بعدها این پرهیز را شکسته و مصاحبه هایی در مورد او انجام دادند که باعث شد محرم از پس پرده ی بی خبری بیرون بیاید .

یکی از مطالبی که در نتیجه ی اطلاع رسانی این خانواده روشن شد آن بود که وی در خیابان آزادی گلوله خورد اما جسدش به همراه سه جسد دیگر در خیابانی در شهرک اندیشه پیدا شد . آنهم در حالی که طی یک تماس تلفنی به همسر وی خبر داده بودند که محرم زخمی شده و در بیمارستان رسول اکرم تهران بستری می باشد. نکته ی دیگر اینکه قاضی دادسرا گفته بود که بنا بوده تا پرونده ی کشته های خرداد هشتاد و هشت مخفی و بدون اطلاع رسانی باقی بماند . اما از آنجا که چنین نشده و خانواده ی چگینی اینکار را انجام نداده اند ، بایستی با گرفتن دیه رضایت خود را برای ختم پرونده اعلام نمایند . که البته آن خانواده از پذیرش چنین پیشنهادی سر باز زدند .

نکته ی غم انگیز دیگر درباره ی محرم چگینی اینکه دستکم دو بار افرادی به بهشت زهرا رفته و سنگ قبر او را معدوم کردند . آنهم تنها به این خاطر که خانواده او بر روی سنگ قبر عبارت شهید را حک کرده بودند . این در حالی است که نام وی در یک لیست منسوب به بنیاد شهید به عنوان یکی از شهدای حوادث انتخابات پذیرفته و ثبت شده است .





محرم چگینی در قطعه ی دویست و پنجاه و شش بهشت زهرا دفن گردید.

- حدادی ، محسن

محسن حدادی برنامه نویس کامپیوتر، جوان بیست و چهار ساله ای بود که در روز سی ام خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان نصرت هدف گلوله ی مستقیمی قرار گرفت که پیشانی او را هدف گرفته بود.

محسن حدادی دوم تیرماه در قطعه ی دویست و شصت و دو بهشت زهرا ی تهران دفن گردید.

- حسن پور، علی

تصویر مرد میانسال گلوله خورده ای که در روزهای پر هیاهوی اواخر خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر کف خیابان افتاده و خون از چشمش جاری بود، به علی حسن پور تعلق داشت. مرد چهل و هشت ساله ای که در روز بیست و پنجم خرداد ماه در مقابل پایگاه بسیج میدان آزادی هدف گلوله ی تیر اندازان پایگاه قرار گرفت.



علی حسن پور هم همچون بقیه ی کشته های بیست و پنجم خرداد ماه در برابر پایگاه بسیج، از ناحیه ی سر هدف قرار گرفت. و این زمانی اتفاق افتاد که وی برای کمک به جوانی که تیر خورده بود از نیمه راه فرار از مسیر گلوله ها، برگشت تا جوان زخمی را از مهلکه خارج کند. اما تیر انداز پایگاه بسیج سر او را هدف قرار داد.



علی حسن پور در زمان گذشته شدن دو فرزند داشت. وی که به شغل حسابداری اشتغال داشت یکی از رزمندگان جنگ ایران و عراق بود.

جنازه ی علی حسن پور بیش از صد روز پس از گلوله خوردن به خانواه ی او تحویل گردید . نکته ی غم انگیز ماجرای علی حسن پور آن بود که همسر وی پس از صد روز که جسد او را تحویل گرفت، آنرا نتیجه ی حسن نیت قاضی پرونده دانست و از آن قاضی به دلیل همکاری برای تحویل جسد تشکر هم کرد . همچنین از خانواده ی حسن پور خواسته شده بود که با گرفتن دیه رضایت خود را برای ختم پرونده اعلام نمایند که این خانواده از پذیرش پیشنهاد مذکور سر باز زدند. از نکات مبهم مرگ علی حسن پور آن که، وی در روز بیست و پنج خرداد ماه گلوله خورده و در حضور مردم جان داد . و به گفته ی یک شاهد عینی جسد او را یک تاکسی از محل درگیری خارج کرد . اما جسد سه روز بعد به پزشکی قانونی داده شد و در این میان معلوم نیست که طی این سه روز جنازه ی علی حسن پور در کجا و تحت نظر چه کسی بوده است.

علی حسن پور در قطعه ی دویست و بیست و دو بهشت زهرا دفن گردید.

- حسین بیک، حمید

حمید حسین بیک عراقی جوان ورزشکاری بود که بدون هرگونه دخالتی در اعتراضات خیابانی کشته شد. حمید بیست ساله در روز سی ام خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت هنگام تردد در خیابان انقلاب با گلوله ی مستقیمی که به قلبش اصابت کرد کشته شد. بعدها مشخص گردید که حمید از فاصله ی بسیار کم (کمتر از بیست متر) و با گلوله ی کلاشنیکف هدف قرار گرفته است. این اتفاق در زمانی رخ داد که او در راه رفتن به خانه ی مادر بزرگش بود.



در پزشکی قانونی در دهان حمید آثار شکستگی دندانها هم مشاهده شد اما هیچ وقت مشخص نشد که چه ارتباطی بین گلوله خوردن به سینه و شکستن دندانها وجود دارد. همانطور که معلوم نشد کبودی نیمی از صورت حمید در اثر چه اتفاقی ایجاد شده است. موضوع مبهم دیگر در رابطه با حمید آن بود که علیرغم همراه داشتن چند مدرک شناسائی مختلف، جسد وی به عنوان ناشناس تحویل پزشکی قانونی کهریزک شد.

خانواده ی حمید علیرغم جستجوی بسیار تا چند روز نتوانستند هیچ اثری از او پیدا کنند تا اینکه اطلاعات با آنها تماس گرفته و در ازای طلب دوازده میلیون تومان پول، خبر کشته شدن وی و محل دریافت جنازه اش را اعلام کرد. در نهایت نیز خانواده ی حسین بیک با پرداخت پنج میلیون تومان به قاتلان فرزندشان، توانستند جسد وی را تحویل گرفته و در چهارم تیر ماه در بهشت زهرا به خاک بسپارند.

مادر داغدیده ی حمید در یک مصاحبه، اشاره ی درستی به ذات تمام ماجراهای رخ داده در سال هشتاد و هشت کرد و اینکه جوانها بازیچه ی بازی قدرتخواهی عده ای قدرت طلب شدند. وی گفت: من فکر می کنم همه برای رسیدن به پست و مقام جوش زدند و بچه های مردم جانشان را از دست دادند.

البته این مصاحبه خیلی بعدتر از یک مصاحبه ی جعلی پخش شد که از قول این مادر منتشر گردید و در آن حمید جوانی بسیجی معرفی شده و مخالفان دولت به عنوان قاتل او نام برده شدند.



- حنیفه ، حسام

حسام حنیفه جوان نوزده ساله ی نقشه کش ساختمان اهل کرج در روز بیست و پنجم خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر اثر اصابت گلوله به صورتش در مقابل پایگاه بسیج میدان آزادی کشته شد.



حسام تازه چند ماهی بود که در یک شرکت نقشه کشی آغاز به کار کرده و از این راه مخارج خانواده اش را تأمین می کرد. و با کشته شدن او وضعیت خانواده وی هم بغرنج شد. آنقدر که حتی تا یکسال بعد از کشته شدن حسام نتوانستند برای قبر او سنگی بگذارند.

یکی از خبرگزاری های وابسته به دولت در خبری وی را فردی مذهبی و بی طرف، و برادرش را بسیجی معرفی کرد. اما مشخص نیست این مطالب با چه هدفی بیان شد. و مشخص نشد که حتی به فرض اینکه فردی برادرش بسیجی باشد معنایش چنین می شود که وی قطعاً توسط هر کسی بجز یک بسیجی و در عین حال الزاماً توسط یک مخالف دولت ، کشته شده باشد؟

خانواده ی حسام هم مانند دیگران علیرغم شکایت رسمی و پیگیریهای بسیار نتیجه ای از شکایتشان نگرفتند. ولی به آنها گفته شد که فرزندشان اتفاقی کشته شده و در تظاهرات هم نبوده است. حتی بنیاد شهید برای او کارت شهید درست کرد.

از این خانواده خواسته شد که یکی از نامزدهای انتخابات را به عنوان مقصر مرگ فرزندشان معرفی کنند. اما پدر حسام خیلی ساده و زیبا پاسخ داد: مشکل شما با ایشان ربطی به من و پسر من ندارد. ما دنبال قاتل فرزندمان هستیم.

تاکنون اطلاع رسانی زیادی در مورد حسام حنیفه صورت نگرفته است که برخی سایتها این موضوع را هم به وضعیت مالی خانواده ی او ربط می دهند. اما به نظر می رسد که این خانواده بیشتر نگران تبعات اطلاع رسانی درباره ی فرزند مقتولشان هستند. تبعاتی که می تواند بر سایر افراد این خانواده وارد شده و آنها را دچار گرفتاری دیگری نماید.

- خسروی ، مسعود

مسعود خسروی کارمند اداری، در غروب روز سی ام خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت هنگام بازگشت به خانه در خیابان آزادی هدف گلوله قرار گرفت .گلوله زیر چشم او را شکافت و از پشت سرش خارج شد .در حالیکه تا فردای آنروز خانواده اش بی خبر از او به همه جا سر زدند تا نشانی از زنده یا مرده ی وی بیابند.



خانواده ی خسروی شاید خیلی خوش شانس بودند که هم خیلی زود جسد او را یافتند و هم در کمتر از سه روز توانستند جسد را تحویل گرفته و به خاک بسپارند.

وکیل این خانواده به آنها قبولاند که بجای رسانه ای کردن ماجرا ، آنرا از طریق قانون پیگیری کنند .کاری که خانواده ی خسروی یک سال تمام آنرا ادامه دادند اما هیچ نتیجه ی روشنی نگرفتند و بعد از یکسال شروع به روشنگری در مورد مسعود و مرگ وی کردند.

- خضری ، شلیبر

خانم شلیبر خضری ، بیست و هفت ساله ، دانشجوی کرد پیرانشهری دانشگاه تهران، در روز بیست و ششم خردادماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در میدان بهارستان به ضرب گلوله کشته شد.

جسد وی در زادگاهش پیرانشهر به خاک سپرده شد.

درباره ی این خانم اطلاعات چندانی در دست نیست. این موضوع در مورد بسیاری از کشته های انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت صدق می کند و به نوعی عادی به نظر می رسد. اما در مورد این خانم با توجه به اینکه کرد بوده کمی عجیب است. چرا که از میان دهها سایت و خبرگزاری کرد مخالف دولت و حکومت حتی یکی به خود زحمت نداد که در مورد او خبر یا گزارشی منتشر نماید.

- درویش خضری، ابراهیم

ابراهیم درویش خضری جوان سی و یک ساله ای بود که در روز سی ام خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان شانزده آذر به ضرب گلوله کشته شد و هرگز هم مشخص نشد که آیا او در تظاهرات شرکت داشت و یا تنها به دلیل حضور در آن محل هدف گلوله قرار گرفت.

ابراهیم درویش خضری در یکم تیر ماه در فیروز کوه بخاک سپرده شد.

- دیسناد ، عباس

عباس دیسناد یکی از جانبازان جنگ ایران و عراق بود که حتی وضعیت خود را در بنیاد شهید پیگیری نکرده بود تا از آن بهره و سودی ببرد. وی از زمان جنگ چندین ترکش در بدن داشت .



عباس بر اثر اصابت باتومی که در روز سی ام خرداد ماه هزا و سیصد و هشتاد و هشت به سرش وارد شده بود کشته شد. این ضربه را فردی از پشت به سر عباس زد.



عباس دیسناد چهل ساله در خیابان کارون در مغازه ای اجاره ای کار می کرد .وی در روز سی ام خرداد ماه خیلی دیر خبر دار شد که قرار است در آنروز اعتراضات خیابانی بر پا گردد .به همین منظور زودتر از معمول و در ساعت پنج بعد از ظهر مغازه را تعطیل کرد تا به خانه بر گردد.

اما در حالیکه هنوز خیلی از مغازه اش دور نشده بود سر کوچه از پشت سر هدف باتوم قرار گرفت و به کما رفت .این در حالی بود که مأموران به کسی اجازه نمی دادند که برای کمک کردن به عباس نزدیک بشود .وی که دچار خونریزی شده بود به بیمارستان منتقل گردید و سه روز در حالت کما بود تا اینکه چهار روز پس از روز واقعه جان باخت .بعدها پزشکان گفتند که اگر عباس زودتر به بیمارستان منتقل می شد زنده می ماند.

در پاسخ به جان فشانی عباس دیسناد در جنگ با عراق ، نه تنها خانواده اش مجبور شدند هزینه ی سه میلیون تومانی بیمارستان را خودشان بپردازند؛ بلکه حتی به آنان اجازه داده نشد که اعضای بدن عباس را اهدا کنند. و نیز پیش از مرگ عباس به خانواده اش اجازه ی ترخیص او را ندادند.

در مورد عباس دیسناد این خوش شانسی وجود داشت که جسدش خیلی زود تحویل خانواده گردیده و زود هم در بهشت زهرا دفن شد. هر چند که از خانواده ی او خواسته شد علت مرگ او را سکتی قلبی اعلام کنند. همین موضوع هم در گواهی فوت پزشکی قانونی به عنوان علت مرگ عباس درج گردید.

در مورد عباس دیسناد صحبت‌هایی مطرح شد مبنی بر اینکه وی از معترضین نبوده و مخالفان از او بهره برداری سیاسی کرده اند. ولی حتی در همان مصاحبه ها و صحبتها هم نحوه و علت باتوم خوردن عباس درج نشد و تنها اشاره شد که او به عنوان رهگذر در حال عبور بوده و به صورت تصادفی دچار حادثه شده است. همچنین این مصاحبه ها روشن نکردند که چرا علت مرگ او بجای خونریزی مغزی سکتی قلبی اعلام شد و چه کسی و با چه هدفی او را مضروب کرد.

عباس دیسناد در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا ی تهران دفن شده است.

- رجب پورچوکامی ، فاطمه

فاطمه رجب پور سی و هشت ساله در روز بیست و پنجم خردادماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، بر اثر اصابت گلوله هائی که از پایگاه بسیج میدان آزادی شلیک شد در محل کار خود جان باخت.



فاطمه رجب پور فرزند خانم برومند بود که شرح وضعیت او قبلاً در این نوشتار ذکر شده است. فاطمه رجب پور در مهد کودک آوای باران واقع در ابتدای خیابان محمد علی جناح (روبروی پایگاه بسیج) به عنوان مدیر فعالیت می کرد . وی در عین حال فعالیت های فرهنگی دیگری نظیر چاپ و نشر کتاب نیز انجام می داد و به صورت همزمان در مقطع کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی به تحصیل اشتغال داشت.

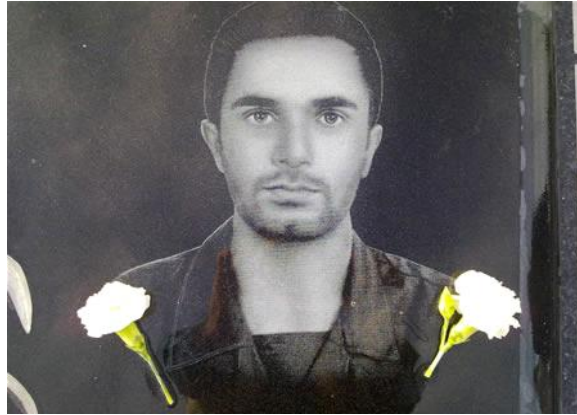
در روز بیست و پنجم خرداد ماه زمانی که فاطمه رجب پور در بعد از ظهر یک روز کاری به همراه مادرش که در همان محل کار می کرد، قصد بازگشت به خانه را داشت، در برابر در خروجی مهد کودک گرفتار گلوله باران شدیدی شد که سرو صورت ونیم تنه ی بالای او و مادرش را هدف گرفته بود. گلوله هائی که آثار باقی مانده از آنها در تصاویر موجود نشان می دهد که با هدف گیری و با قصد شلیک شده اند.

به گفته ی خانواده ی خانم رجب پور، او و مادرش به لحاظ فکری طرفدار دولت و حکومت بودند و یا به تعبیردیگر در جناح موافق دولت و حکومت قرار داشتند . از اینرو برای مدتی تلاشهایی صورت گرفت تا کشته شدن این خانم و مادرش به گروههای مخالف دولت منتسب بشود. اما کشته شدن این دو خانم و بویژه موقعیت مکانی محل گلوله خوردن آنها و نیز محل استقرار تیراندازان پایگاه بسیج، به طور واضح و روشن مشخص می کرد که تقصیر این قتل عمد بر عهده ی گروههای میلیشیای هوادار دولت بود . کسانی که خودسرانه به روی مردم بی سلاح آتش گشودند تا به آنچه در ذهن خود داشتند جامه ی عمل بپوشانند .



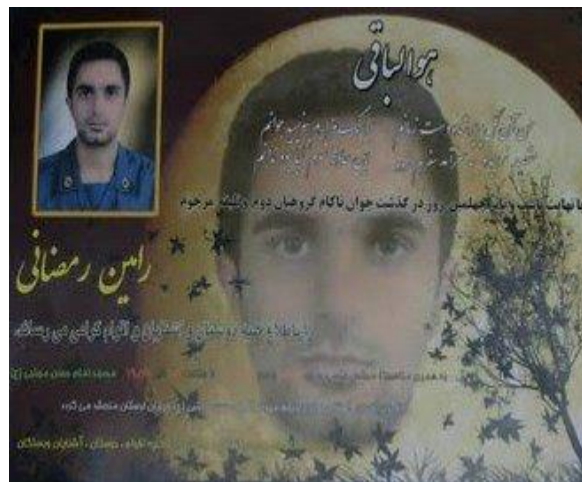
- رمضانی، رامین

رامین رمضانی جوان بیست و دو ساله ای بود که یک هفته مانده به بیست و سومین سالگرد تولدش کشته شد و در روز تولدش به زیر خروارها خاک رفت .



رامین به عنوان سرباز وظیفه با درجه ی گروه بان دوم در ناجا خدمت می کرد و چهار روز پیش از کشته شدن برای گذراندن مرخصی به تهران برگشته بود که در روز بیست و پنجم خرداد با اعتراضات مردم همراه شد و به مقابل پایگاه بسیج مقاداد رسید . وی در روی دیواری نشسته بود که گلوله ای سینه اش را شکافت و او را از بالای دیوار به پائین انداخت . تصویر صحنه ی گلوله خوردن و پائین افتادن رامین توسط خبرنگار سی ان ان در دنیا پخش شد .

آنروز بعد از چند ساعت بی خبری، فردی با استفاده از تلفن همراه رامین با منزل پدر وی تماس گرفت و خبر از بردن جنازه ی رامین به بیمارستانی داد . اما خانواده رمضانی تنها چند روز بعد توانستند عکس فرزند مقتولشان را در آگاهی مشاهده کنند .



خانواده ی رامین تا چند ماه هیچ حرفی در مورد او نمی زدند و امیدوار بودند که روندی منطقی برای یافتن قاتل فرزندشان طی شود . اما نه تنها این اتفاق نیفتاد بلکه بعد از یک مصاحبه ی ساده با

سی ان وضعیت بدتر شد. چندانکه چند روز پس از کشته شدن چند تن از هموطنان در روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، زمانی که خانواده های آن افراد بر سر قبر رامین با پدر و مادر او دیدار کردند، همه ی آنها به همراه پدر و مادر رامین بازداشت شدند. این بازداشت برای بقیه بعد از چند ساعت پایان یافت اما برای پدر رامین رضائی یک و نیم ماه طول کشید و بعد از این مدت نیز وی با سپردن وثیقه ای دویست میلیون تومانی آزاد شد.

احتمالاً در مدت همین بازداشت بود که از زبان وی این حرف را درآوردند که "رامین با گلوله ی کلت کشته شده نه با یک اسلحه ی سازمانی". این حرفی بود که از قول پدر رامین در سایت منتسب به سپاه (سایت گرداب) مطرح گردید اما در هیچ جای دیگری تکرار نشد. چرا که چنین ادعائی حتی خود این مدعیان را هم قانع نمی کرد چه رسد به مردم.

رامین رضائی در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا در کنار قبر ندا آقا سلطان دفن شد.



- روح الامینی نجف آبادی، محسن

محسن روح الامینی بیست و پنج ساله از نظر جایگاه سیاسی خانوادگی سر شناس ترین کشته ی ماجراهای تابستان هزار و سیصد و هشتاد و هشت به شمار می رود.



وی دانشجوی سابق رشته ی کامپیوتر دانشگاه تهران بود که بنا به گفته ی پدرش از آنجا که تحصیل صرف ارضایش نمی کرد، دانشگاه را رها کرده و به یادگیری همزمان با کار در زمینه ی برنامه نویسی پرداخت. وی با اینکه از خانواده ای وابسته به حاکمیت بر خاسته بود اما خود را محکوم و مقید به دفاع چشم بسته از آن نمی کرد و بر عکس در هر زمینه ای و بخصوص در زمینه ی مسایل جاری کشور و مردم، اهل تفکر و محاجه و استدلال و استعلال بود. و با همین تفکر بود که در روز هجدهم تیر ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در سالگرد هجدهم تیر سال هفتاد و هشت و نیز در ادامه ی اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات، به خیابان رفت.



وی در هجدهم تیر ماه در خیابان بازداشت شد اما نخواست که از نام و پیشینه ی خانوادگی خود استفاده کرده و خود را برهاند. لذا به همراه بقیه ی بازداشت شدگان به پاسگاه نیروی انتظامی خیابان کارگر جنوبی منتقل و صبح فردای آنروز به همراه سایرین به بازداشتگاه کهریزک فرستاده شد.

در کهریزک محسن روح الامینی همانند سایر بازداشت شدگان تحت شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه های ممکن قرار گرفت. شکنجه هایی که بخشی از آنها از زبان یکی از آزاد شدگان کهریزک بر روی شبکه قرار گرفت و حکایت از رفتارهای غیر انسانی داشت که حتی نسبت به اسرای جنگی هم اعمال نشده بود.

در اثر این شکنجه ها محسن روح الامینی دچار جراحتهای شدیدی شد که مرور زمان و اصرار بر عدم درمان آنها منجر به عفونت خونی و در نهایت مرگ وی گردید.

دو روز پیش از مرگ محسن، رامین پور اندرجانی پزشک وظیفه ی کهریزک، او را معاینه کرده و وخامت حال او را گزارش داده بود. اما مسئولین کهریزک که گویا عمداً در پی قتل او و دیگر مجروحان و مصدومان بودند، بدون انجام هیچ کار پزشکی، محسن روح الامینی را به همراه تعدادی دیگر از بازداشت شدگان کهریزک به اوین اعزام کردند. وخامت حال محسن اما باعث شد که مأموران ترسیده و او را به بیمارستان شهدای تجریش منتقل کنند. بیمارستانی که او را با عنوان مجهول الهویه در آن بستری کردند. این اقدام ولی خیلی دیر انجام شد چرا که محسن روح الامینی کمتر از بیست و چهار ساعت بعد از ورود به بیمارستان در اثر شدت عفونت درگذشت.

خانواده ی محسن تا دو هفته بعد از دستگیری او حتی از زنده بودن یا نبودن وی خبر نداشتند و این در حالی بود که پدر وی با استفاده از ارتباطات و آشنایانش به هر جای ممکن سر زده و پاسخی نگرفته بود. در نهایت نیز از طریق منبع ناشناسی مطلع شد که می تواند جسد فرزندش را در پزشکی قانونی شناسائی کند.

پدر محسن علیرغم نفوذ و ارتباطاتی که داشت به سختی و با سپردن تعهدی مبنی بر اینکه از کسی شکایتی ندارد توانست جسد فرزندش را در روز اول مرداد ماه تحویل بگیرد. و از آن بدتر اینکه خودش و دوست همراهش عزت الله ضرغامی رئیس سازمان صدا و سیما تعهد سپردند که برای محسن هیچگونه مراسم خاصی بر گزار نخوانند کرد و در موقع تشییع جنازه هم بجز لاله الا الله هیچ شعار دیگری داده نخواهد شد.

در نهایت محسن روح الامینی در روز دوم مرداد ماه در قطعه ی دویست و بیست و دو بهشت زهرا به خاک سپرده شد. پدر محسن برای چهارم مرداد ماه مراسمی را در مسجد بلال صدا و سیما تدارک دیده بود که قبل از برگزاری مراسم طی اعلامیه ای آنرا لغو و علت این تصمیم را نیز حفظ امنیت شرکت کنندگان در مراسم عنوان کرد. این اقدام وی یک سؤال بزرگ را ایجاد کرد و آن اینکه، کدام ارگان یا نهادی در ایران هست که می تواند از رئیس سازمان صدا و سیما تعهد کتبی گرفته و نیز

امنیت مراسمی را که برای مسجد صدا و سیما برنامه ریزی شده است به خطر انداخته و در نهایت نیز آن مراسم را لغو نماید.

این سؤال بزرگ زمانی برجسته تر شد که آن عده ی خاص حتی اجازه ندادند سنگ قبر محسن عنوان شهید داشته باشد . و در حالیکه نام وی در لیست رسمی بنیاد شهید هم از سوی دولت منتشر شده بود آنان سنگ قبر محسن را از بین بردند تا در سالگرد قتل محسن قبر او بدون سنگ باشد.

پدر محسن روح الامینی در ماههای پس از مرگ فرزندش حرفها و نظرات مختلفی مطرح کرد که از آن برداشتهای متناقضی شد. تا آنجا که برخی او را متهم به مصالحه کرده و عده ای هم او را بخاطر پیگیریهای ستودند. اما از مجموع حرفها و مواضع وی این نکته را می توان برداشت کرد که او با درک محدودیتها و فشارهای موجود تاحدی که توانسته حرفهایش را گفته و مواضعش را منعکس نموده است. و البته این کار را در لفافه انجام داده است. برای مثال او در عین حال که خود را مطیع و مدافع نظام می خواند، کتمان نمی کند که کشت و کشتارهای صورت گرفته به ضرر کلیت نظامیست که او خود را مدافع آن می داند. و اینکه این سوء مدیریتهای بیشتر مخرب است تا نگه دارنده. و اینکه فرزند او سؤال و اعتراض داشت مانند تمامی جوانان دیگر. و اینکه پاسخ جوانانی که سؤال دارند گلوله نیست. و اینکه چرا به فردی که مسئول مستقیم ماجراهای کهریزک بوده بجای برخورد و توبیخ، ترفیع مقام، و پستی بهتر از قبل داده اند.

- رئیسی نجفی ، محمود

محمود رئیسی نجفی یکی دیگر از کشته های خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت است که تنها به جرم عبور از محل درگیریهای خیابانی مضروب و در اثر همان برخورد جان خود را از دست داده است.



محمود رئیسی کارگری و چهار ساله ی ام دی اف کار ،در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت هنگام بازگشت به منزل از میدان آزادی عبور می کرد که حضورش در آن محل با تعقیب و گریز عده ای در خیابان همزمان شد. مأموران و لباس شخصی های باتوم به دست با دیدن محمود وی را زیر ضربات باتوم و مشت و لگد گرفتند و به توضیحات وی مبنی بر نداشتن نقش و دخالت در اعتراضات خیابانی هم ترتیب اثر ندادند .

شدت ضربات و صدمات وارده باعث شد که محمود رئیسی از هوش برود و زمانی چشم باز کند که جسد وی به همراه تعدادی جسد دیگر در حال انتقال به مکانی نامعلوم بوده است .محمود با درک موقعیت خود با سرو صدا و نیز ضربه زدن به دیواره های خودرو ، مأموران و راننده را متوجه زنده بودن خود کرده و با التماس و زاری و تکرار اینکه هیچ نقشی در اعتراضات نداشته باعث می شود که یکی از مأموران به او رحم کرده و او را از ماشین به بیرون پرت کند.

محمود رئیسی بدون اطلاع از موقعیت محلی که در آن قرار داشته به سختی رهگذران را متوجه خود کرده و پس از پرسیدن موقعیت و مکان مزبور(نقطه ای در حکیمیه) ، با کمک همان افراد وسیله نقلیه ای پیدا کرده و خود را به خانه می رساند.

همسر محمود رئیسی وضعیت آنروز او را به این شکل شرح داده است: "معمولا هر روز ساعت شش صبح برای کار می رفت و اوایل شب به خانه بر می گشت . روز بیست و پنج خرداد تا ساعت ده و نیم شب به خانه نیامد و ما نگران بودیم. حدود ساعت ده و نیم زنگ در به صدا درآمد . با توجه به این که وی کلید داشت فکر کردم که غریبه است، از آیفون پرسیدم کیست؟ صدای همسر را شنیدم و متوجه شدم که آقای نجفی است . گفت با توجه به مشکلی که برای او پیش آمده، نمی تواند در را باز کند. نگران شدم و به سرعت پایین رفتم و در را باز کردم. دیدم که اوضاع ایشان بسیار بد و نابسامان

و بدنشان زخمی و خون‌آلود است و نمی‌تواند سرپا بایستند. به او کمک کردم که به داخل بیاید. بدن او زخمی، ورم‌کرده، خونین و به شدت آسیب دیده بود."

بعد از آن شب حال محمود رئیسی روز به روز بدتر شد. چندانکه شکمش ورم کرده و دستش نیز فلج شد. اما همسر وی از ترس خطرات احتمالی جرأت نمی‌کرد او را به بیمارستان ببرد.

محمود دوازده روز را با همین وضعیت گذراند تا اینکه پدر وی در روز ششم تیر ماه تصمیم گرفت برای درمان فرزندش اقدام کند و از اینرو محمود را به بیمارستان طرفه برد. بیمارستان از پذیرش وی سر باز زد و پذیرش او را به فردا موکول کرد. اما آن شب حال محمود بدتر شد به طوری که صبح روز بعد دیگر وی از خواب بیدار نشد.

اما حتی مرگ محمود که کوچکترین دخالتی در دعوای سیاسی آنروزها نداشت، نیز باعث نشد که مشکلات او و خانواده اش مرتفع گردد.

زمانی که خانواده ی محمود رئیسی سعی کردند از اورژانس کمک بگیرند، مأمور اورژانس با وجود آنکه هنوز بدن محمود گرم بود مرگ وی را اعلام و به خانواده توصیه کرد که با پلیس تماس بگیرند. پلیس صد و ده هم با فرستادن یک سرباز به خانه، تا ظهر آنروز جنازه را معطل و سپس آنرا به پزشکی قانونی کهریزک منتقل کرد. این انتقال باعث پیچیدگی بیشتر ماجرا شد تا آنجا که پزشکی قانونی برای ترخیص جسد در خواست نامه ی دادگاه را نمود.

هنگامی که پدر محمود رئیسی در دادگاه به دنبال گرفتن نامه ی ترخیص جسد فرزند بی گناه خود بود تازه فهمید که فرزندش به عنوان کسی که گلوله خورده شناخته می شود و این موضوع در نامه ی دادگاه هم قید گردید.

عدم ترخیص جنازه ی قربانی باز هم ادامه یافت تا آنجا که عملاً مراسم ختم بدون جنازه آغاز و انجام شد. در نهایت بعد از دو روز از شروع عزاداری بود که تازه جنازه ی محمود رئیسی ترخیص و در قطعه ی دویست و پنجاه و پنج بهشت زهرا دفن شد.

- ستار نسب رازلیقی، مهدی

مهدی ستار نسب رازلیقی یکی از گمنام ترین کشته های خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت به شمار می رود.



وی در روز بیست و پنجم خرداد ماه به همراه سایر معترضین به نتایج انتخابات در راهپیمائی آرام شرکت کرده بود. اما از همانروز مفقود شد و تمام تلاش و جستجو و پیگیری خانواده اش برای یافتن وی بی نتیجه ماند. این در حالی بود که خانواده ی او به تمامی مراجع مربوطه مراجعه می کردند اما پاسخی نمی گرفتند.

وضعیت بی خبری از مهدی ستار نسب حدود دو ماه ادامه داشت تا اینکه در شهریور ماه هشتاد و هشت خانواده ی ستار نسب جسد مهدی را در بهشت زهرا شناسائی کردند. وضعیت جسد مهدی و به ویژه صورت او به گونه ای بود که شناختن آن عملاً امکان نداشت و خانواده ی ستار نسب از روی لباسهای مهدی او را شناختند .

در نهایت جسد مهدی ستار نسب در روز بیست و پنجم شهریور ماه در بهشت زهرا دفن شد.



- سلحشور ، فهیمه

فهیمه سلحشور خانم جوان بیست و پنج ساله ای بود که در تجمعات اعتراضی بیست و چهارم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در میدان ولیعصر تهران با ضربات باتوم مأموران نیروی انتظامی مضروب شد و فردای آن در بیست و پنجم خرداد ماه بعلت خونریزی مغزی درگذشت.



فهیمه سلحشور در روز بیست و هفتم خرداد ماه در قطعه ی دویست و شصت و شش بهشت زهرا دفن گردید.

- سمسار پور ، فاطمه

فاطمه سمسار پور خانم متأهل سی و نه ساله اهل بابل ساکن تهران، خانم خانه داری بود که در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، جلو درب منزلش به همراه فرزند جوان دانشجویش هدف گلوله قرار گرفت در حالیکه تنها از سر کنجکاوای به در منزل آمده بود تا علت صدای گلوله و انفجار در کوچه شان را دریابد.



وی برای در امان ماندن فرزندش از گلوله، خود را سپر او کرد با این حال هم خانم سمسارپور و هم فرزندش به شدت زخمی شدند.

منزل خانم سمسارپور در پشت مجتمع قضائی خوش در نبش خیابان خوش واقع شده است . و در زمان حادثه نه تنها همسایه ها بلکه برخی از کارکنان مجتمع قضائی نیز در کوچه بودند . با این حال تیراندازان برای مدتی حتی از کمک رسانی به این خانم و فرزندش ممانعت کردند و همین موضوع باعث شد که کمک پزشکی به ایشان به موقع صورت نگرفته و ایشان پس از اینکه مدتی را نیز در درمانگاه بهرگر گذرانده و سپس از آنجا به بیمارستان شهریار منتقل شد در بیمارستان بر اثر خونریزی فوت نماید . حتی پسر ایشان هم به دلیل اصابت گلوله در معرض خطر بود و در نهایت با رسیدن پزشکی که با سختی خود را به بیمارستان رسانده بود ، پس از یکی دو عمل جراحی سخت، از مرگ نجات یافت.

خانم سمسارپور یکی از کسانی بود که نام وی توسط یکی از سایتهای نزدیک به دولت به عنوان یکی از مردم عادی حادثه دیده توسط مخالفان معرفی گردید . در حالیکه نه تنها ضارب او توسط شاهدان بسیاری دیده شد بلکه حتی اسلحه ی آن فرد نیز مشخص گردید که در گزارش پزشکی قانونی به آن اشاره شده است.

مصاحبه ای که سایت کلمه با همسر خانم سمسارپور انجام داده در عین حال که تمامی ماجرای غمناک این خانواده را بیان می دارد، به قدری غم انگیز است که می توان با مطالعه ی آن گوشه ای از ستمهای وارده بر مردم را دریافت.

جنازه ی خانم سمسارپور به بابل منتقل و در نهایت سکوت و بی خبری دفن شد.



مصاحبه ی همسر خانم سمسارپور

برگرفته از سایت کلمه

حسن میر اسدالهی، همسر فاطمه سمسارپور اعلام کرد که دادسرای نظامی از او خواسته تا دیه بگیرد اما او حاضر به گرفتن دیه نیست.

پیکر خانم سمسارپور، به گفته همسرش شبانه و در شهرستان بابل دفن شده است. آقای میر اسدالهی که شکایت کرده و خواهان معرفی قاتل همسر و ضارب فرزندش شده است می گوید: آخرین جواب دادگاه این بود که ضارب شناسایی نشد و بهتر است دیه بگیرد.

در حین مصاحبه صدای پسر کوچک این خانواده که از پنجره شاهد گلوله خوردن مادر و برادرش بوده به گوش می رسد. او از پدرش گله میکند که: چرا باز این مسائل را تکرار میکنید. چرا آن صحنه ها را برای من زنده می کنید، بسه دیگه و...

کوشا میر اسدالهی روز ۳۰ خرداد وقتی مادر و برادرش گلوله خوردند از پشت پنجره نظاره گر بود و به گفته پدرش به همین علت از نظر روحی ضربه خورده و تحت درمان روانپزشک است. این پسر

که اکنون [زمان انجام مصاحبه] ۱۳ سال دارد، در قالب شعری، شهادت مادرش را توصیف کرده است. او در این شعر مرگ مادرش را چنین توصیف کرده: گل او ریخت که ریخت، پرپر شد ولی این چشم ندید، گل او را بردند، بذر او بر دل ماست... جسم او را بردند، ریشه اش در تن ماست....

مشروح گفتگوی حسن میر اسدالهی همسر فاطمه سمسار پور:

+ آقای میر اسدالهی، روز ۳۰ خرداد چه اتفاقی افتاد؟

* من از صبح رفته بودم سر کار؛ آن روز کارم زیاد بود و گفته بودم دیر برمیگردم. خانه ما در کوچه سینا است پشت مجتمع قضایی و نزدیک آزادی. آن روز همه جا شلوغ بود، من به خاطر بچه هایم که یکی دانشجوی دانشگاه شریف بود و دومی هم در مدرسه مفید، نزدیک خوابگاه دانشگاه شریف درس می خواند، در نزدیک آزادی خانه گرفته ام. فاطمه گاهی می خندید و می گفت: این همه جا؛ تو ما را آوردی اینجا! و من می گفتم به خاطر بچه ها اینجا بهتر است و...

آن روز نگران بودم. ساعت ۶ غروب دل شوره داشتم زنگ زدم خانه و با فاطمه حرف زدم. حالشان خوب بود و منزل بودند. ساعت ۷ بود که دل شوره و استرس شدید آزارم میداد. پسر کوچکم کوشا زنگ زد اصلاً نمی توانست حرف بزند. به سرعت راه افتادم سمت منزل. همه مسیرها بسته بود. اما هر طور بود خودم را به منزل رساندم. دیدم پسر کوچکم هراسان و گریان در خانه است و فاطمه و کاوه نیستند. چند تن از همسایگان هم منزل ما بودند. آنها گفتند فاطمه و کاوه گوله خورده اند.

+ این اتفاق چگونه رخ داده بود؟ همسر و فرزند شما چگونه تیر خورده بودند؟

* حدود ساعت یک ربع به هفت بوده که فاطمه و بچه ها صدای انفجاری را در کوچه می شنوند. فاطمه و کاوه سراسیمه پایین می روند ببینند چه خبر است. همسایه های دیگر هم پایین می آیند. چند نفر را می بینند که کلت به دست ایستاده اند. تعقیب و گریز با مردم به کوچه ما کشیده بود. جنب منزل ما، یک مجتمع چند طبقه است. رئیس مجتمع رو به نظامیانی که اسلحه به دست بودند، دستانش را بالا می برد و با اشاره به لوله گاز می گوید: شلیک نکنید، اینجا منفجر می شود. اما همان لحظه با گوله به پای مرد همسایه می زنند و بلافاصله هم فاطمه و کاوه را که کنار او ایستاده بودند. فاطمه را به قلبش و کاوه را به شکمش می زنند. و همه اینها در حالی اتفاق می افتد که کوشا از پنجره همه چیز را می دیده است.

+ بعد از تیراندازی چه اتفاقی می افتد؟ همسر و پسر تان و همچنین همسایه تان را کجا می برند؟

* باینکه نزدیک خانه ما درمانگاه بود و آمبولانس هم وجود داشت اما هیچ اقدامی نمی کنند. مردم آنها را به درمانگاه بهگر و سپس بیمارستان شهریار می برند. نمی دانم چگونه رفتم تا درمانگاه بهگر... در مسیر شاید حدود ۲۰ بار باتوم خوردم اما عین خیالم نبود. اصلاً نبودم انگار در این دنیا... چگونه می رفتم فقط خدا میداند... به درمانگاه رسیدم و پرسیدم؛ هیچ کس جوابگو نبود. تا پرستاری راهنمایی ام کرد. بعد وسایلی رادر گوشه ای تلنبار شده دیدم. در بین کوه وسایل ساعت مچی همسرم که سال گذشته برای تولدش خریده بودم بود. پرستارگفت برده اند شهریار... رفتم بیمارستان شهریار... همه چیز آشفته بود... رفتم بیمارستان شهریار، سراغ فاطمه و کاوه را گرفتم. پرستاری گفت خانمت فوت کرده اما پسر ت زنده است. رفتم بالای سر کاوه، دیدم غرق در خون است. گفتند پزشک ندارند، مسیرها بسته است و پزشکها نتوانسته اند به بیمارستان برسند. فاطمه که نزدیک ساعت هفت گوله خورده بود، مدتی طولانی بدون پزشک روی تخت افتاده و جان داده بود. دکتر که بعد آمد و دید گفت اگر به او رسیده بودند زنده می ماند. ساعت حدود ده بود که دکتر دهخدا رسید. با سختی و داوطلبانه آمده بود. مسیر بسته بود و تمام طول راه، پشت فرمان و در حالیکه دستش کارت

شناسایی و بیرون از پنجره بود، تا بیمارستان آمده بود. خدا خیرش دهد آن شب جان ۶ نفر را نجات داد که یکی هم کاوه بود. کاوه را جراحی کرد. دو ماه تمام به روده اش دستگاه وصل بود و بعد دوباره جراحی شد. ۲۵ سانتی متر از محل روده شکافته شد، آپاندیسش را هم درآوردند و...

+ اکنون حال کاوه چطور است؟

* الان حالش بهتر است و دانشگاه میرود. کاوه مهندس برق است. ورودی سال ۸۳، دانشگاه شریف و در مقطع فوق لیسانس هم رتبه دوم را آورده بود و رشته ام بی ای می خواند.

+ چرا پیکر فاطمه را در بابل به خاک سپردید؟

* رفتم جنازه را بگیرم پرسیدند شکایتی داری؟ از ترس اینکه جنازه را تحویل ندهند گفتم نه. از محل، استشهد جمع کردیم که در تظاهرات نبوده و جلوی در منزلش بوده. بعد تعهد گرفتند که از کسی شکایت نکنم و اینکه مراسم برگزار نکنیم. تعهد را دادم، استشهد را دادم و فاطمه را آوردند بهشت زهرا و شستند و تحویل دادند. ما هم بردیم به بابل که زادگاهمان است. شبانه بردیم و در تنهایی و غربت به خاک سپردیم. ترسیدیم باز مشکلی پیش بیاید. بعد که به خاک سپردیم، رفتم به مادر فاطمه قضیه را گفتم که قبر دخترت اینجاست. نمیدانید چقدر سخت است. نمیدانید چه دردی است آدم در وطن خودش غریب باشد. فاطمه را ما در نهایت غربت و تنهایی به خاک سپردیم.

+ و بعد شکایت کردید؟

* بله شکایت کردم، پرونده در دادسرای نظامی است. اما آخرین جوابی که به ما دادند این بود که شما در شکایتان گفته اید "نظامی ناشناس" زده است. گفتم بله نظامی بوده اما ناشناس، چون ما اسم او را که نمی دانیم. گفتند پس ناشناس است و از بیت المال دیه بگیرید. اعتراض کردم؛ گفتم سلاح شناسایی شده، شما نوع گلوله را نیز شناسایی کرده اید، چطور نمی توانید شناسایی کنید آن روز چه کسانی در عملیات بودند، چه کسانی شلیک کرده اند و از اسلحه شان شلیک شده، اما هیچ جوابی ندادند.

+ به شما گفته اند گلوله از چه نوعی بوده؟

* در گزارش نوشته اند. هم نوع کلت را مشخص کرده اند، هم گلوله را نوشته اند، از نوع نه میلی متری بوده است.

+ گواهی پزشکی قانونی چی؟ آیا در این گواهی اصابت گلوله را نوشته اند؟

* بله نوشته اند فوت بر اثر اصابت گلوله.

+ گفتید کوشا شاهد گلوله خوردن مادر و برادرش بود. او در چه وضعیتی است؟

* کوشا الان سیزده سال دارد. خدا میداند چی کشیدیم. فاطمه پر کشید. کاوه روی تخت بیمارستان بود و کوشا به شدت از نظر روانی به هم ریخته بود. شب ها مدام از خواب می پرید و فغان میکرد. هوار می کشید گریه میکرد و نمی توانستیم آرامش کنیم. او الان تحت نظر روانپزشک است. احساسش برای مادرش را با شعری بیان کرده با اینکه کم سن است اما شعری که گفته خیلی تاثیر گذار است. سننور میزند برای مادرش و... هم برای کوشا و هم برای کاوه، نمیدانستم چگونه باید موضوع را بگویم با آن وضعیت وحشتناکی که پشت سر می گذاشتند. از روانشناس کمک گرفتم و گفتم که مادرشان نیست و... خدا سر هیچ کسی نیاورد.

+ آقای میر اسدالهی، این روزها شما چه میکنید؟ گویا باز نشسته شده اید؛ جایی خواندم که اجباری شما را باز نشسته کرده اند صحت دارد؟

* اجباری نبود. من ایران خودرو کار میکردم و مهر ماه از مدیران ایران خودرو درخواست کردم به دلیل مشکلاتی که دارم و نمی توانم کار کنم با بازنشستگی ام موافقت کنند. خوشبختانه موافقت کردند هر چند که علیرغم وعده هایشان با حداقل حقوق انجام شد و بیمه تکمیلی هم چند ماهیست که قطع شده اما مهم نیست. الان نشسته ام خانه و خانه داری میکنم به دو پسر می رسم که از درس عقب نیفتند و...

در اینجا صدای کودکی به گوش می رسد

+ آقای اسدالهی گویا صدای فریاد پسران است.

*بله حرفهای مرا شنیده و به هم ریخته؛ فریاد می زند که تمامش کنم. می گوید بس است اینقدر آن صحنه ها را زنده نکنید برای من و ... این بچه همه صحنه را به چشم خود دیده. من چگونه می توانم عمق درد و فاجعه را بیان کنم ... به خاطر بچه ها نه فریاد زدم نه گریه کردم تا آنها آرام باشند. اما مگر می شود؟

شب ها با عکس فاطمه سخن میگویم؛ در خلوت خودم گریه می کنم و زار میزنم. زندگی مرا از هم پاشیدند و بعد از چند ماه آقایانی آمدند که بله این بار این جوری شده و عذر می خواهیم ... بعد یک کارت به من دادند به عنوان شهید ... همسر من که ۲۶ سال عاشقانه زیستیم با یک کارت عوض شد ... همین شد که دیگر کسی را به خانه ام راه نمیدهم؛ هر کسی زنگ زد که میخواهد بیاید گفتم همه زندگی مرا ویران کردید کجا بیایید؟ چرا بیایید؟

+ متاسفم که ناچار شدید این دردها را بازگویی کنید؛ اگر در پایان سخن خاصی دارید بفرمایید.

* کلمه درد هم کم است در مقابل این چیزی که ما کشیدیم و می کشیم. صبح برای یک لقمه نان حلال بیرون میروی زنت را می کشند، پسرت را غرق در خون می کنند و پسر دیگری همه را از پنجره می بیند. آخر این چه رسمی است؟ از استانداری آمده بودند خانه ما. به آنها گفتم شما در روضه هایتان از مظلومیت فاطمه می گوید و بعد فاطمه مرا کشتید ... منی که زمان انقلاب عکس و بیانیه های آقای خمینی را پخش می کردم و مبارزه می کردم و حالا این پاداش من است؟ همسر و بچه من که اصلا خیابان هم نبودند. گاهی می گویم کاش در تظاهرات بودند و سنگی هم زده بودند، آخر یک لحظه آمده اند جلوی در خانه و این ... تمام همسایه ها شاهد بودند همه دیده اند چه اتفاقی افتاده و ...

- سودبر ، مریم

مریم سودبر دانشجوی بیست و یک ساله ی دانشگاه تهران، بر اثر ضربات باتوم دچار خونریزی مغزی شده و در نتیجه ی همان عارضه درگذشت.



مریم در دانشگاه تهران در رشته ی فیزیک تحصیل می کرد. وی در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در جریان اعتراضات خیابانی از سوی نیروی انتظامی مورد حمله قرار گرفته و با باتوم مضروب و مصدوم شد. ضرباتی که به سر مریم وارد شده بود باعث خونریزی مغزی و به کما رفتن وی و سپس در کمتر از بیست و چهار ساعت منجر به مرگ او در خواب گردید. خانواده ی مریم سودبر برای اینکه بتوانند فرزندشان را خودشان به خاک بسپارند تعهد دادند که کسی از ماجرای مرگ او با خبر نشده و علت مرگ وی نیز نامعلوم ذکر بشود.

خانواده ی مریم بخاطر ترس از تبعات بعدی، بدون کمترین سرو صدا و با رعایت احتیاط بسیار جسد وی را در روز اول تیر ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا به خاک سپرده و حتی به هم کلاسیها و دوستان او نیز در مورد علت مرگ و یا برگزاری مراسم هیچ گونه خبری ندادند.



- سهرابی ، اشکان

اشکان سهرابی جوان بیست ساله ای بود که در روز سی ام خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت در نزدیکی خانه اش کشته شد. در حالیکه کمترین نقشی در اعتراضات خیابانی نداشت.



اشکان سهرابی متولد سال هزار و سیصد و شصت و هشت، دانشجوی رشته ی IT دانشگاه قزوین، ورزشکار رشته ی رزمی تکواندو، و هنرمند نقاش، صبح روز سی ام خرداد به قصد دیدن دوستش از خانه خارج شد. اما وقتی که برگشتن وی بیش از حد معمول طول کشید مادرش از خانه خارج شد تا او را بیابد. مادر اشکان در خیابان با دوست خونین و مالین فرزندش مواجه شده و از او شنید که اشکان زخمی و به بیمارستان منتقل شده است.



خانه ی خانواده ی سهرابی در خیابان بوستان سعدی (یکی از فرعی های خیابان آزادی حد فاصل خیابان رودکی جنوبی و دامپزشکی) واقع شده که از مراکز شلوغیها و اعتراضات خیابانی فاصله داشت. اشکان هم برای کمتر از پنج دقیقه از خانه خارج شده بود تا در آنطرف خیابان دوستش را دیده و خیلی زود به خانه برگردد. اما در آن خیابان خلوت از نقطه ای نامعلوم هدف سه گلوله قرار گرفت.

بنا به گفته ی مادر اشکان، بخاطر جدی نبودن اقدامات کادر پزشکی بیمارستان رسول اکرم و عدم توجه کافی آنان ، اشکان در کمتر از ده دقیقه جان داد. البته با در نظر گرفتن اینکه سه گلوله به سینه و قلب اشکان اصابت کرده بود، زنده نگه داشتن او انتظاری در حد معجزه می توانست باشد. سه گلوله ای که از زاویه ی بالا و از نقطه ای نامعلوم قلب و آئورت اشکان را پاره کرده بود.

با وجود اینکه اشکان در نزدیکی خانه کشته شده و نیز خانواده و دوستانش شاهد عدم دخالت وی در ناآرامی ها بودند، اما سه روز طول کشید که خانواده ی او بتوانند جنازه ی او را بعد از سپردن تعهد تحویل گرفته و در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا به خاک بسپارند.



برای همراهی با مردم و به عنوان یک ورزشکار مردمی و مورد علاقه ی مردم، علی کریمی در سال هزار و سیصد و نود یکی از پیراهنهای فوتبالی خود را به مادر اشکان سهرابی هدیه داد.

- شاهی ، علی

علی شاهی جوان بیست و چهار ساله ای بود که به جرم اعتراض خیابانی در کلانتری مورد خشونت شدید مأموران قرار گرفت و بر اثر ضربات مرگبار آنان جان باخت.

علی شاهی در روز سی و یکم خرداد ماه در جریان اعتراضات خیابانی در محدوده ی تهرانپارس دستگیر شده و به کلانتری منطقه منتقل گردید. وی در کلانتری تحت ضربات وحشیانه ی باتوم مأموران قرار گرفت. به نحویکه در همان کلانتری درگذشت.

پزشکی قانونی علت مشخصی برای مرگ علی شاهی ذکر نکرد. اما خانواده ی او معتقدند که علی زیر ضربات باتوم مأموران در کلانتری کشته شده است.

علی شاهی در روز چهارم تیر ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا مدفون گردید.

- صدری ، داود

داود صدری یکی از کشته های روز بیست و پنجم خرداد بود که تصاویر آخرین لحظات زندگی وی در سراسر دنیا پخش شد.



داود صدری جوان بیست و پنج ساله ی شاغلی بود که در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در برابر پایگاه بسیج میدان آزادی هدف اصابت گلوله قرار گرفت. وی که برای رفتن به خانه بایستی مانند هر روز از میدان آزادی عبور می کرد، شاید از سر کنجکاوی، تصمیم گرفت که پیش از رفتن به خانه به شلوغی و سروصدای آنسوی میدان نزدیک شده و سر از ماجراها درآورد.

بر اساس مطالبی که یکی از دوستان داود در همان روزهای پس از کشته شدن وی مطرح کرد، داود طی تماس تلفنی به دوستش گفته بود که می خواهد درگیرها را دیده و با تلفن همراهش از آن فیلم بگیرد .

وی هیچ نقشی در درگیریهای خیابانی نداشت و آنروز هم نه قصد درگیری داشت و نه آماده ی آن بود. با این وجود به صورتی غافلگیرانه گلوله ای سمت چپ قلبش را شکافت و این اتفاق چنان سریع رخ داد که حتی خود داود هم برای لحظاتی متوجه نشد که چه بر سرش آمده است.

فیلمی که از لحظات آخر عمر داود ضبط شد و بر روی اینترنت قرار گرفت نشان می داد که وی خیلی آرام و بدون نگرانی با کسانی که اطرافش را گرفته و سعی در کمک به او و تلاش برای قطع خونریزی اش دارند صحبت می کند . آنهم در حالی که از دو محل اصابت گلوله(یکی در سمت چپ قلب و دیگری در سمت راست شکم)خون مانند چشمه روان است.

جسد داود توسط افرادی ناشناس به بیمارستان رسول اکرم منتقل و توسط فرد ناشناسی موضوع به خانواده اش اطلاع داده شد. خانواده ی صدری در بیمارستان موفق به دیدن فرزند خود نشدند حال آنکه مسئولین بیمارستان ادعا کردند که وی در بیمارستان و در حین معالجات درگذشته است. در عین حال تلفن همراه داود به اضافه ی مبلغ سه میلیون تومان پول نقدی که پیش از مرگ همراه او بود نیز هیچ وقت به خانواده اش مسترد نشد.

جنازه ی داود صدری هیچگاه به خانواده اش داده نشد و توسط قاتلین دفن گردید. تنها به خانواده ی داود اجازه داده شد که او را برای آخرین بار پیش از تدفین ببینند. شاید دلیل اصلی این کار آن بود که خانواده ی او متوجه شکاف عمیقی که در سمت راست سینه ی داود ایجاد شده بود نشوند. شکافی که در هنگام کالبد شکافی برای خارج کردن گلوله ایجاد شده بود و عکس آن هم در اینترنت منتشر گردید.



داود صدری در امامزاده ای در ملارد کرج دفن گردید.

لینک ویدئوی آخرین لحظات عمر داود صدری

[+18 - Tehran Another martyr Late june 2009 Davood Sedri](#)



- طباطبایی، رضا

سید رضا طباطبائی یکی دیگر از کشته های روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت تهران می باشد.

سید رضا طباطبائی سی ساله، لیسانس حسابداری و کارمند، در روز سی ام خرداد ماه در اثر اصابت گلوله به سرش کشته شد. وی یکی دیگر از قربانیان تیر اندازی مستقیم به مردم در محدوده ی خیابان آزادی در روز سی ام خرداد است. روزی که تعداد زیادی از کشته های انتخابات در آن روز در خیابانهای منتهی به خیابان آزادی هدف تیر اندازی مستقیم قرار گرفته و کشته شدند. این همان روزی است که تمامی فرعی ها و انشعابات خیابان آزادی پر بود از نیروهای انتظامی و لباس شخصیهای مسلحی که مستقیماً به مردم شلیک می کردند بدون اینکه توجه کنند که آن مردم در حال تظاهرات هستند یا در حال عبور یا در حال تماشا. و البته این همان روزی است که از پشت بام مسجد لولاگر به روی مردم آتش گشودند.

سید رضا طباطبائی در این روز بر اثر اصابت گلوله به سرش در خیابان آذربایجان کشته شد و چهار روز بعد در سوم تیر ماه پس از اینکه خانواده اش تعهد سپردند که فرزندشان را مانند مجرمین بدون هیچگونه مراسمی به خاک بسپارند، جسدش در قطعه ی دویست و پنجاه و نه بهشت زهرا دفن شد.

- طباطبایی، وحید رضا

وحید رضا طباطبائی از کشته های میدان بهارستان است.

وحید رضا طباطبائی بیست و نه ساله لیسانس زبان انگلیسی، در روز سوم تیر ماه در تجمع اعتراضی مردم در میدان بهارستان که برای نشان دادن اعتراض خود به مقابل مجلس رفته بودند، بر اثر اصابت گلوله به سرش کشته شد.

وی در روز ششم تیر ماه در قطعه ی سیصد و هشت بهشت زهرا دفن شد.

- طوفانپور، امیر حسین

امیر حسین طوفانپور سی و دو ساله و متأهل، زمانی که به همراه برادرش برای دیدن درگیریهای میدان آزادی رفته بود هدف گلوله قرار گرفت.



امیر حسین طوفانپور درشامگاه روز بیست و پنجم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت به همراه برادرش برای دیدن تظاهرات و درگیریهای میدان آزادی با موتور سیکلت به آنجا رفت. آنها در میدان آزادی متوجه شلوغی مقابل پایگاه بسیج شدند و امیر حسین برای بهتر دیدن ماجراها از برادرش جدا شده و پیاده به سمت پایگاه بسیج براه افتاد. برادر امیر حسین با نزدیک شدن شلوغی ها به او، از آن محل فاصله گرفته و دورتر به انتظار برادرش ایستاد. اما وقتی که انتظارش طولانی شد با این تصور که برادرش خود به خانه برخواهد گشت، به خانه رفت.

برادر امیر حسین سعی کرد با تلفن همراه او تماس بگیرد اما موفق به یافتن او نشد تا اینکه او آخر شب فرد ناشناسی با منزل آنها تماس گرفته و اعلام کرد که امیر حسین در تیر اندازی ها زخمی شده و او را به بیمارستان رسول اکرم برده اند. با این حال نه آن شب و نه روزهای بعد تا چهارروز جستجوی خانواده ی طوفانپور برای یافتن وی در آن بیمارستان و جاهای دیگر به نتیجه نرسید. در نهایت در روز بیست و نهم خرداد ماه این خانواده توانستند عکس جسد فرزند خود را در کامپیوتر پزشکی قانونی کهریزک ببینند.

برای تحویل دادن جسد امیر حسین طوفانپور از خانواده ی وی مبلغ حدود ده میلیون تومان خواسته شد. اما مادر امیر حسین مسئولین را متقاعد کرد که فرزندش اصولاً سیاسی نبوده و بدون هیچ قصد سیاسی به خیابان رفته است. در نتیجه پرداخت پول منتفی شد اما تحویل گرفتن جسد منوط به سپردن تعهدی کتبی گردید مبنی بر اینکه هیچگونه مراسمی برای او بر گزار نخواهد شد.

جسد امیر حسین در روز سی و یکم خرداد ماه در بهشت زهرا دفن گردید. در حالیکه پاسخ چند پرسش بی پاسخ به همراه او به زیر خاک رفت. پرسشهایی مانند اینکه امیر حسین که با گلوله زخمی شده و به بیمارستان منتقل شده بود چرا با مقداری زخم و کبودی به پزشکی قانونی تحویل داده شد. و یا اینکه در فاصله ی میان بیست و پنجم خرداد که وی به بیمارستان برده شد تا زمان نامشخصی که

وی به پزشکی قانونی تحویل داده شد چند روز طول کشید و در این چند روز امیر حسین در چه وضعیتی بود؟ آیا مرده بود یا زنده؟ او در بیمارستان در گذشت یا در کهریزک؟ چه کسی بدن تیر خورده ی او را به بیمارستان برد؟ و چه کسی با خانواده اش تماس گرفت و آنها را به بیمارستان دعوت کرد؟

امیر حسین از ناحیه ی کمر - پشت - و ساق دست هدف سه گلوله قرار گرفت که به نظر نمی رسد هیچ یک به تنهائی کشنده باشد. اما در جسد وی یک اثر کبودی در پشت گردن و یک زخم بسیار عمیق هم در ناحیه ی پشت سر وجود داشت که با پنبه پر شده بود. همچنین بینی وی نیز دچار شکستگی شده بود. اما مشخص نیست این زخمها و جراحات بر اثر اصابت چه چیزی و توسط چه کسی ایجاد شده بود.

امیر حسین طوفانپور در قطعه ی دویست و سی و سه بهشت زهرا مدفون شد.



- طهماسبی ، حسین

حسین طهماسبی قربانی کرمانشاهی اعتراضات بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت می باشد.



حسین طهماسبی بیست و پنج ساله در روز بیست و پنجم خرداد ماه در جریان اعتراضات مردمی به نتیجه ی انتخابات، در خیابان نوبهار کرمانشاه بر اثر اصابت باتوم ، مصدوم گردیده و در بیمارستان شهر جان باخت.

حسین طهماسبی در گورستان شهر کرمانشاه و در نزدیکی کیانوش آسا دفن شده است.



- طهماسبی ، سالار

سالار طهماسبی دانشجوی بیست و هفت ساله ی رشته ی مدیریت بازرگانی دانشگاه رشت، در روز سی ام خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر اثر اصابت گلوله ای که بر پیشانی اش نشست ، در خیابان جمهوری جان باخت.

جسد سالار طهماسبی سه روز بعد از کشته شدن ، در دوم تیر ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و چهار بهشت زهرا دفن گردید.

- عبادی ، میثم

میثم عبادی جوان شاغلی بود که بدون داشتن نقشی در اعتراضات خیابانی هنگامیکه از کار به خانه بر می گشت هدف گلوله قرار گرفت.



میثم هفده سال بیشتر نداشت و در فرش فروشی کار می کرد. وی در روز بیست و سوم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در زمانی که پس از پایان کار در حال بازگشت به خانه بود در میدان صادقیه از ناحیه ی شکم با اصابت گلوله مجروح شد و در خیابان بر اثر خونریزی جان باخت.

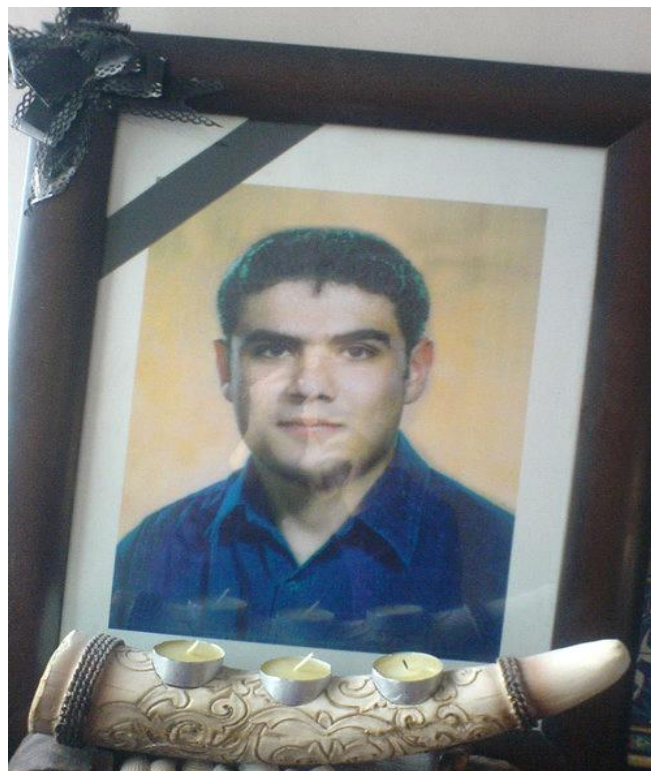
همچون تعدادی دیگر از کشته های خرداد هشتاد و هشت، در مورد میثم عبادی هم دو روایت وجود دارد. یکی مصاحبه ای به نقل از پدر وی ، که بر اساس آن میثم در زمانی که از مراسم جشن پیروزی احمدی نژاد بر می گشته با اسلحه ی غیر نظامی هدف قرار گرفته و به بیمارستان منتقل گردیده است ؛ و پدر او هم گروه مقابل جناح دولتی را مقصر می داند. و روایت دوم آنکه میثم در زمان برگشتن از کار مجروح شده و در خیابان جان باخته است.

در عین حال هیچ یکی از این دو روایت تفاوتی در اصل ماجرا ایجاد نمی کند و توجیهی برای از دست رفتن یک جوان هفده ساله نمی باشد. جوانی که سرمایه و آینده ی کشور بود و به راحتی از دست رفت آنهم در حالی که شاید حتی هنوز تصمیم روشنی مبنی بر اینکه چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ ؛ نگرفته بود.



- عباسی فر، سعید

سعید عباسی فر جوانی کاسب (فروشنده ی کیف و کفش) در خیابان رودکی بود که در روز سی ام خردادماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر اثر اصابت گلوله به سرش در برابر چشمان پدرش کشته شد. سعید در سن بیست و چهار سالگی در محل کار خود بر اثر اصابت گلوله ی کسانی کشته شد که نه او را می شناختند و نه حتی می دانستند که او هیچ نقشی در اعتراضات خیابانی ندارد و سرش به کار خودش گرم است.



- عبد الهی ، ابوالفضل

ابوالفضل عبدالهی در سن بیست و یک سالگی و در اثر اصابت گلوله در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان آزادی کشته و چند روز بعد در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

ابوالفضل عبدالهی دیپلم فنی(برق) داشت. وی در روز سی ام خرداد هنگامی که در خیابان آزادی از محدوده ی دانشگاه شریف عبور می کرد از ناحیه ی پشت سر هدف گلوله قرار گرفت. ابوالفضل در تاریخ دوم تیر ماه در قطعه ی دویست و چهل و هشت بهشت زهرا دفن شد.

- عزیزى ، سيروس

سيروس عزيزى يکى ديگر از کشته هاى گمنام و کمتر شناخته شده ي خرداد ماه هزار و سيصد و هشتاد و هشت مى باشد که خانواده ي او بخاطر ترس از تهديد هاى صورت گرفته، اطلاع رسانى مؤثرى در مورد او انجام نداده اند .

سيروس جوان بيست و يک ساله اى بود که در روز بيست و پنجم خرداد ماه کشته شد . اما جسدش بيش از يکماه بعد در قبال دريافت سه و نيم ميليون تومان پول، به خانواده تحويل داده شد . اين در حالى بود که خانواده ي سيروس براى تهيه ي اين پول ناچار به گرو گذاشتن منزل مسكونى خود شدند و با تهيه ي پول قرضى توانستند جسد سيروس را تحويل گرفته و دفن کنند .

- علیپور ، کاوه

کاوه(سجاد)علیپور بیست و چهار ساله اهل و ساکن رشت، در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در مقابل مسجد لولاگر هدف گلوله ی بسیجیان مستقر بر پشت بام مسجد قرار گرفت .کاوه در نزدیکی محل کار پدرش از ناحیه ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت.



آنطور که پدر کاوه بعداً توضیح داد، کاوه در روز سی ام خرداد برای عقد قرارداد بازی کردن در یک سریال از خانه خارج شد . او با اینکه روزهای قبل در اعتراضات خیابانی شرکت می کرد، اما امروز به نیت عقد قرارداد از خانه خارج شده بود .با این حال چند ساعت بعد از رفتن کاوه، از بیمارستان لقمان به پدرش خبر دادند که جنازه ی فرزندش در بیمارستان است .کاوه از ناحیه ی چشم گلوله خورده بود .



کاوه علیپور در رشت به خاک سپرده شد.

- غلام کبیری، حسین

حسین غلام کبیری جوان هجده ساله ی بسیجی بود که در نیمه شب بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت زمانی که برای سرکوب معترضان به سعادت آباد اعزام شده بود توسط افراد ناشناسی مضروب شد.



حسین هجده ساله از اعضای فعال گردان عاشورا (گردانهای ویژه ی سرکوب اعتراضات مردمی) و جانشین عملیات پایگاه مقاومت حجتیه ی شهر ری بود. وی از چهارده سالگی به طور فعال در بسیج حضور داشت.

در نیمه شب بیست و پنجم خرداد پس از حضور فعال و مؤثر در سرکوب خوابگاه دانشگاه تهران، حسین به همراه فرمانده و تعدادی از بسیجی های موتور سوار برای برقراری آرامش به سعادت آباد اعزام شد. جایی که شروع ناآرامی های آن به فرمانده حسین اعلام و به عنوان محل مأموریت آنها مشخص شده بود.

حسین در حالیکه به همراه تعدادی دیگر از موتورسواران در کنار خیابان توقف کرده بود در برخوردی مشکوک با یک خودرو پراید، غافلگیر شد. برخوردی که به مجروحیت شدید حسین و مجروحیت کمتر جدی سایر همراهانش منجر گردید. در اثر این برخورد حسین دچار خونریزی داخلی شدید گردید. نکته ی مبهم در ماجرای حسین غلام کبیری این است که بدن مصدوم وی در ساعت دو و نیم بامداد به بیمارستان منتقل شد. یعنی زمانی که وی بر اثر شدت خونریزی به کما رفت. وی در حالت کما و در ساعت سه بعد از ظهر روز بعد جان باخت. این تصادف با خودرو از همان ابتدا از سوی خبرگزاریهای دولتی و حکومتی به عنوان یک سوء قصد مطرح گردید. نکته ی جالب در این ادعا آنست که مدعیان می گویند این پراید تا صبح آن شب در چند نقطه ی دیگر هم همین کار را تکرار کرده و متواری شد.

بارزترین مشخصه ی حسین غلام کبیری که از سوی فرماندهانش مطرح شده است، روحیه ی بسیار بالای امر به معروف در وی می باشد. که خود می تواند کلید روشنی برای حدس زدن نحوه ی شکل گیری ماجرای تصادف وی در شب بیست و ششم خرداد باشد. به ویژه که وی از میان همه ی مصدومین آن شب بیشترین صدمه را دیده و تنها کشته ی آن تصادف بوده است.

در رابطه با پرونده ی قتل این جوان فرایند دادرسی با این پیشفرض جلو رفت که ضارب به عمد وی را نشانه گرفته و با ماشین او را زیر گرفته است. به عبارت دیگر سعی شد راننده ی پراید یک دشمن نشان داده شود. اما فرایند دادرسی در نهایت به این نقطه نرسید و قاتل او به عنوان قتل غیر عمد در تصادف محاکمه گردید.



- غنیان ، مصطفی

مصطفی غنیان شاید تنها کشته ی خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت باشد که در خانه ی خودش کشته شده است.



مصطفی غنیان بیست و شش ساله و دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد رشته ی معماری ، یک هفته مانده به بیست و هفتمین سالگرد تولدش ، در شب بیست و هفتم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، هنگام تکبیر گفتن بر بام خانه اش در بالای بام ساختمانی هشت طبقه، به ضرب گلوله ی تک تیراندازی که شقیقه ی او را هدف قرار داده بود کشته شد.



مصطفی غنیان اهل مشهد ، ساکن سعادت آباد تهران بود.وی به جرم بر زبان آوردن نام خدای مسلمانان، توسط گلوله ای که از خانه های اطراف شلیک شده و شقیقه اش را شکافته بود، بر پشت بام خانه ی خود در آغوش پدرش جان باخت.

پدر مصطفی که از مبارزان قدیم مشهد است با واسطه ی آشنائی هائی که در سطوح بالای کشور داشت، توانست به سرعت وضعیت جنازه ی فرزندش را روشن کرده و آنرا به مشهد منتقل نموده و دفن کند و حتی بر سنگ قبر پسرش عبارت شهید را حک کند.

برخی رسانه های وابسته به دولت با انتشار خبری ادعا کردند که پدر مصطفی یکی از نامزدهای انتخابات را در کشته شدن فرزند خود مقصر دانسته و قصد شکایت از او را دارد. اما این پدر به خبر دروغ واکنش نشان داده و چنین حرفی را تکذیب و حتی اعلام کرد که قصد دارد از رسانه های طرفدار دولت بخاطر خبر دروغ شکایت کند.

همچنین وی در سخنرانی که در تهران انجام داد گفت که پسرش مظلوم بود و بی گناه کشته شد.



مصطفیٰ غنیان در قبرستان حرم مشهد دفن است.

- فتحعلیان ، علی

علی فتحعلیان یکی از کشته های تیر اندازی بسیجیهای مسجد لولاگر در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت می باشد.

علی فتحعلیان بیست ساله و دانشجوی رشته ی عمران، در روز سی ام خرداد هنگامیکه در خانه ی پدر بزرگش بود سروصدای خیابان توجهش را جلب کرد. به گفته ی پدر بزرگ علی ، او اهل سیاست نبود و کاری هم با درگیری ها نداشت. او تنها از سرکنجکاو ی از خانه خارج شد. آنها در حالیکه لباس خانه بر تن و دمپایی بر پا داشت.

علی از پشت بام مسجد لولاگر هدف گلوله قرار گرفت و توسط مردم به بیمارستان منتقل گردید. چندین ساعت بعد از خروج او از خانه، پرستار بیمارستان تلفن همراه علی فتحعلیان را پاسخ داده و به پدر بزرگ او خبر داد که می تواند برای بردن جنازه ی نوه اش به بیمارستان برود.

علی فتحعلیان در قطعه ی نه بهشت زهرا مدفون است.



- فیض ، محمد حسین

محمد حسین فیض اهل مشهد، بیست و شش ساله، دانشجوی شاغل، و پدر دختری دو ساله بود. وی در روز سی ام خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت در نزدیک پایگاه بسیج مقداد با اصابت گلوله به ناحیه ی پشت سرش کشته شد.

در مورد محمد حسین فیض مانند تعدادی دیگر از قربانیان بازی سیاسی خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت، یک بحث انحرافی مطرح شد که وی طرفدار دولت بوده یا مخالف آن. و باز مانند همه ی آن موارد، طرفداران دولت کشته شدن این جوان را به گروههای مقابل دولت نسبت دادند.

ولی این موضوعی بود که هیچ اهمیتی نداشت و تغییری هم در اصل مسئله ایجاد نمی کرد. مسئله ای که سعی میشد با این بحثهای انحرافی از اذهان دور بشود آن بود که این جوانها از هر طیف و با هر گرایشی که بودند، سرمایه های ملی به شمار می رفتند که بی جهت و بخاطر بازیهای سیاسی عده ای جاه طلب، جان خود را از دست دادند.

در عین حال این نکته غیر قابل انکار است که نوع کشته شدن محمد حسین فیض بسیار شبیه تمامی کسانی است که در تیراندازی های بسیجی ها کشته شده اند. چون محمد حسین فیض هم از ناحیه ی سر هدف قرار گرفته است.



- قائد رحمتی ، سجاد

سجاد قائد رحمتی جوان بیست ساله ی اهل شهرستان دورود استان لرستان بود که برای کمک به معاش خانواده در تهران کار می کرد. وی در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در مقابل مسجد لولاگر گلوله خورد و کشته شد.



سجاد در این روز به همراه پسر عمویش در خیابان شاهد اعتراضات مردم بود. پسر عموی سجاد که مشغول فیلم برداری با گوشی موبایل بود از وی جدا شد و کمی بعد با شنیدن صدای مردم که به طرف فردی تیر خورده می دویدند با آنها همراه شد و در حالیکه دوربینش همچنان روشن بود به بالای سر سجاد رسید. و این فیلم کوتاه ناتمام از مرگ سجاد به سرعت بر روی اینترنت پخش شد.

برای تحویل جنازه ی سجاد از خانواده ی او چهار میلیون تومان پول خواسته شد که آن خانواده توان تأمین این پول را نداشت و با کمک مردم شهرستان این پول تهیه و به دولت داده شد تا جسد تحویل و اجازه ی دفن آن صادر گردد.



- قربانی ، سالار

سالار قربانی پارام ، بیست و یک ساله در روز بیست و پنج خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت در چهار راه ولیعصر به ضرب گلوله کشته شد.



سالار در روز بیست و پنج خرداد توسط گلوله ی مستقیم هدف قرار گرفت . اما شلیک کنندگان به سرعت جسد وی را با خودرو از محل منتقل کرده و بعداً علت مرگ وی را تصادف اعلام کردند.
سالار قربانی در قطعه ی دویست و پنجاه و دو بهشت زهرا مدفون است.

- کاشانی رسا، مصطفی
مصطفی کاشانی رسا از فعالین ستاد انتخاباتی یکی از نامزدهای انتخابات بود که بخاطر تکبیر
گفتن کشته شد.



مصطفی کاشانی در شب بیست و چهارم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در حالیکه بر
بام ستاد انتخاباتی الله اکبر می گفت در حمله ی لباس شخصی ها مورد ضرب و شتم و اصابت گلوله
قرار گرفت و سپس از بالای بام به پائین پرت شد.

پنج روز بعد در روز بیست و هشتم خرداد ماه و پس از کش و قوس بسیار میان خانواده مصطفی با
اطلاعات مبنی بر عدم برگزاری هرگونه مراسم تحریک آمیز و ... ، مصطفی کاشانی در قطعه ی
سی و هشت بهشت زهرا دفن گردید.

- کامرانی ، محمد

محمد کامرانی یکی از کشته های شکنجه های بازداشتگاه کهریزک به شمار میرود.



محمد کامرانی هجده ساله دانش آموز دبیرستان که خود را برای شرکت در کنکور آماده می کرد، در روز هجدهم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت به هنگام بازگشت به خانه در میدان ولیعصر به عنوان شرکت کننده در ناآرامی های خیابانی دستگیر و به کهریزک فرستاده شد. این در حالی است که خانواده ی او هرگونه دخالت وی در اموری از این دست را انکار کرده اند.



محمد کامرانی چند روز در کهریزک در بازداشت بود. سپس به خانواده ی کامرانی و تعداد دیگری از بازداشتی ها اعلام شد که به زودی آنها به زندان اوین اعزام خواهند شد. حتی به خانواده ی کامرانی گفته شد که محمد در روز بیست و چهارم تیر ماه آزاد خواهد شد. اما در روز بیست و چهارم تیر ماه در زندان اوین به این خانواده خبر داده شد که محمد به دلیل وخامت حالش در بیمارستان لقمان بستری شده است.

خانواده ی کامرانی در بیمارستان لقمان محمد را در حالی یافتند که از یکسو وضعیت جسمانی اش به شدت نگران کننده بود و از سوی دیگر وی را مانند فراریها به تخت بیمارستان بسته بودند در حالیکه چند مأمور هم در محل حضور داشتند. در نهایت به دلیل وخامت حال محمد و با اصرار خانواده اش، وی به بیمارستان مهر منتقل شد اما این مسئله هم کمکی به محمد نکرد و او تنها چند ساعت بعد از این انتقال در بیمارستان مهر در روز بیست و پنجم تیرماه جان سپرد.

علت مرگ محمد کامرانی عفونت کلیه و آلوده شدن تمامی بدن وی به عفونت بود. وی در روز بیست و هفتم تیرماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در بهشت زهرا دفن شد.



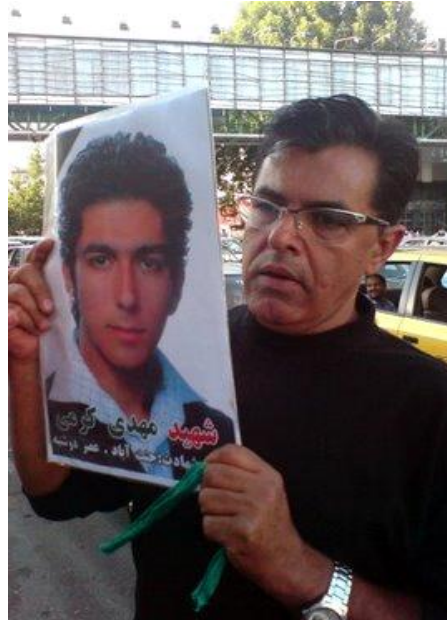
بعد از مرگ محمد ، پدرش طی نامه ای از بنیاد شهید درخواست کرد که خیابانی را به نام فرزندش نامگذاری کنند. گویی که با این کار همه ی آرزوها و رویاهای ناکام محمد هجده ساله محقق خواهد شد.

- کرمی ، مهدی

مهدی کرمی جوانی که تازه چند ماه از پایان هجده سالگی اش می گذشت عصر روز بیست و پنجم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت در اعتراض خیابانی آرام این روز در منطقه ی جنت آباد پس از اصابت گلوله به گلویش کشته شده و پیکرش پس از انتقال به بیمارستان رسول اکرم تهران ، به محلی نامعلوم منتقل و پس از چهار روز به خانواده اش تحویل گردید.



جسد مهدی کرمی با فشارهای فراوان امنیتی و تنها با حضور پدرش در قطعه ی دویست و پنجاه و شش بهشت زهرا به خاک سپرده شد. با این حال بسیاری از جوانان منطقه ی جنت آباد به اشکال مختلف در مورد مراسم پس از خاکسپاری او خبر رسانی کردند.



- کیارستمی، مصطفی

مصطفی کیارستمی جوان بیست و دو ساله ای بود که به جرم شرکت در نماز جمعه مضروب و بر اثر تبعات آن ضرب و شتم، جان خود را از دست داد.



در روزهای پس از انتخابات و با تداوم درگیرهای خیابانی نابرابر میان مردم و نیروهای نظامی دولت و حکومت، و نیز درگیریهای زرگری در سطح تصمیم گیرندگان دو طرف دعوی قدرت، پس از ناموفق بودن مذاکرات و چانه زنی های سطح بالا، در روز بیست و ششم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت علی اکبر هاشمی رفسنجانی پدر خوانده ی جریان مقابل دولت، به عنوان سطح بالا ترین مخالف جناح حاکم، تصمیم گرفت که در نماز جمعه ی تهران سخنرانی کرده و به گمان خیلی از مردم تکلیف را روشن نموده و خیلی ها را از بلاتکلیفی خارج کند.

این نماز جمعه البته بعد از اتمام حجت فرد اول کشور بود که وی در آن به وضوح مخالفان را تهدید به مرگ کرده و خود را نیز از مسئولیت خونهایی که ریخته خواهد شد بری دانست. نماز جمعه ی بیست و ششم تیرماه در واقع مچ اندازی هاشمی رفسنجانی با نفر اول کشور بود تا معلوم شود که کدامیک می تواند با حفظ ظواهر، دیگری را مجبور به عقب نشینی کند بی آنکه ظاهر کارها از حالت نمایشی خود خارج گردد.

به هر حال در این روز هاشمی رفسنجانی به عنوان آخرین امید جریانهای مخالف جناح قدرت در دانشگاه تهران به ایراد سخنرانی و اقامه ی نماز جمعه مبادرت کرد.

اعلام حضور وی در نماز جمعه به عنوان پدر خوانده ی جریان مخالف دولت، طیفهای جدیدی را به محل برگزاری نماز جمعه کشاند. محلی که تا پیش از این میعادگاه سنتی متحجرینی بود که به ندرت در میانشان حتی جوانهای با موی شانه زده دیده می شد؛ حالا در این روز مشخص شاهد حضور جوانان تحول خواه با هر سطحی از اعتقادات مذهبی بود. جوانانی که تنها برای اعلام حضور سیاسی خود، با رنگهای شاد و چهره های سرزنده و لبهای خندان دست در دست هم به نماز جمعه آمده بودند.

این جرمی بود نابخشودنی از نظر کسانی که گمان می کردند تنها خودشان نماز می خوانند و هر کس دیگری غیر از آنها حتی اگر به نماز هم بیاید نمازش الزاماً پذیرفتنی نخواهد بود چرا که از نظر آنان پذیرفتنی نیست.

به هر حال در روز بیست و ششم تیر ماه جمعیت انبوهی از جوانانی که نه پیش از این روز و نه پس از آن بنا به دلایل خاص خودشان در چنین محلهائی حضور نمی یافتند، دانشگاه تهران را از حضور غیر مترقبه ی خود انباشتند.

پس از پایان نماز جمعه عده ای از جوانان متعصب وابسته به متحجران نماز خوان و همفکر جناح حاکم، در خیابانهای اطراف دانشگاه با چماق و هر نوع سلاح سرد دیگر به جوانان تازه وارد یورش بردند. تنها به این خاطر که آنان به خود جرأت داده بودند که نماز جمعه بخوانند.

یکی از جوانانی که در آن روز مورد حمله وحشیانه قرار گرفت، مصطفی کیارستمی بود.

مصطفی در روز بیست و ششم تیرماه در نماز جمعه ی هاشمی رفسنجانی شرکت کرد و پس از پایان نماز به قصد رفتن به خانه از دانشگاه خارج شد. اما در خیابان به چنگ لباس شخصی هائی افتاد که با باتوم و چماق به جان جوانان شرکت کننده در نماز جمعه افتاده بودند.

مصطفی کیارستمی در مقابل دانشگاه با ضربات متعدد باتوم مضروب گردید و حالش چنان بد شد که با مادر خود تماس گرفته و برای برگشتن به خانه از وی کمک خواست. مادر نیز به کمک آمده و فرزند خود را به خانه رساند. اما کمی بعد حال مصطفی به شکل نگران کننده ای بد شد و مادر مصطفی وی را به بیمارستان کسری برد. در بیمارستان مشخص شد که در اثر ضربات باتوم مصطفی دچار خونریزی مغزی شده است. یکی دو ساعت بعد هم مصطفی کیارستمی در بیمارستان کسری بر اثر خونریزی مغزی درگذشت.



علت مرگ مصطفی کیارستمی سکنه ی مغزی اعلام گردید. وی در بهشت زهرا ی تهران مدفون است.

- مداح شورجه، حمید

حمید مداح شورجه مهندس جوان و متاهل، عضو ستاد یکی از نامزدهای انتخاباتی در مشهد بود که به همین جرم کشته شد.



حمید مداح شورجه پسری خردسال داشت و در کنار زندگی خانوادگی و اجتماعی، با اعتقاد به درستی آنچه باور داشت و می اندیشید، در فضای انتخاباتی سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت مشهد، فعالیت مؤثری در ستاد انتخاباتی که در آن فعالیت می کرد؛ از خود نشان داد. تا آنجا که همسر و فرزند خردسالش را نیز برای داغتر کردن تنوری که قرار بود از درون آن نان دیگران بیرون بیاید وارد گود کرده بود.

با این همه حرارت و جدیت، نتیجه اما آنطوری که همه انتظار داشتند نبود. و حمید مداح شورجه برای اعتراض به چیزی که گمان می کرد به غلط رخ داده، به همراه تعداد دیگری از مردم مشهد که مانند او فکر می کردند، در حرم مشهد بست نشست.

این اعتراض مدنی اما به مذاق یکی از طرفهای بازی انتخابات خوش نیامد و مانند سایر شهرهای ایران، برخورد شدید فیزیکی با معترضان متحصن مشهد به اجرا گذاشته شد. در این برخورد خشن عده ی زیادی مضروب و تعدادی هم بازداشت شدند که یکی از آنها حمید مداح بود. وی مدتی را در بازداشت گذراند و سپس به دلیل وخامت حالش عملاً از اطلاعات بیرون انداخته شد. وخامت حال حمید به حدی بود که از بازداشت مستقیماً به بیمارستان رفت. اما معالجات اثری نداشت و حمید مداح در روز سیزدهم تیر ماه درگذشت. پزشکی قانونی علت مرگ حمید مداح را خونریزی مغزی اعلام کرد. حمید مداح شورجه در روز چهاردهم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت به خاک سپرده شد.

- مقصود بیگی، پویا

پویا مقصود بیگی یکی دیگر از قربانیان شکنجه های بعد از انتخابات هزار و سیصد و هشتاد و هشت است. وی در اثر شکنجه های دوره ی بازداشت، در روز سی ام خرداد ماه درگذشت.

پویا مقصود بیگی دانشجوی کرمانشاهی نیمسال آخر رشته ی پزشکی دانشگاه کرمانشاه بود. وی در روز سی ام خرداد ماه بازداشت شده، و در مدت بازداشت در اداره ی اطلاعات کرمانشاه مورد شکنجه های شدید قرار گرفت. به طوری که در آستانه ی مرگ قرار گرفته و به ناچار آزاد شد. یا به تعبیری برای پیشگیری از دردهای بیشتر، از اداره ی اطلاعات بیرون انداخته شد.

شدت وخامت حال پویا مقصودبیگی به حدی بود که بعد از آزادی کمتر از چند ساعت زنده ماند.

مادر پویا در اعتراض به وضعیت پیش آمده، در اقدامی مادرانه بدن خود را گل گرفت و در مقابل اداره ی اطلاعات استان تحصن کرد. اما خود وی نیز بازداشت شد. و در حالیکه دست کم تا نیمه ی مرداد هیچ خبری مبنی بر آزادی مادر پویا منتشر نشد، یک وبلاگ طرفدار جناح حاکم در کرمانشاه، در پایان مرداد ماه نه تنها به طور کلی کشته شدن پویا را انکار کرد بلکه مدعی شد پویا مقصود بیگی که طرفدار گروه پژاک بوده مدتیست از کشور خارج شده و در سوئد زندگی می کند. نکته ی جالب این ادعا آنجا بود که این وبلاگ به عنوان شاهدی بر ادعای خود، ترانه موسوی را مثال زد که به زعم این افراد نه تنها کشته نشده بلکه در خارج از کشور زندگی می کند.

مشابه همین داستان خنده دار سالها پیش برای فرج سرکوهی اتفاق افتاد و در حالیکه وی در زندان بود اطلاعات نه تنها اعلام کرد که وی آزاد است و به آلمان سفر کرده، بلکه فردی را نیز با مدارک فرج سرکوهی به آلمان فرستاد و در گذرنامه ی فرج سرکوهی مهر ورود به آلمان را ثبت کرد. اما بعدها روشن شد که سرکوهی در تمام مدتی که روی خبر حضورش در آلمان مانور داده می شد در بازداشتگاه وزارت اطلاعات به سر می برد.

- مقصودلو، محمدرضا

دکتر محمد رضا مقصودلو یکی از پزشکان متخصص بیمارستان خاتم الانبیای تهران بود که بخاطر انساندوستی و تلاش برای کمک به هموع، کشته شد.

در روزهای خونین خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت و بویژه در روزهای نخستین که فضایی به شدت امنیتی بر همه جا حاکم بود، پنهان نگه داشتن اخبار مربوط به افرادی که به بیمارستانها منتقل شده و یا اتفاقاتی که در بیمارستانها رخ می داد، در دستور کار جناح حاکم بر کشور قرار داشت. و همین دستور کار به کلیه ی کارکنان بیمارستانها نیز به شدت دیکته می شد.

در این وضعیت تعدادی از کارکنان بیمارستانها بویژه کادر پزشکی و پرستاری، مقاومت در برابر این برنامه را وظیفه ی انسانی خود دانسته و به طرق مختلف سعی در نقض این دستور العمل غیر انسانی کردند. در همین روزها در میان اخبار، گاه به گاه خبری منتشر می شد مبنی بر مقاومت پزشکی یا پرستاری برای حفظ جان مصدومی که در خطر جدی قرار گرفته و مأمورین بجز مراقبت فیزیکی از او اجازه ی کار دیگری نمی دادند. و یا انتشار اطلاعات مربوط به تعداد مجروحان و کشته های منتقل شده به بیمارستانها. و یا نحوه ی برخورد غیر انسانی مأموران با مجروحان و یا حتی کشته های منتقل شده به بیمارستانها.

در یکی از همین روزها خبر کشته شدن دکتر محمدرضا مقصودلو اهل استان گلستان و از پزشکان شاغل در بیمارستان خاتم تهران به گوش رسید.

نحوه ی کشته شدن دکتر مقصودلو مرگ بر اثر اصابت گلوله اعلام شد. و اینکه جسد وی چند روز بعد از کشته شدنش (در سی ام خرداد ماه) بدون سر و صدا و تحت فشار و تهدیدهای بسیار مبنی بر سکوت هر چه بیشتر، به خانواده اش تحویل گردید.

دکتر مقصودلو در زادگاهش روستای سرخنکلی گریگان مدفون شد.

- موسوی ، ترانه

ترانه موسوی را شاید بتوان مظلوم ترین کشته ی پس از انتخابات هزار و سیصد و هشتاد و هشت دانست.

ماجرای این فرد به قدری تکانه‌دهنده بود که به سرعت واکنشهای مختلفی را برانگیخت و حتی کسانی که در مظان بی‌آبرویی تمام عیار در این ماجرا قرار داشتند، تنها راه نجات خود را در انکار موضوع دیدند. انکاری که به قیمت پاک کردن هویت یک جوان بی‌گناه و بی‌پناه تمام می‌شد اگر به طور کامل پذیرفته می‌شد.

ترانه موسوی دختر جوان هجده ساله ی کارآموز یک مؤسسه ی آموزش آرایشگری واقع در خیابان شریعتی، در روز هفتم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت هنگامی که طبق هماهنگی تلفنی با دوستش تصمیم داشت وی را در نزدیکی مسجد قبا ملاقات کرده و سپس به همراه وی به کلاس برود، توسط لباس شخصی ها و به عنوان بازداشت ، به همراه تعدادی افراد دیگر از خیابان ربوده شد .



دستگیری ترانه در زمانی صورت گرفت که دوستش کمی آنسو تر شاهد ماجرا بود.



ترانه موسوی به همراه تعدادی دیگر از بازداشت شدگان به محلی در خیابان پاسداران منتقل شد . در این محل از او هم مانند سایرین بازجویی شد هرچند که بازجوی وی زمان بیشتری را برای صحبت با او اختصاص داد . پس از پایان بازجویی تعدادی از دستگیر شدگان آزاد و تعدادی هم به اوین اعزام شدند . اما ترانه موسوی در همان محل نگه داشته شد . در این زمان ترانه با ردوبدل کردن شماره های تماسش از دیگران خواست که خانواده ی او را از وضعیتش با خبر کنند .

از این زمان به مدت حدود دو هفته هیچ خبری از ترانه نبود تا اینکه در روز بیست و یکم تیرماه فردی با خانواده ی وی تماس گرفته و اعلام کرد که دختر آنها با خونریزی شدید رحم و مقعد به بیمارستانی در کرج منتقل گردیده . آنها در حالیکه قصد خودکشی داشته است . تماس گیرنده سعی داشت به این خانواده القا کند که ترانه بر اثر بی بندوباری دچار پارگی رحم و مقعد شده و برای حفظ آبروی خود قصد خودکشی داشته و این ماجرا هیچ ربطی به اوضاع سیاسی روز کشور ندارد و اطلاع رسانی در مورد آن تنها باعث بی آبرویی خانواده خواهد شد .

خانواده ی موسوی به بیمارستان رفتند اما با انکار کل ماجرا از سوی مسئولین بیمارستان روبرو شدند . با این حال یکی از کارکنان بیمارستان ضمن تأیید موضوع به آن خانواده اطلاع داد که دخترشان با وضعیت وخیم و خونریزی شدید و به صورت بیهوش توسط عده ای مأمور به بیمارستان آورده شده و توسط همان افراد نیز از بیمارستان خارج شده است .

در نهایت در روز بیست و چهارم تیرماه تماس تلفنی دیگری با خانواده موسوی گرفته و به آنها اطلاع داده شد که جسد سوخته ی دخترشان در بیابانهای اطراف قزوین پیدا شده است .

در رابطه با ترانه موسوی مطالب ضد و نقیض بسیاری گفته شده و البته نامهای متعددی در این ماجرا وارد گردید . دو سر این قضیه یکی انکار از اصل، و دیگری تلاش برای اثبات وقوع این ماجرای هولناک بود . ماجرائی که حتی اگر یک درصد رخ دادن آن واقعیت داشته باشد جا دارد که بخاطر رسیدن عده ای به این حد از دنائت و پستی ، گریست .

یکی از دلایل عمده ی سعی در انکار کردن این ماجرا شدت اثر خبر آن و به نوعی تکاندنده بودن خبر بود . چرا که تاکنون در تاریخ ایران برخوردی چنین شهوانی و غیر انسانی با یک انسان در بند دیده نشده است .

کسانی که به دنبال اثبات دروغ بودن این ماجرا بودند، دلایل نه چندان محکمی را مطرح کردند . از جمله اینکه چنین شخصی اصولاً وجود خارجی ندارد . و تنها ما به ازای خارجی این نام، خانمیست که در کانادا زندگی می کند .

این گزینه حدود یکماه بعد از گسترش خبر اولیه و با کمک صدا و سیما مطرح گردید و حتی به حرفهای چند نفر به عنوان خانواده ی ترانه هم مستند گردید . اما خیلی زود مهدی کروی یکی از

نامزدهای انتخابات وارد گود شده و همه ی این ماجرا را یک بازی خواند. کربوبی اعلام کرد که خانواده ی آن خانم ساکن کانادا را می شناسد و بخوبی می داند که آن خانم اصولاً و کاملاً متفاوت از ترانه ی کشته شده می باشد. این نامزد انتخاباتی نام "حسین طائب" یکی از روحانیون نه چندان خوشنام که چند سال پیش به دلیل انجام پروژه ای مشابه از وزارت اطلاعات اخراج شده بود را به عنوان گرداننده و نویسنده ی این نمایشنامه مطرح کرد.

آنچه باعث افزایش ضریب باور پذیری ادعای این نامزد انتخابات شد، آن بود که چند روز پس از حرفهای وی، برادر شوهر ترانه موسوی ساکن کانادا، طی نامه ای در مطبوعات، بجای انکار اصل ماجرا، گله کرد که چرا یک درد دل خودمانی رسانه ای شده است.

دومین دلیل برای باور پذیری ماجرای ترانه موسوی، عکسیت که از بدو ماجرا منتشر شد و هیچ وقت هم هیچ کس نه آنرا تکذیب کرد و نه مدعی تعلق داشتن آن به فرد دیگری شد.

در عین حال اطلاعاتی که هر از گاه از خانواده ی ترانه موسوی کشته شده منتشر گردید هم مدرک خوبی بود برای سخت تر شدن انکار اصل موضوع. اطلاعاتی مانند اینکه خانواده ی موسوی حتی تا سر حد نقل مکان از محل سکونتشان تحت فشار قرار گرفته اند. یا اینکه پدر ترانه بعد از ماجرای منتشره از شدت غصه در گذشته است. و یا اینکه نشانی های محل کار، محل کارآموزی، بیمارستان ادعائی در کرج، و حتی محل دفن ترانه در روستائی در مازندران، همه اعلام گردید.

درگیری بر سر این پرونده حتی تا آنجا بالا گرفت که خانواده ی ترانه موسوی ساکن کانادا تلویحاً اعلام کردند که تنها بخاطر حفظ مصالح حکومت حاضر به پذیرش همکاری با این پروژه ی تلویزیونی شده اند. البته بجز مصالح حکومت، دخیل بودن کارگزاران حکومت در قضیه هم بیشتر پای حکومت را به این پرونده کشاند. آنهم از نخستین روزهای رسانه ای شدن ماجرا. واز زمانی که نام یکی از مسئولان رده بالای بسیج، به عنوان یکی از عاملین تجاوز به ترانه و قتل او هم به میان آمد. هرچند که مدتی بعد نام یک بسیجی رده پائین هم به همراه عکس او به عنوان یکی از عاملین تجاوز و قتل مطرح شد.

یک نکته ی بسیار مهم در رابطه با ماجرای ترانه موسوی و البته در رابطه با کل ماجراهای خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، آن است که با گذشت مدتی از آن ماههای پر تب و تاب، تعداد قابل ملاحظه ای از گزارشهای اولیه ی ماجراها که همزمان با آن رخدادها روی اینترنت قرار گرفته بود، به تدریج از روی شبکه برداشته شده است.

- مهاجر، بهزاد

بهزاد مهاجر یکی از کشته های روز بیست و پنج خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت است که بدون داشتن هیچ نقشی در ماجراهای آن روز کشته شد.



بهزاد مهاجر اهل ملایر چهل و هفت ساله در روز بیست و پنج خرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در نزدیکی خانه اش در خیابان بهبودی، بر اثر اصابت گلوله به سینه اش کشته شد. جسد وی توسط فرد یا افراد ناشناس از خیابان برداشته و در زمان و روز نامشخص به بیمارستان لقمان منتقل، و سپس در سی و یکم خرداد ماه از بیمارستان لقمان به پزشکی قانونی تحویل داده شد.

به دلیل قطع ارتباط بهزاد با خانواده اش از روز بیست و پنج خرداد ماه، خواهر وی پس از چند روز بی خبری و عدم توفیق در پیدا کردن او به هر جایی که احتمال می داد بتواند خبری از برادرش بیابد، سر زد. این جستجو بیش از یک و نیم ماه طول کشید و رفتار و پاسخ های دو پهلویی که این خواهر نگران دریافت می کرد وی را امیدوار می کرد که برادرش زنده بوده و در بازداشت به سر می برد.

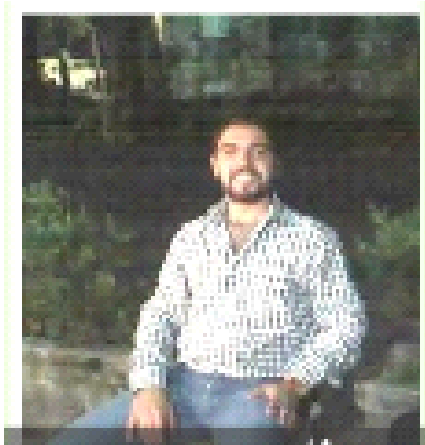
با این حال بیش از یک و نیم ماه طول کشید تا دادگستری و مسئولین امنیتی از ادامه ی بازی دادن این خانواده خسته شده و تصمیم بگیرند که در پاسخ به مراجعات و پیگیری های مستمر این خانواده جسد بهزاد را به آنان تحویل بدهند. در نتیجه جسد بهزاد مهاجر پنجاه روز پس از کشته شدن، در سردخانه ی کهریزک به خانواده ی او تحویل داده شد.

بهزاد نه پدر و مادر داشت و نه ازدواج کرده بود که همسر و فرزندی داشته باشد. او حتی سیاسی هم نبود. اما در مراسم یادبودش تعداد زیادی از هنرمندان و نویسندگان و فعالان سیاسی شرکت کردند.

جسد بهزاد مهاجر در روز سیزدهم مردادماه به خانواده اش تحویل و همان روز در قطعه ی دویست و هشت بهشت زهرا دفن گردید.

- میرزا، امیر

امیر میرزا در یکی از آخرین روزهای خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت (به احتمال زیاد روز سی ام خرداد) در خیابان آزادی دستگیر شده و در مدت بازداشت تحت شکنجه های شدید قرار گرفت. شکنجه هایی که بر اثر آن وضعیت بسیار بدی به لحاظ جسمانی و سلامتی برای او بوجود آمد.



بخاطر وخامت حال امیر میرزا ، وی از بازداشت آزاد شده و به خانه برگردانده شد. اما خانواده ی او به دلیل وخامت حال امیر وی را به مراکز درمانی بردند. مانند یکی دو مورد دیگر از مجروحان حوادث خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت، گویا مأموران حتی از جسد زنده ی امیر هم اطلاعات می خواستند و از همینرو در بیمارستان نیز بازجوئی و شکنجه را ادامه داده و حتی آنطور که گفته شده با ممانعت از درمان امیر، او را برهنه و زخمی بر روی زمین انداختند تا شاید به چیزی که آنها می خواهند اعتراف کند. امیر میرزا در نهایت تاب مقاومت نیاورد و بخاطر از دست رفتن توان بدنی در همان وضعیت جان داد.

- نادری پور، محمد

محمد نادری پور دانشجوی سیرجانی دانشگاه کرمان، سه هفته پس از انتخابات خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت به طرز مشکوکی کشته شد.



محمد نادری پور دانشجوی رشته ی مهندسی عمران دانشکده ی مهندسی دانشگاه کرمان (واقع در سیرجان)، در دوره ی انتخابات به عنوان عضو فعال در ستاد انتخاباتی یکی از طرفهای دعوا، در سیرجان حضوری مؤثر داشت. پس آن نیز وی مانند بسیاری از کسانی که عقیده داشتند مسیر منطقی انتخابات دستکاری شده است، به اعتراضات فیزیکی پرداخت.



اما در غروب روز دهم تیرماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت محمد نادری پور پس از خروج از جلسه ی امتحان پایان نیمسال، به همراه خودرو شخصی اش خارج از دانشکده توسط افرادی ناشناس ربوده شد. از این زمان ارتباط تلفنی با محمد قطع و تلاش خواهر و سایر افراد خانواده ی محمد برای صحبت با او ناکام ماند. تا اینکه دو روز بعد جسد محمد نادری پور در داخل خودرو شخصی اش در گوشه ای از شهر سیرجان پیدا شد در حالیکه بجز جسد بی جان محمد هیچ مورد غیر عادی دیگری در صحنه دیده نشد.

در هنگام پیدا شدن جسد محمد نادری پور مشخص شد که نه پول و نه هیچ وسیله ی دیگری از وی سرقت نشده و حتی خودرو او هم به همراه جسدش در کنار خیابان رها شده بود. خانواده و دوستان و همکلاسیهای محمد نیز با شناختی که از وی داشتند نتوانستند هیچ احتمال یا حدسی برای یافتن حتی یک دشمن یا فرد انگیزه دار برای کشتن محمد نادری پور مطرح نمایند.

نکته ی دیگر اینکه در هنگام پیدا شدن جسد محمد نادری پور هیچ نشانه ای از کوچکترین درگیری بین وی و قاتل دیده نشد. در عین حال بررسی بیشتر توسط آشنایان مقتول نشان داد که قاتل یا قاتلین روکش فرمان و روکش دسته دنده ی خودرو محمد نادری پور را برداشته بودند. و همه ی این قراین فرضیه ی کشته شدن محمد نادری پور به دلایل سیاسی امنیتی را تقویت کرد.

پزشکی قانونی علت مرگ محمد را برخورد تنها یک ضربه با جسم سخت به ناحیه ی پشت سر عنوان کرد. اداره آگاهی شهرستان سیرجان هم خانواده ی نادری پور را تحت فشار گذاشت که در اسرع وقت جسد را دفن کنند. در هنگام انجام مراسم کفن و دفن در روستای محل زندگی خانواده ی محمد، افراد ناشناسی در تمامی مراحل مراسم حضور داشته و اوضاع را زیر نظر داشتند.

ماهها از مرگ محمد نادری پور بدون هیچ واکنش مثبت یا منفی از سوی نهادهای رسمی گذشت تا اینکه در خرداد سال هزار و سیصد و هشتاد و نه دادستان سیرجان علت قتل محمد نادری پور را ارتباط درسی وی با یکی از دختران هم رشته اش اعلام کرد. بر اساس این داستان بچگانه، سه نفر مظنون دستگیر شده اعلام کردند که رابطه ی درسی و سالم محمد با یکی از خانمهای هم رشته ای، باعث حسادت قاتل و در نهایت منجر به قتل محمد شده است. برای باور پذیر تر شدن این داستان، دادگستری در اصل ماجرای رخ داده تغییراتی به این شرح داد:

الف- خودرو مقتول در همان روز دهم تیر ماه در کنار بلوار قآنی شهرسیرجان؛ و جسد او دو روز بعد به صورت پتو پیچیده در جنگل درختان بادام کوهی در منطقه ای بنام آبگینوئیه پیدا شد.

ب- در روز حادثه، قاتل پس از مجادله با خانم مورد نظر در حالی که به همراه او سوار بر خودرو در حال تردد در شهر سیرجان بوده متوجه می شود که مقتول با خودرو اش در حال تعقیب آنهاست. قاتل جلو خودرو مقتول را گرفته و او را متوقف کرده و پس از مشاجره ی لفظی یک ضربه به سر او وارد و او را بی هوش می کند.

ج- قاتل مصدوم بی هوش را در پتو پیچیده و در صندوق عقب خودرو خود سوار می کند. و پس از آگاهی از مرگ او با کمک دوستانش مقتول را در جنگلهای مذکورها می کنند.

اما این داستان چند تناقض آشکار در خود داشت. به این شکل که اولاً طبق گزارش پزشکی قانونی علت مرگ محمد نادری پور اصابت جسم سخت به ناحیه ی پشت سر اعلام شد. اما داستان دادگستری علت مرگ را ضربه ی مشت قاتل به گیج گاه مقتول عنوان کرده است. و برای باور پذیر شدن داستان نیز تأکید شده که قاتل سابقه ی ورزشهای رزمی داشته است. نکته ی دیگر اینکه طبق گفته ی شاهد عینی، در جسد کشف شده هیچ گونه آثاری که حاکی از برخورد و حتی درگیری لفظی باشد وجود نداشته است. اما در داستان دادگستری قاتل و مقتول با هم مشاجره کرده و سپس قاتل یک ضربه به گیجگاه مقتول (نه ناحیه ی پشت سر آنطور که در گزارش اولیه آمده بود) وارد کرده است. نکته ی دیگر اینکه داستان دادگستری می گوید که دوست قاتل از ترس، تلفن همراه مقتول را به همراه مقداری کاغذ برداشته و به بیرون پرتاب کرده است. در حالی که در گزارش نزدیکان محمد تأکید شده که هیچ یک از وسایل شخصی و اموال او مفقود نشده است.

انتهای داستان دادگستری مانند تمامی داستانهای از این دست بیان می دارد که قاتل علاوه بر قتل، به داشتن مشروبات الکلی و همچنین داشتن رابطه ی نامشروع نیز متهم است و در هنگام دستگیری نیز

با سلاح سرد به مأمورین حمله کرده است. همچنین از خودرو قاتل یک قبضه شمشیر و مقداری مدارک جعلی کشف شده. به علاوه اینکه او گواهینامه نداشته و بدون گواهینامه رانندگی می کرده است.

همه ی این داستان برای آن ساخته شد که قتل یک جوان دانشجو بدست وابستگان حکومت مسکوت بماند. دانشجویی که در چارچوب قوانین کشور فعالیت سیاسی کرده، در چارچوب قوانین حاکم بر کشور و در پاسخ به بمباران تبلیغات و دعوت‌های صورت گرفته در بهار سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت مبنی بر گرمتر شدن تنور رقابت جعلی برای تصاحب قدرت؛ به پای صندوق رأی رفته، و سپس در اعتراض به تغییر فاحش نتایج انتخابات، به شکلی مدنی اعتراضات خود را نشان داده است. اما توسط کسانی که در چارچوب همان قوانین زندگی و فعالیت سیاسی دارند، بدون برگزاری دادگاه صالح، محاکمه و به مرگ محکوم شده است و توسط همان افراد نیز حکم صادره در موردش اجرا گردیده است.

- نجاتی کارگر، احمد

احمد نجاتی کارگر یکی از کشته های شکنجه گاه کهریزک است که نام او در فهرست قربانیان کهریزک از قلم افتاده است. اما آنچه ماجرای احمد نجاتی را بیشتر از این غم انگیز می کند، تلاش ناجوانمردانه ی همراه با توهین و تمسخری بود که از سوی جناح حاکم با استفاده از تمامی ابزارهای رسانه ای برای محو هویت وی صورت گرفت. و در این راه حتی هویت وی دزدیده شده و مورد سوء استفاده قرار گرفت. هرچند که شهادت مادر احمد و ایستادگی او در برابر خطرات احتمالی و تهدیدهای مختلف باعث شد که نه تنها سرقت هویت احمد ناکام بماند بلکه هویت او از گمنامی رهیده و رسانه ای شود.



احمد نجاتی کارگر، جوان بیست و دو ساله در روز بیست و چهارم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان دماوند مقابل بیمارستان بوعلی بازداشت شد. خانواده ی او تا مدت یک هفته به دنبال هرگونه خبری و اثری از احمد همه جا را گشتند تا اینکه یک هفته بعد با هجوم دو مأمور اطلاعاتی به خانه و غارت اموال و وسایل احمد، تازه خانواده پی به بازداشت بودن فرزندشان بردند.

پس از گذشت چند روز خانواده ی احمد نام او را در لیستی از بازداشتیهای زندان اوین دیده و متوجه شدند که وی در آنجاست. این در حالی بود که احمد را پس از چند روز شکنجه ی شدید در کهریزک به اوین منتقل کرده بودند. به دنبال یافتن این نشانی، خانواده ی احمد به دادگاه مراجعه کرده و وثیقه ای سپردند تا فرزندشان را آزاد کنند.

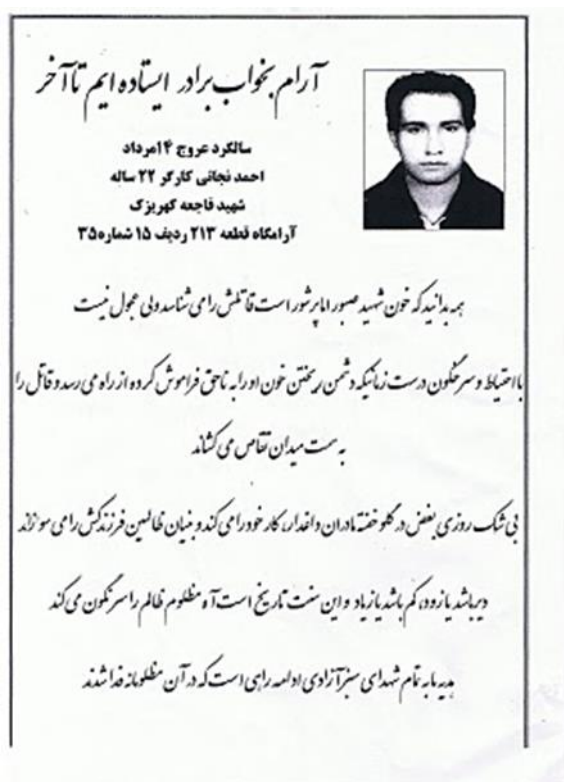
احمد نجاتی دو روز پس از انتقال به بازداشتگاه اوین با بدنی سراسر درد و بیماری آزاد شد. در حالیکه در همه جای بدنش آثار شکنجه های شدید باقی بود. وی برای کمتر کردن رنج خانواده، بسیار سر بسته از مدت ماجراهای بازداشتش در کهریزک (که حتی خودش هم نمی دانست در آنجا بازداشت بوده است) و شکنجه های وارده حرف می زد. با این حال آثار شکنجه آنقدر بود که نیازی به گفتن

نباشد. آثاری همچون کیبودی سر تاسر بدن به علاوه ی درد در تمامی بدن و از همه شدیدتر ناراحتی شدید کلیه و ریه.

ده روز پس از آزادی به قید وثیقه ، یکروز که احمد از خانه بیرون رفته بود فردی با خانواده ی وی تماس گرفته و خبر داد که وی در خیابان دچار مشکل شده و توسط مردم به بیمارستان لقمان منتقل گردیده است.

احمد به مدت ده روز در حالت کما در بیمارستان لقمان تحت درمان و دیالیز دائم بود و در نهایت در همان بیمارستان درگذشت. در حالیکه در برگه ی بیمارستان علت مرگ وی نامعلوم قید شد. هر چند که یکی از پزشکان علت از کار افتادن کلیه های او را کتک شدید و مستمر اعلام کرد. پزشکی قانونی هم بعد از ماهها که از دادن گواهی فوت احمد خودداری می کرد در نهایت در گواهی فوت وی علت مرگ را مسمومیت ذکر کرد.

در نهایت احمد نجاتی در روز پانزدهم مرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، درحالیکه هنوز کلیه هایش خونریزی داشت در قطعه ی دویست و سیزده بهشت زهرا بر روی قبر برادرش مهدی نجاتی کارگر دفن شد .



با اعلام خبر درگذشت احمد، عده ای که گمان می کردند با دروغ و تزویر می توان ننگ را پنهان کرد، پروژه ی کثیفی را برای از بین بردن هویت احمد به اجرا گذاشتند. آنان ابتدا با یافتن فردی بی هویت ، وی را با نام احمد کارگر نجاتی به صحنه آوردند تا در وبلاگی بی هویت تر از نویسنده اش،

ضمن تکذیب وجود احمد نجاتی کارگر، هم او را و هم کسانی را که ماجرای او را پیگیری می کردند، به سخره بگیرد .

در گام بعدی این گروه شاید در یک برنامه ی تلویزیونی با نمایش سنگ قبر برادر احمد مدعی شدند که فرد درگذشته مهدی کارگر و زمان مرگ وی هفت سال قبل بوده و احمد کارگر نمرده است.

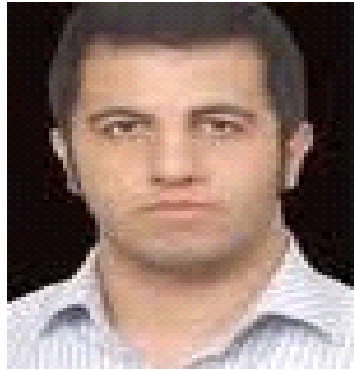
این بی شرمی باعث شد که مادر احمد در مصاحبه ای ضمن بیان آنچه بر فرزندش گذشته است، پرده از دروغگویی این باند شیادی حکومتی بردارد. ضمن اینکه پدر احمد هم تا مدت‌ها به شکل تمام وقت در کنار قبر فرزندانش ماند تا مبادا این گروه شاید در صدد نبش قبر فرزندش برآیند.

جنایت دیگری که حکومت در حق این جوان مظلوم روا داشت آن بود که در هنگام تحویل جسد وی از پدرش اقرار زبانی گرفتند که این خانواده از کسی شکایت ندارد. و به استناد همین حرف پرونده ی احمد را مختومه کردند. حتی قاضی پرونده به استناد گواهی پزشکی قانونی که علت مرگ را مسمومیت اعلام کرده بود، خودسرانه تشخیص داد که پیگیری شکایت خانواده متوقف بشود.

مدتی پس از کشته شدن احمد، فردی از پدر وی خواست تا همراه او به دیدار سید علی خامنه ای رفته و درد دل خود و ماجرای پسرش را نزد او بازگو کند. پدر احمد هوشمندانه و آگاهانه پاسخ داد که : مگر می شود سید علی خامنه ای از آنچه بر جوانان ما گذشته بی خبر باشد؟

- نعیم آبادی ، احمد

احمد نعیم آبادی در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت هدف گلوله های شلیک شده از پشت بام پایگاه بسیج خیابان محمد علی جناح (میدان آزادی) قرار گرفت . اما جسد وی دست کم یک هفته بعد به خانواده اش تحویل گردید.



احمد نعیم آبادی به همراه برادرش برای راه پیمائی آرام و اعتراض خاموش به خیابان رفت و با چهار گلوله پاسخ اعتراض خود را گرفت . جسد وی با جراحات متعدد و بدون لباس به همراه اجساد تعداد دیگری از کشته های خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در سردخانه ی کهریزک انبار گردیده و پس از مدتی به خانواده اش تحویل شد بی آنکه حتی کسی بداند او چه وقت و کجا کشته شد . آنطور که خانواده ی احمد گفتند، حتی وسایل شخصی او نیز هیچ گاه به خانواده اش تحویل داده نشد .
مادر احمد در جایی حرف جالبی را مطرح کرد که نشان از درک بسیار بالای مردم ایران دارد .
وی گفت:

"بچه من ساعت ها در صف طولانی ایستاد تا رای دهد؛ آمدند این صف ها را در تلویزیون نشان دادند و آقای خامنه ای هم تشکر کرد از مردم . یعنی تا آن موقع بچه های ما و خود ما خوب بودیم و بعد شدیم خس و خاشاک؟"

مادر احمد نعیم آبادی درباره ی برخورد حکومت با این خانواده هم حرفهای تأمل بر انگیزی دارد که بایستی در تاریخ ثبت شود . وی می گوید:

" تا قبل از تحویل پیکر پسر، ماموری در محل گذاشته بودند که رفت و آمد های خانه ما را زیر نظر داشت . هر کسی میخواست به منزل ما بیاید جلوی او را می گرفت و سؤال پیچ میکرد که چکار داری و ... تحمل کردیم تا پیکر احمد را بگیریم . در پرونده نوشته بودند که حق تشییع جنازه نداریم . اجازه ندادند تشییع بکنیم و فقط در بهشت زهرا در مسیری کوتاه تشییع کردیم . روز بعد در مسجد مراسم ختم گرفتیم آمدند یک برگه دستانمان دادند که نوشته بود فقط باید فاتحه بخوانید و هر نوع

صحبتی ممنوع است و درباره احمد هم هیچ حرفی نزنید. همان روز آمدند تمام پلاکاردهای تسلیت و مربوط به احمد را که اکثرا از جنس بنر بود و به راحتی پاره نمی شد با تیغ موکت بری پاره کردند و رفتند. پدر احمد گفت هیچ کدام را باز نکنید بگذارید همین طور بماند. و تا چهلّم احمد همین طور این پلاکاردها و پارچه ها به صورت پاره در محل آویزان بود. در سنگ قبر احمد نوشته بودیم شهید که از بهشت زهرا زنگ زدند و گفتند ما شهید را پاک کردیم و جاش نوشتیم فوت و ... "



آخرین نکته ای که می توان در گزارش قتل احمد نعیم آبادی به آن اشاره کرد تأثیر معکوس عملکرد حکومت در برخورد خشن فیزیکی با مردم معترض است. برخوردی که مردم را روز به روز از آنچه حکومت خود را منتسب به آن می کند، دورتر می سازد. مادر احمد نعیم آبادی در رابطه با تأثیر کشته شدن احمد بر برادر وی اینطور می گوید:

" پسر من حتی در سفرهایی که به خارج از کشور داشت نیز نمازش قطع نمی شد اما اکنون دیگر نماز هم نمیخواند. میگوید نه نماز میخوانم و نه آدم می کشم. "

- نیکزادی، محمد

محمد نیکزادی فارغ التحصیل رشته ی عمران در روز بیست و ششم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، در میدان ونک به ضرب گلوله ای که سینه ی او را هدف قرار داد، جان باخت.

محمد نیکزادی در سی ام خرداد ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا دفن گردید.

- هاشم زاده ، مسعود

مسعود هاشم زاده جوان دبیلومه ی بیست و هفت ساله ی گیلانی بود که در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشتاد و هشت زمانی که به دیدن یکی از دوستانش رفته بود کشته شد.



وی در خیابان شادمان تقاطع نصرت بر اثر اصابت گلوله ی مستقیم به ریه و پاره شدن ریه و قلب دچار خونریزی شدیدی شد که همین خونریزی به مرگ او منتهی گردید.

فرد شلیک کننده که شاهدان متعددی او را دیدند، وقتی شنید که مسعود هاشم زاده دیگران را تشویق می کند که از تیرهایی که به گمان او مشقی بوده اند، نترسند؛ به زانو نشست و از فاصله ی کمتر از صد متری به طور مستقیم به قلب مسعود شلیک کرد. به نحوی که شدت پرتاب گلوله مسعود را از پشت به زمین زد. پزشکی که بعداً مسعود را معاینه کرد گفت که فاصله ی اصابت گلوله تا مرگ او کمتر از یکی دو دقیقه طول کشیده است.



مرگ مسعود برای خانواده ی او آغاز گرفتاریهای بعدی بود. برادر مسعود که پرسان پرسان برادرش را تا درمانگاه دنبال کرده بود پس از یافتن جسد برادر و گرفتن گواهی فوت از پزشکی که بخاطر نودوستی حاضر شده بود به آنها کمک کند، به کمک جوان دیگری شبانه جسد برادرش را برای دفن به روستای ولی آباد خشکبیجار برد تا او را در زادگاهشان به خاک بسپارند. اما در آنجا مقامات محلی مانع شده و برادر ویکی از اقوام مسعود را بازداشت کردند. حتی فشار مقامات محلی به آنجا رسید که خانواده را وادار کردند که بلافاصله پس از پایان خاکسپاری به تهران برگردند. بعد از بازگشت به تهران نیز پدر مسعود بازداشت شد و مورد بازجویی و تهدید قرار گرفت. همین مسئله

باعث شد که تا حدود دوماه بعد، این خانواده هیچ اطلاع رسانی درباره ی فرزندشان انجام ندهند. اما در نهایت مادر مسعود سکوت را شکست و پس از سالگرد تولدمسعود در شهریورماه، شروع به اطلاع رسانی درباره ی جوان تازه از دست رفته اش کرد.

مسعود علاقمند هنر بود و علاوه بر نواختن سنتور طراحی هم می کرد.



مسعود هاشم زاده در روستای اجدادی اش تحت فشار و در حضور مأموران دفن شد در حالیکه خانواده اش حتی اجازه ی برگزاری مراسم سوم و هفتم هم نیافتند.

بخشی از گفتگوی وبلاگ مادران عزادار با مادر مسعود هاشم زاده :

"... اول خیلی ترسیده بودم و حرف نمی زدم چون پسر دیگرم میلاد و دوست اش را هم دستگیر کرده بودند و ما را خیلی تحت فشار قرار داد بودند که حتی سر مزار پسرم بلند گریه نکنیم..."

من رشت بودم که این اتفاق افتاد. مسعود به پدرش گفته بود می روم منزل دوستم ، شاید برای اینکه پدرش نگران نشود . میلاد پسر دیگرم تصادفا می بیند که یک نفر تیر خورده و روی دست مردم است . از ساعت اش می شناسد که مسعود است و همراه مردم مسعود را می برند به اولین درمانگاه و همانجا تمام می کند . من رشت بودم رفته بودم منزل پسر دیگرم که به ما تلفن زدند که مسعود دستگیر شده ، همان موقع قلم فرو ریخت ، گفتند بیایید تهران . ما خواستیم حرکت کنیم دوباره تلفن زدند که نیاید مجروح شده ما می آییم .

دلگواهی بد داد دیدم فامیل ها آمدند و خانه پر شد .

پسر مینامید بعد از اینکه برادرش تمام می‌کند به پدرش خبر می‌دهد و مسعود را با هزار مکافات با ماشین شخصی به روستای ولی‌آباد روستای خودمان در خشکبیجار می‌آورند چون نمی‌خواهند مسعود به دست مامورین بیافتد.

ما هم رفتیم ولی‌آباد... در روستای ما در مسجد غسلخانه هست و همان جا غسل می‌دهند برادرش گفت خودم غسل اش می‌کنم که مامورین ریختند و گفتند باید جسد را به پزشک قانونی ببریم و میلاد و راننده را هم دستگیر کردند و به رشت بردند در حالی که پزشک در مانگاه گواهی فوت صادر کرده بود و مدتی هم منتظر آمبولانس مانده بودند اما چون تهران حالت عادی نداشت تصمیم گرفتند با ماشین یکی از دوستان در واقع جسم بیجان برادر را حفظ کنند.

- مردم اعتراض نکردند؟

چرا همه فامیل اعتراض داشتند ولی چون دو نفر را دستگیر کرده بودند نگران بودند که بلایی سر این دو نفر بیاورند. من هم حاضر نشدم در روستا بمانم و همراه بقیه به رشت رفتیم، تا ساعت ۱ بعد از ظهر مقابل پزشک قانونی ایستادیم تا بالاخره مسعود را تحویل ما دادند. برگشتیم روستا، مسعود آنجا را خیلی دوست داشت، سعی کردیم نزدیک دریا که مادر بزرگش هم آنجا دفن شده بود به خاک بسپاریم اش که باز بنا به دلایلی نشد، بالاخره مراسم خاکسپاری تمام شد و شما تصور کنید من چه حالی داشتم خدا نصیب دشمن نکند یک پسر را از دست داده ام پسر دیگرم با دوستش که لطف کرده و تا ولی‌آباد در آن شرایط سخت رانندگی کرده باز داشت شده اند و در انفرادی نگهشان داشته اند و ماموران امنیتی هم مرتب ما را تهدید می‌کنند که حداکثر سر مزار باید پنج نفر باشند و با صدای بلند حتی گریه نکنید.

- اعلامیه مراسم سوم و هفتم را دم منزل زده اید آیا برگزار شد؟

خیر. نگذاشتند تمام اعلامیه‌ها را از دیوارهای روستا کنند و اجازه ندادند مراسمی برگزار کنیم و هر روز هم می‌گفتند به تهران برگردید نتوانستم حتی راحت سر خاک بچه‌ام گریه کنم. جواب خدا را چه خواهند داد. دلم از این می‌سوزد که پسر خیلی مظلوم رفت حتی یک مراسم هم نداشتیم. البته وقتی آمدیم تهران مردم خیلی لطف کردند هر کسی فهمید آمد دیدن ما. حتی آقای موسوی. کاش خود مسعود می‌دید خیلی به آقای موسوی علاقه داشت. جمعه روز رای‌گیری با چه ذوقی من و پدرش را برد و ساعت‌ها هم در صف ایستادیم و خودش برگه رای را نوشت و خوشحال برگشتیم و رفتیم پارک چیتگر وقتی عصر از پارک برگشتیم رفت محل رای‌گیری دید تعطیل شده، برگه نداشتند یا تمدید نشده بود خلاصه خیلی کلافه به خانه برگشت که خیلی‌ها نتوانستند رای بدهند.

- از مسعود بر ایمان بگویید.

نمی‌دانید چه موجودی بود، آرام، صبور و مودب. هیچ وقت کسی را ناراحت نمی‌کرد. همیشه سرگرم کاری بود وقتی از سر کار می‌آمد در اتاقش یا مشغول کتاب خواندن بود یا موسیقی کار می‌کرد یا فیلم می‌دید دوست دارم اتاقش را ببینید صدها فیلم دارد، فیلم‌های خوب. به فیلم‌های سینمایی خیلی علاقه مند بود. هر کاری را که شروع می‌کرد می‌خواست تا درجه‌آستادی پیش برود. استاد سنتور و ساز دهنی بود. طراحی و نقاشی می‌کرد، می‌خواست مجسمه‌سازی را هم شروع کند که..... هر شب باید ساز دهنی می‌زد و یک فیلم هم می‌دید خیلی از وقت‌ها خوب استفاده می‌کرد. ۲۷ ساله بود ولی شاید به اندازه دو برابر سن‌اش تلاش کرده بود.

- هاشمی ، ایمان

ایمان هاشمی جوان بیست و هفت ساله ای بود که در روز سی ام خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در محدوده ی خیابان آزادی، بر اثر اصابت گلوله به چشمش کشته شد .



ایمان هاشمی در سوم تیر ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و نه بهشت زهرا دفن گردید.

- یوسف زاده ، امیر

امیر یوسف زاده دانشجوی بیست ساله ی رشته ی الکترونیک دانشگاه تهران بود.



امیر در شامگاه بیست و چهارم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در جریان حمله ی لباس شخصی ها به کوی دانشگاه دستگیر گردید و دو هفته بعد در ششم تیر ماه جسدش در میان تهدید و ارباب نیروهای امنیتی به خانواده اش داده شد تا در سکوت مطلق او را دفن کنند.



امیر یوسف زاده در قطعه ی دویست و پنجاه و هفت بهشت زهرا دفن گردیده است.



ب – کشته های مرداد و شهریور هزار و سیصد و هشتاد و هشت

- پرندها ، محمد جواد

محمد جواد پرندها متولد سال هزار و سیصد و شصت و پنج، فرزند یک مادر فرهنگی بازنشسته و یک پدر رزمنده و جزو ده نفر نخبه ی شهرستان گیلانغرب به شمار می رفت که در سال چهارم مهندسی شیمی دانشگاه اصفهان تحصیل می کرد.



وی در جریان اعتراضات دانشجویی پس از انتخابات مانند سایر دانشجویان حضور یافت و اعتراض خود را نشان داد. سپس هنگامی که برای گذراندن تعطیلات تابستان به زادگاهش برگشته بود در بیست و چهارم تیرماه از طرف اداره ی اطلاعات شهرستان احضار و پس از سپردن وثیقه ای به مبلغ سی میلیون تومان، متعهد شد که در بیست و هشتم تیرماه خود را به اداره ی اطلاعات اصفهان معرفی نماید تا به اتهام تخریب اموال عمومی و آتش زدن و ... پاسخ بدهد. در حالیکه وی برای خانواده اش تعریف کرده بود که همه ی این کارها را گارد ویژه و لباس شخصی هائی که به دانشگاه هجوم بردند انجام دادند و او و دیگر دانشجویان هیچ نقشی در این امور نداشتند.

محمد جواد بر اساس تعهدی که داده بود به همراه پدرش راهی اصفهان شده و در موعد مقرر خود را به اداره ی اطلاعات اصفهان معرفی کرد. در این مرحله بازجویی ها به نتیجه ای نرسید و قاضی دادگاه، محمد جواد و پدرش را به گیلانغرب روانه کرد تا دوباره آنها را احضار کند.

بار دوم در ابتدای شهریور ماه محمد جواد و پدرش با احضار دادگاه راهی اصفهان شدند. در آنجا وی به مدت دو روز در دوم و سوم شهریور ماه تحت بازجویی بود و هر شب پس از پایان بازجویی طولانی به خانه بر می گشت. این مرحله از بازجویی های جواد پرندها بسیار سخت و ناراحت کننده بود به طوریکه وی یکی دوبار به پدرش گفته بود اینها مرا خواهند کشت در حالی که من فقط شعار داده ام و هیچ کار دیگری نکرده ام.



صبح روز سوم بازجویی ها محمد جواد طبق قرار به قصد اداره ی اطلاعات از خانه خارج شد اما یکی دو ساعت بعد، از اداره ی اطلاعات با پدرش تماس گرفته و علت عدم مراجعه ی وی را

پرسیدند. این تماس تلفنی باعث نگرانی پدر محمد جواد شده و او برای یافتن پسرش شهر اصفهان را زیر پا گذاشت، تا اینکه جسد غرق در خون وی را زیر پل عابر پیاده ی بلوار کشاورز اصفهان پیدا کرد. در حالیکه عده ای افراد ناشناس اطراف جسد وی پرسه می زدند.

فیلم لحظات آخر عمر محمدجواد پرنداخ و بدن غرق در خون وی به سرعت از طریق اینترنت در دنیا پخش شد.*

بعدها پدر محمد جواد پرنداخ گفت که پل عابر پیاده ای که ادعا شده محل خودکشی فرزندش بوده یک پل سرپوشیده است و امکان پریدن از آن وجود ندارد. مضاف براینکه در جسد محمد جواد علامتی دال بر سقوط از بلندی پیدا نشده و تنها چند نقطه ی مشکوک و غیر عادی بر روی سرش وجود داشته است.

انطور که بعدها مشخص شد، به اصرار و احتمالاً با تهدید اطلاعاتی های شهرستان، خانواده ی پرنداخ پذیرفتند که علت مرگ محمد جواد را تصادف رانندگی اعلام کنند. اما به محض اینکه این موضوع از قول آنها مطرح گردید، رسانه های وابسته به حکومت، علت مرگ محمد جواد پرنداخ را خودکشی اعلام کردند. چیزی که باعث تعجب خانواده ی پرنداخ گردید.

نتیجه ی این تناقض و البته ابهام، به علاوه ی نشانه هائی همچون عجله و سردرگمی رسانه های دولتی در اعلام خودکشی به عنوان نحوه ی مرگ محمد جواد، و در عین حال اصرار برخی افراد اطلاعاتی شهرستان برای قانع کردن خانواده ی پرنداخ برای اینکه علت مرگ محمد جواد را سانحه ی رانندگی اعلام کنند؛ فرضیه ی تجاوز جنسی به این جوان را باورپذیرتر می کند. فرضیه ای که در یکی دو مصاحبه به صورت سربسته توسط نزدیکان این خانواده مطرح گردید.

جسد محمد جواد پرنداخ پنجم شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در گیلانغرب دفن گردید.



گناه بزرگ محمد جواد پرنداخ از نظر اطلاعات، برنامه ها و فعالیتهای فرهنگی وی بود که در دانشگاه اصفهان با هدف معرفی فرهنگ خود و زادگاهش صورت می داد. برنامه هائی که صرفاً فرهنگی بود و به باور هم دوره هایش برای اولین بار بود که یک کرد نه به دنبال مقابله با ایرانی گری بلکه در پی معرفی خود و دیدگاهها و فرهنگ داشته های قومی خود بود بی آنکه بخواهد موضع ستیز و عناد در برابر فرهنگ قالب کشور بگیرد. وی با راه اندازی یک نشریه ی دانشجویی کردی و

با نشان دادن جلوه های عینی فرهنگ قومی اش (در قالب مظاهری چون لباس پوشیدن و صحبت کردن و ...) سعی داشت تا بدون دشمنی با فرهنگ قالب ایرانی، هویت و در واقع خرده فرهنگ کردی خود را هم معرفی نماید. و این تمام آن چیزی بود که از نظر تصمیم گیرندگان نادان اطلاعات نه تنها غلط بلکه خطرناک قلمداد می شد.

بازگشت همه بصوی اوست
مجلس ترحیم
با نهایت تألیف و فکر در گذشت نایبکام جوانمرد
مهندس پتروشیمی
محمد جواد پرناد
فرزند دیند آقای نادرما پرناد
و برادر ارجمند آقای محمد صادق پرناد

را به اطلاع دوستان، آشنایان و همشهریان محترم میرساند به همین مناسبت
مجلس ترحیمی هر روزهای
جمعه و شنبه ۸۸/۶/۷
«در منزل شخصی»
واقع در: کلانفروب محله طبرستانوی
بزرگوار میسرود.
ممنی است با تشریف فرمای خودداری مجلس روح آن مرحوم را شادوسی
خاطر بالندگن را فراهم فرماید.

از طرف خانواده های:
پرنادخ، کارمنشی، یونذین، سهامی، وطن پور و سایر بستگان
اهل طبرستانوی

چاپ شده تقر ۲۳۳۰۰

* لینک ویدئوی منصوب به لحظات آخر عمر محمد جواد پرناد در اصفهان

<https://www.youtube.com/watch?v=HZyRBqLH5Sk>

- داودی ، علیرضا

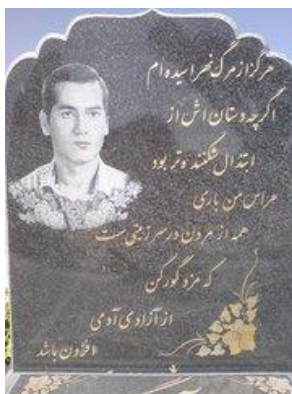
علیرضا داودی دانشجوی اخراجی دانشگاه اصفهان، پس از آزادی موقت و با قید وثیقه از زندان ، زمانی که به علت ناراحتی روحی ناشی از دوران زندان ، در بیمارستان بستری بود ؛ درگذشت. علت مرگ وی ایست قلبی اعلام شد.



علیرضا داودی دانشجوی اخراجی رشته ی حسابداری دانشگاه اصفهان، سخنگوی تشکل موسوم به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ، سردبیر نشریه ی دانشجویی راه خاکی ، در بیست و چهارم بهمن ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت به دلیل فعالیتهای سیاسی دانشجویی دستگیر و به زندان اصفهان منتقل گردید. وی در زندان زیر انواع شکنجه های جسمی و روحی بود. سپس با سپردن وثیقه ی صد میلیون تومانی آزاد شد، درحالیکه به دلیل فشارهای وارده در دوران زندان، دچار وضعیت روحی نامساعدی شده بود. وی از شکنجه های جسمی وارده بر خود هیچ حرفی نمی زد اما هر شب در خواب دچار کابوسهای ناشی از شکنجه های روحی می شد. در عین حال در همه جای بدنش آثار سوختگی و شکنجه به وضوح مشهود بود.



وضعیت روحی علیرضا از ابتدای تیرماه هشتاد و هشت بدتر شد تا اینکه مدتی به خواست خود برای درمان در بیمارستان روانی بستری گردید. اما در روز هفتم مرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت به طرز بسیار مشکوکی در گذشت. پزشکی قانونی علت مرگ علیرضا داودی را سکتة ی قلبی اعلام کرد در حالیکه وی در زمان مرگ تنها بیست و شش سال سن داشته و فاقد هرگونه سابقه ی بیماری بود.



با کنار هم گذاشتن عملکرد و وضعیت علیرضا داودی در دو ماه آخر عمر، می توان علت مرگ وی را حدس زد.

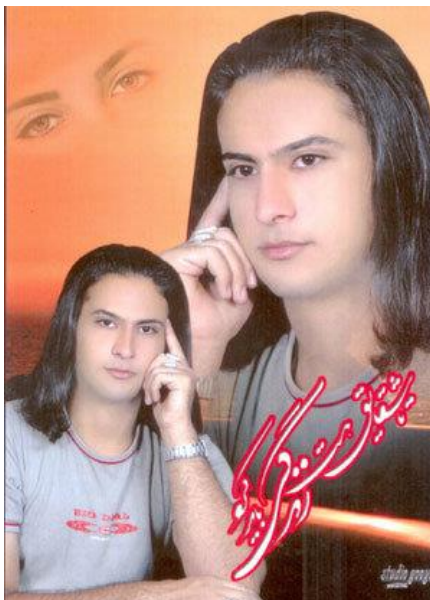
وی از یکسو به دلیل نوع نگرش سیاسی (چپگرایانه) و از سوی دیگر تحت تأثیر فشارهای دوران زندان، تا پیش از انتخابات خرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت فعالیت خاصی به نفع هیچ یک از طرفهای درگیر در انتخابات نداشت. اما پس از پایان انتخابات و با روندی که در کشور پیش آمد، وی نیز از اولین روز بعد از پایان انتخابات در اعتراضات خیابانی اصفهان شرکت کرد. و خیلی زود از سوی اطلاعات اصفهان احضار و با سپردن تعهدی مبنی بر انجام ندادن هرگونه فعالیت اعتراضی، آزاد شد.

پس از آن علیرضا داودی به تهران رفت و مدت دو هفته را در پایتخت از نزدیک به مشاهده ی عملکرد جناح قدرت و برخوردهای خیابانی و پرداخت. و به احتمال زیاد تحت تأثیر همین مسائل بود که وقتی به اصفهان برگشت حال روحی اش به وخامت گرائید. تا آنجا که در اوایل تیر ماه تصمیم به بستری شدن در بیمارستان گرفت اما به دلیل اینکه بیمارستان ظرفیت پذیرش بیمار نداشت بستری شدن وی دو هفته به تعویق افتاد و او این مدت را در خانه به استراحت پرداخت. در نهایت در هفدهم تیرماه علیرضا داودی را در بیمارستان بستری کردند و روند درمان وی نیز به نحو مطلوب پیش رفت تا حدی که دوبار در حین درمان به عنوان مرخصی به خانه رفت.

اما به یکباره به دلیل نامعلومی همه چیز تغییر کرد و یکروز به شکلی اتفاقی خانواده ی داودی باخبر شدند که وی در بیمارستان سکت شده است. حال آنکه حتی به خانواده ی او هم خبر داده نشد و خاله ی علیرضا زمانی که برای پرسیدن حال او با بیمارستان تماس گرفت از آنچه که از سوی بیمارستان سکت شده ی قلبی علیرضا اعلام شده بود باخبر گردید.

- کمالی ، مجید

مجید کمالی جوان بیست و چهار ساله ی یزدی، بیست روز مانده به سالگرد تولدش دستگیر و در کمتر از ده ساعت جنازه اش به بیمارستان تحویل داده شد.



مجید کمالی جوان یزدی فعال در ستاد انتخاباتی یکی از طرفهای دعوی قدرت بود . وی در صبح روز سوم شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در منزل دستگیر و به اداره ی اطلاعات یزد برده شد. سپس در ساعت دو بعد از ظهر همانروز جسد بی جان او توسط مأموران به بیمارستان افشار یزد انتقال یافت .

- میر ابراهیمی ، مصطفی

مصطفی میر ابراهیمی بخاطر حضور بر سر مزار یکی از کشته های خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت دستگیر و بعد از شش ماه بی خبری، مرگ او به اطلاع خانواده اش رسانده شد. اگر تصویر منتشر شده در اینترنت نبود، باور ماجرای رخ داده برای مصطفی میر ابراهیمی کمی بیش از حد غیر قابل قبول به نظر می رسید.

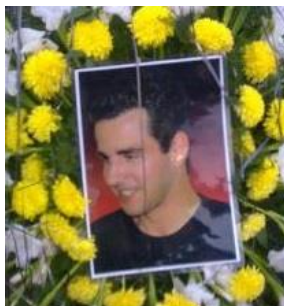


مصطفی میر ابراهیمی بیست و دو ساله، در شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت زمانی که به همراه تعدادی از دوستانش در بهشت زهرا به سر مزار ندا آقا سلطان رفته بود، توسط مأموران دستگیر شد. از این زمان تا شش ماه هیچ خبری از مصطفی نبود تا اینکه در اسفند ماه همان سال خانواده ی میر ابراهیمی برای شناسائی جسد مصطفی احضار شدند. این شناسائی تنها باری بود که از شش ماه قبل به این سو خانواده ی مصطفی او را یا در واقع جسد او را دیدند. چرا که حتی جسد مصطفی هم هیچوقت به خانواده اش تحویل داده نشد.

ج: کشته های تاسوعا و عاشورای هزار و سیصد و هشتاد و هشت

- آرامی ، سینا

سینا آرامی را تنها کشته ی تاسوعای هشتاد و هشت (پنج دیمه هزار و سیصد و هشتاد و هشت) تهران در برخوردهای فیزیکی با مردم حاضر در حسینیه ی جماران خوانده اند.



سینا آرامی در روز تاسوعای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت برای شرکت در سخنرانی سید محمد خاتمی به حسینیه ی جماران رفت. و درمیانه ی مراسم زمانی که افرادی با هجوم به داخل حسینیه و بر هم زدن سخنرانی با مستمعین برخورد فیزیکی می کنند، سینا تلاش کرد از این صحنه ها فیلمبرداری کند. و به همین دلیل توسط مأموران امنیتی بازداشت گردید.

طبق گزارشها، سینا آرامی سالم و زنده دستگیر و توسط خودروئی از محل منتقل می گردد. اما فردا ی آنروز جسد او به خانواده اش تحویل داده می شود.



- پازوکی ، جهانبخت

جهانبخت پازوکی پنجاه و هشت ساله یکی از کشته های روز ششم دیمه هزار و سیصد و هشتاد و هشت (عاشورا) است که اطلاعات موجود در مورد او تقریباً صفر است. تمام آنچه درباره ی وی بیان می شود بر اساس مطلب کوتاه و ناقصی است که اولین بار یکروز بعد از عاشورای هشتاد و هشت در وبسایت نیروی انتظامی منتشر و البته به سرعت نیز حذف گردید. بر اساس این مطلب که در واقع یک فهرست بود، جهانبخت پازوکی در روز عاشورا به دلیل نامشخص کشته شده است.

همچنین گزارشهای غیر رسمی هست مبنی بر اینکه جهانبخت پازوکی در قطعه سیصد و چهار بهشت زهرا دفن گردیده است.

- تاجمیر ، امیر ارشد

امیر ارشد تاجمیر یکی دیگر از قربانیان کینه ی نیروی انتظامی در روز عاشورای سال هشتاد و هشت به شمار می رود.



امیر ارشد تاجمیر بیست و پنج ساله در روز ششم دیماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در میدان ولی عصر توسط خودرو نیروی انتظامی زیر گرفته شده و به قتل رسید. جسد وی نیز توسط نیروی انتظامی از محل منتقل و به مکان نامشخصی برده شد. خانواده ی تاجمیر حدود یک هفته در جستجوی هرگونه خبری و ردی از مرده یا زنده ی او بودند. تا اینکه در روز دوازدهم دی ماه زمانی که در سردخانه ی کهریزک حضور داشتند در ساعت سه بعد از ظهر با خبر شدند که کمتر از یک و نیم ساعت وقت دارند تا جسد فرزندشان را در بهشت زهرا به خاک بسپارند.

خانواده ی امیر ارشد تاجمیر در غروب دوازدهم دی ماه در زمانی که بهشت زهرا و تمامی بخشهای خدماتی و اداری آن تعطیل بود، همزمان با خانواده ی یکی دیگر از قربانیان عاشورا (فرج زاده) به مراسم شستشوی این دو جوان کشته شده در روز عاشورا رسیدند .

پس از شستشو قرار بود این دو نفر در یک قطعه تدفین گردند. اما با اینکه مأموران هر ترفندی را برای بی سروصدا تر برگزار شدن تدفین آنها بکار بسته بودند، باز هم از ترس حضور احتمالی مردم، در آخرین لحظه تصمیم خود را عوض کردند و در حالیکه فرج زاده را به قطعه ی سیصد و چهار بهشت زهرا می بردند، جسد امیر تاجمیر را به قطعه ی سیصد و دو فرستادند.

جسد امیر ارشد تاجمیر در غروب روز دوازدهم دی ماه در حضور خانواده اش و تعداد کمی از آشنایان و فامیل که در همان فاصله ی کوتاه با خبر شده بودند، در سکوت هر چه تمامتر دفن گردید. این در حالی بود که بیشتر از تعداد دوستان و آشنایان مقتول، مأموران و وابستگان اطلاعات در محل حضور داشتند و با عکاسی و فیلمبرداری از مراسم، فضا را هر چه بیشتر امنیتی کردند.

فشار وسختگیری بر خانواده ی امیر ارشد تاجمیر حتی در روز چهارم او نیز برقرار بود و ویدئوهائی که از این روز بر سر مزار او منتشر شده شدت تنهائی این جوان و خانواده اش را نشان می دهد. ضمن اینکه فریادهای مادر او در این ویدئو ها دل سنگ را به درد می آورد.



لینک ویدئوی زیر گرفتن مردم توسط نیروی انتظامی در روز عاشورا

<https://www.youtube.com/watch?v=YqRDUT6hhSg>

لینک یکی از ویدئوهای گرفته شده در روز چهارم امیر ارشد تاجمیر:

<http://www.youtube.com/watch?v=VPFZsnb5yvA&feature=related>

- راسخی نیا ، محمد علی

محمد علی راسخی نیا در روز عاشورای خونین ششم دیماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در تهران بر اثر اصابت گلوله کشته شد. بر خلاف گزارش نیروی انتظامی که در روز هفتم دیماه منتشر شد ، علت مرگ محمد علی راسخی نیا ، نه اصابت ساچمه ی تفنگ ساچمه ای ، بلکه اصابت مستقیم گلوله ی جنگی به سر بود.



محمد علی راسخی نیا فرهنگی چهل و چهار ساله در روز عاشورا زمانی که در اطراف پل حافظ در حال تردد بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت. گلوله ای که سمت چپ پیشانی او را شکافت و از پشت سرش خارج شد. مردمی که سعی در کمک کردن به او داشتند جسد او را بلند کرده و به طرف آمبولانسی که در محاصره ی مأموران بود بردند. اما مأموران با شلیک گاز اشک آور مردم را وادار کردند که جنازه را زمین گذاشته و خود متواری گردند. مأموران جنازه ی راسخی نیا را از محل منتقل کرده و به بیمارستان سینا بردند. اما با وجود اطلاع خانواده ی او تا دو روز از تحویل دادن جنازه خود داری کردند. در نهایت نیز در غروب روز نهم دیماه جنازه ی محمد علی راسخی نیا را در سکوت هرچه تمامتر در حضور همسر و فرزندانش در قطعه ی سیصد و چهار بهشت زهرا به خاک سپردند. و حتی اجازه ی چاپ و توزیع آگهی ترحیم را نیز به خانواده اش ندادند.

محمد علی راسخی نیا فردی فرهنگی بود که به هیچ گروه و دسته ای گرایش نداشت. وی در ظهر عاشورا در حال رفتن به مراسم ختم پدر همسر خود بود و زمانی که خواست با تلفن همراهش دیر رسیدن خود را اطلاع بدهد با گلوله ی مستقیمی که پیشانی اش را هدف گرفته بود کشته شد. احتمالاً به این خاطر که تیرانداز گمان کرد وی قصد گزارش دادن به رسانه های داخلی و خارجی را دارد!

لینک فیلم لحظات اولیه ی بعد از کشته شدن محمد علی راسخی نیا :

<http://www.youtube.com/watch?v=BEZh8a6t0Rg>

- رحمانی ، شاهرخ

شاهرخ رحمانی یکی دیگر از کشته های روز عاشورا است که توسط خودرو نیروی انتظامی زیر گرفته و کشته شد.



شاهرخ رحمانی جوان بیست و پنج ساله در روز ششم دیماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت برای عزاداری به خیابان رفته بود که در چهارراه ولی عصر توسط خودرو نیروی انتظامی مضروب شده و زیر گرفته شد. دوستانش این خبر را به خانواده ی رحمانی دادند و خانواده برای پیدا کردن شاهرخ به بیمارستان مراجعه کردند اما از آنجا به پزشکی قانونی ارجاع گردیدند.

پزشکی قانونی از درج علت مرگ در گزارش فوت شاهرخ رحمانی خودداری کرده و آنرا به آینده موکول نمود. ویدئوی کوتاهی که از حوادث ظهر عاشورا در چهار راه ولیعصر موجود است نحوه ی کشته شدن شاهرخ رحمانی را به خوبی نشان می دهد.

خانواده ی رحمانی در اولین مصاحبه های خود علت مرگ را بر اساس آنچه شنیده بودند تصادف اعلام کردند بی آنکه نوع تصادف را مشخص نمایند.

شاهرخ رحمانی در روز نهم دیماه در قطعه ی دویست و سیزده بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

لینک فیلم نحوه ی کشته شدن شاهرخ به همراه مصاحبه ی برادر وی:

<http://www.youtube.com/watch?v=d4ZrWgnn3TU>

حسین زارعی، جوان نحیف و بی گناهی که به جرم ظاهر مذهبی و لباس مشکی که به تن داشت در حین بازگشت از مراسم عاشورا مورد ضرب و شتم شدید دهها نفر قرار گرفت. عباس عسکری یکی از دوستان حسین زارعی در مورد او در وبلاگ خود چنین نوشت: خانواده ی حسین زارعی خانواده ای سر به زیر و آرام هستند. بعید می دانم کسی صدای آنها را بلند شنیده باشد. مصداق واقعی آنهایی که می شود گفت آزارشان حتی به مورچه هم نمی رسد. پدرش از آن نماز شب خوان هایی بود که وقتی می خواهند فحش ناموسی بدهند می گویند بی تقوایی نکن. حسین خودش هم جوانی با نصف هیکل من. صدای بلندش را هم اصلاً به یاد ندارم چه رسد به کتک کاری و دست به یقه شدن. اصلاً به هیکل و قیافه اش نمی خورد. اگر مو و ریش جو گندمی اش نبود عمراً کسی می فهمید سنش از دبیرستان گذشته. نحیف، آرام، با اخلاقی بی نظیر و لبخندی که همیشه بر لب دارد حتی هنوز. فقط به جرم یک لباس مشکی و کمی ریش و در مسیر برگشتن از مجلس عزا ... نه هیکلی که توان مبارزه داشته باشد نه کاری که کسی را ناراحت کند نه چیزی که همراهش باشد. مستقیم به اتاق عمل رفته بود ... استخوان های سینه شکسته بود. ریه ها سوراخ شده بود. گردن و صورت و دست و پاو ...



- سهرابی ، شبنم

شبنم سهرابی سی و چهار ساله در روز ششم دیماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت توسط خودروی نیروی انتظامی زیر گرفته و کشته شد.



شبنم سهرابی در ظهر عاشورا هنگامی که برای گرفتن غذای نذری از خانه خارج شده بود در خیابان شادمان توسط راننده ی جوانی که خودرو نیروی انتظامی را می راند ابتدا بین دیوار و خودرو له شد و سپس چندین بار راننده از روی بدن او عبور کرد تا شاید مطمئن بشود که کارش را درست انجام داده است.

پانزده روز پس از روز عاشورا جسد شبنم سهرابی به مادرش تحویل داده شد. مادر شبنم زمانی که برای شکایت در مورد قتل فرزندش به دادگاه مراجعه کرد، از او خواسته شد تا برای ادعای قتل فرزندش توسط خودرو نیروی انتظامی شاهد معرفی کند. همچنین وی دوبار با دو وکیل صحبت کرد تا پرونده ی دخترش را پیگیری کنند. اما هر دو وکیل از ترس عواقب پذیرش این پرونده از پذیرفتن آن سرباز زده و علناً ترس خود را علت امتناع از پذیرش این پرونده ذکر کردند.

شبنم سهرابی در قطعه ی هشتاد و شش بهشت زهرا دفن گردید.

از شبنم سهرابی دختری هفت ساله مانده است که ویدئویی از او در دنیای مجازی منتشر گردیده است. ویدئویی که در آن دختر شبنم سهرابی ماجرای کشته شدن مادرش را بیان کرده و اعلام می کند که قاتل مادرش را نخواهد بخشید.

لینک ویدئوی لحظات آخر عمر شبنم سهرابی :

http://www.4shared.com/video/Bc7ViQFD/_____wwwKeep-Tubecom.html

لینک فیلم زمان انتقال بدن بی جان شبنم سهرابی به بیمارستان:

[feature=related&http://www.youtube.com/watch?v=IQ9bP_ZQMuQ](http://www.youtube.com/watch?v=IQ9bP_ZQMuQ)

- عیوضی، داود

داود عیوضی جوان قمی دستگیر شده در روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، هنگام انتقال به تهران در یک تصادف کشته شد.

داود عیوضی بیست ساله در روز عاشورا هنگام حضور و فعالیت در مراسمی که بمناسبت هفتمین روز درگذشت یکی از روحانیون برگزار شده بود، دستگیر گردید. فردای روز دستگیری، داود عیوضی به همراه یکی دیگر از دستگیر شدگان عاشورای قم سوار بر خودروی اداره ی اطلاعات شدند تا برای محاکمه به دادگاه انقلاب تهران منتقل گردند. اما در بین راه خودرو آنها با یک کامیون تصادف کرد که این تصادف منجر به کشته شدن داود و دیگر همراه او گردید.

پیش از دستگیری و مرگ داود، مقدمات ازدواج وی توسط خانواده اش در تدارک بود.

خانواده ی داود عیوضی از برگزاری یک مراسم معمولی هم منع شده و مجبور شدند که مراسم فرزند خود را در زیر زمین خانه شان برگزار نمایند.

- فرج زاده ، شهرام

شهرام (عباس) فرج زاده تارانی یکی دیگر از کشته های روز ششم دیماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت یا همان روز عاشورا است.



شهرام فرج زاده سی و پنج ساله متأهل دارای یک دختر پنج ساله بود و در زمینه ی پخش مواد غذایی فعالیت می کرد. وی یکی از کسانی بود که نتیجه ی بازی انتخابات را قبول نداشت و با قصد اعتراض در خیابانها حاضر می شد . با همین نیت نیز در روز عاشورا به همراه هیئت عزادای از کرج به تهران رفت تا هم عزاداری و هم اعتراض سیاسی را با هم صورت بدهد. وی در میدان ولیعصر توسط خودرو نیروی انتظامی زیر گرفته و کشته شد.

بعد از ظهر روز عاشورا یک نفر از کلانتری بوسیله ی تلفن همراه شهرام با خانواده ی او تماس گرفته و سئوالاتی در مورد شهرام پرسید. اما منکر حضور وی در کلانتری گردید. این مسئله باعث شد که خانواده ی شهرام فرج زاده نگران شده و به کلانتری مراجعه کنند. و بعد از اینکه پاسخ روشنی در کلانتری نیافتند به جستجوی شهرام در همه جاهای ممکن و محتمل پردازند.

مسئولان هنگامی که دریافتند خبر کشته شدن شهرام به همراه فیلم کوتاهی از زیر گرفته شدن وی (که به یکی دو نفر دیگر از کشته های عاشورا هم منتسب شده) روی شبکه ی اینترنت قرار گرفته است بجای پاسخ گویی به خانواده ی او و تحویل جسد وی، به مؤاخذه ی خانواده ی فرج زاده درباب نحوه ی انتشار آن فیلم پرداختند.

انتظار و جستجوی خانواده ی فرج زاده شش روز ادامه یافت تا اینکه یک هفته بعد از روز عاشورا به آنان اطلاع داده شد که یک ساعت فرصت دارند تا برای شناسائی جسد شهرام مراجعه کنند و در غیر اینصورت جنازه بدون حضور خانواده اش دفن خواهد شد.

بعد از شناسائی جسد نیز به خانواده اجازه ی هیچ کاری داده نشد و آنها حتی اجازه نیافتند که به داخل غسلخانه رفته و شستشوی جسد را ببینند. در واقع تمام کارها با برنامه ریزی مأموران و توسط خود آنها و به شکلی که آنها می خواستند انجام شد و خانواده نیز تنها تماشاچی بودند.

در تمام مدتی که کار تدفین شهرام فرج زاده در حال انجام بود عده ای با دوربین از کلیه ی افراد حاضر در محل با ثبت جزئیات فیلمبرداری کردند و مشخصات همه را ثبت نمودند.

همسر شهرام بر سر مزار شوهرش بازداشت شد تنها به این دلیل که هنگام گریه و زاری گفت:
شهرام مرا چرا کشتید؟

شهرام فرج زاده در روز سیزدهم دی ماه در قطعه ی سیصد و چهار بهشت زهرا دفن گردید. به خانواده ی او حتی اجازه داده نشد که بر گور او سنگی را که خود می خواهند بگذارند.

کلیپی که خواهر شهرام در مورد زندگی و مرگ و نحوه ی مرگ شهرام ساخته و بر روی اینترنت قرار داد در معرفی بیشتر شهرام فرج زاده به جهانیان، کمک کرد.

لینک کلیپ مرگ شهرام فرج زاده (ساخته ی خواهر شهرام):

<http://www.youtube.com/watch?v=2x2JOdmjALM&feature=related>

- فرهادی راد، مهدی

مهدی فرهادی راد اهل و ساکن شهر ری، در روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بر اثر اصابت مستقیم گلوله کشته شد.



مهدی فرهادی راد سی و هشت ساله فردی مذهبی از خانواده ای مذهبی بود. او در روز عاشورا هنگامی که در مراسم مذهبی این روز شرکت کرده بود در چهار راه کالج به همراه سایر مردم با نیروهای انتظامی که در حرکت دسته های عزاداری مانع ایجاد می کردند درگیر شد. فیلمی که آخرین دقایق عمر مهدی را به طور اتفاقی ثبت کرده نشان می دهد که وی توسط نیروهای انتظامی هدف قرار نگرفته بلکه از ناحیه ی دیگری به او شلیک شده است. به هر حال مهدی فرهادی بر اثر اصابت دو گلوله به سر و سینه اش کشته شد. گزارش نیروی انتظامی علت مرگ مهدی را اصابت بیست و پنج ساچمه ی تفنگ ساچمه ای اعلام کرد اما خانواده ی وی در هنگام تدفین آثار گلوله ی جنگی را در سر و صورت مهدی مشاهده کردند. همانطور که بعدها تصاویر لحظه های آخر عمر مهدی بر روی شبکه اینترنت به دنیا مخابره شد و نشان داد که سر و صورت پر خون او حاصل عملکرد چیزی بسیار قوی تر از ساچمه بوده است.

جنازه ی مهدی فرهادی راد در همان روز عاشورا به بهشت زهرا منتقل گردید و در حالی که کفن و دفن او در حال انجام بود خانواده اش توسط مأموران امنیتی برای حضور در مراسم به بهشت زهرا منتقل شدند. نامردمی به مهدی و خانواده ی او البته به همین جا ختم نشد و مدتی بعد که اهالی محل برای قبر مهدی سنگی تدارک دیده و بر روی سنگ عبارت شهید را حک کردند، سنگ از روی قبر مهدی برداشته شد.

- کریم بیگی ، مصطفی

مصطفی کریم بیگی دیگر جوان ایرانی است که در روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت به ضرب گلوله ی مستقیم کشته شد.



مصطفی کریم بیگی جوان بیست و هفت ساله در روز ششم دی ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در خیابان نوفل لوشاتو به ضرب گلوله ی مستقیمی که بر پیشانی او نشست، کشته شد. هر چند که گزارش پزشکی قانونی علت مرگ مصطفی را اصابت جسم سخت به سینه اعلام کرد.

فاصله ی کشته شدن تا دفن مصطفی حدود سه هفته طول کشید و در این مدت خانواده ی او به گمان زنده و در بازداشت بودن فرزندشان سراغ او را از هر جایی که به نظرشان می رسید گرفتند. تا اینکه در روز بیست و دوم دی ماه به آنها خبر داده شد که می توانند به منظور شناسائی جسد فرزندشان به پزشکی قانونی مراجعه نمایند.

پس از شناسائی و تشخیص هویت مصطفی، به خانواده ی او پیشنهاد شد که در ازای دریافت یک قبر دو نفره ی رایگان در بهشت زهرا، اعلام کنند که فرزندشان بسیجی بوده و در مراسم تدفینش نیز بجز پدر و مادر و خواهرش کسی شرکت نداشته باشد. اما پدر مصطفی ضمن رد این پیشنهاد گفت که مایل است مصطفی را در کنار مادر بزرگش در امامزاده ای در شهریار دفن کند.



با بیان این خواسته ی پدر مصطفی، مأموران خود دست به کار شده و در کمتر از چند ساعت تمامی کارهای اولیه را انجام داده و دست آخر هم مصطفی کریم بیگی را در تاریکی شب در حضور تعداد کمی از افراد ، در امامزاده ای در اطراف شهریار دفن کردند.

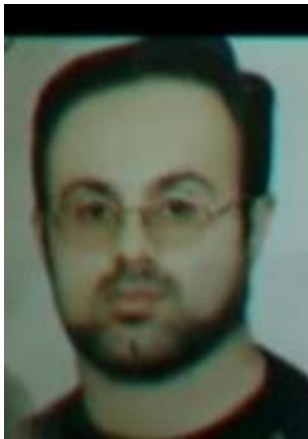
مصطفی کریم بیگی احتمالاً اولین کسی بود که جسدش شبانه دفن گردید. و به نظر می رسد علت این کار در کنار موضوع جلوگیری از حضور مردم، نوع کشته شدن او بوده است. به عبارتی این اقدام در تلاش برای کمرنگ کردن نحوه ی کشته شدن مصطفی (شلیک به پیشانی) صورت گرفته است.

لینک فیلم تدفین شبانه ی مصطفی کریم بیگی:

http://www.youtube.com/watch?v=ad_dYiy7HiI

- کریمپور، مهرداد

مهرداد کریمپور فعال سیاسی اهل قم هنگام انتقال به دادگاه، در راه قم به تهران در تصادف خودرو نیروی انتظامی کشته شد.



مهرداد کریمپور سی و هشت ساله کارمند بیمارستان الزهراء قم بود. وی در طیف فکری مقابل جناح حاکم کشور فعالیت می کرد و بارها نیز به دلیل همین فعالیت ها بازداشت شده بود. آخرین بار مهرداد در روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت به جرم شرکت در مراسم عزاداری یکی از روحانیون مخالف دولت دستگیر و پس از تشکیل پرونده ، روز بعد برای محاکمه به دادگاه انقلاب تهران فرستاده شد.

خودرو حامل مهرداد کریمپور و یک فعال سیاسی دیگر که همزمان به تهران اعزام می شدند، در اتوبان قم با کامیونی تصادف کرد که این تصادف منجر به مرگ مهرداد و همسفر او ویکی از سربازان وظیفه ی همراه گروه شد.



با مرگ مهرداد کریمپور خانواده ی او متشکل از همسر و دو دخترش برای گذران زندگی دچار سختی شدید شدند. وی علاوه بر خانواده ی خود، خانواده ی پدری را نیز اداره می کرد.

- موسوی حبیبی ، علی

سید علی حبیبی موسوی شناخته شده ترین کشته ی روز عاشورای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت تهران به شمار می رود.



سید علی حبیبی موسوی خواهر زاده ی یکی از بازیگران بازی انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بود که جان خود را در دعوی دائی خود و رقبایش باخت. می توان گفت کشتن سید علی موسوی بالاترین مرحله ی فشاری بود که گروه حاکم بر یکی از رقبای اصلی خود وارد آورد تا او را از ادامه ی راهش منصرف نماید.

سید علی حبیبی چهل و دو ساله از کسانی بود که در زمان جنگ با عراق با به خطر انداختن جان خود از کشور دفاع کرد. و در حالی که از گلوله ی دشمنان کشور جان سالم به در برده بود در داخل خاک کشور و در مقابل منزل خودش با گلوله ی کسانی که به زبان خودش حرف می زدند کشته شد.



وی در روز ششم دیماه مصادف با عاشورا، در مقابل منزل شخصی اش در خیابان شادمان تهران توسط راکبین یک پاترول مشکی رنگ از ناحیه ی سینه هدف گلوله ی مستقیم قرار گرفت و کشته شد. جسد وی نیز توسط مأموران به سردخانه ی کهریزک منتقل گردید. خانواده ی حبیبی چندین روز برای تحویل گرفتن جسد سید علی در رفت و آمد بودند تا اینکه در نهایت در روز هجدهم دی ماه بدون هماهنگی قبلی ناگهان به آنها اعلام گردید که طی چند ساعت آینده جسد وی در بهشت زهرا دفن خواهد شد.

سید علی موسوی در قطعه ی نه بهشت زهرا دفن گردید. از وی دو فرزند باقی مانده است.



با وجود دهها شاهد عینی و مدرک متقن که شناسائی و دستگیری قاتل سید علی حبیبی را ممکن می سازد، هنوز هیچ اقدامی برای دستگیری قاتل وی به عمل نیامده است.

د : سایر کشته های سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت

- پور اندرجانی ، رامین

رامین پور اندرجانی پزشک وظیفه ی بازداشتگاه کهریزک بود که پس از بیان حرفهائی ناگفته در مورد کشته های آن بازداشتگاه ، به طرز مشکوکی در گذشت.



رامین پور اندرجانی پزشک بیست و شش ساله ی آذری بود که بخاطر بیان حقایق کهریزک برای مدتی تحت فشار و تهدید قرار داشت و در نهایت در بهداری ناجا درگذشت در حالیکه علت مرگ او سکته ی قلبی اعلام شد. اما دلایل زیادی پیدا شد که پذیرفتن فرض سکته ی رامین را سخت می کرد.



رامین پور اندرجانی تنها چهار نوبت به کهریزک رفت و در یکی از این دفعات دو روز پیش از مرگ محسن روح الامینی او را معاینه و وضعیت خطرناک او را در گزارش خود منعکس کرد. اما پس از تعطیلی بازداشتگاه کهریزک و آغاز بررسی وقایع رخ داده در آنجا، پور اندرجانی به شدت تحت فشار قرار گرفت که در صورت بیان حقایق کهریزک جاننش در خطر خواهد بود. وی به کمیته ی تحقیق مجلس گفت که او را تهدید به مرگ کرده اند.

همزمان با فشار بر رامین برای سکوت، وی متهم به قصور در انجام وظایف پزشکی خود نیز گردیده و ناچار شد که برای تیرئه ی خود ماجراها را توضیح بدهد. و همین موضوع سبب شد که فشار بر وی بیشتر شده و در نهایت جسد وی در بهداری ناجا در وضعیتی مشکوک پیدا بشود. ناجا تلاش کرد که علت مرگ رامین پور اندرجانی را سکته ی قلبی اعلام کند. هر چند که فرمانده ناجا در یک فرار به جلو مرگ رامین را خودکشی به دلیل ترس از محاکمه اعلام کرد. اما دادستانی تهران اعلام کرد که در کنار جسد رامین قرصهائی کشف شده که مسمومیت داروئی وی را تأیید می کند. این

در حالی بود که پدر رامین هم اعلام کرد که شب قبل از مرگ رامین با وی تماس تلفنی داشته و وضعیت روحی رامین به هیچ وجه شبیه کسی نبوده که قصد خودکشی داشته باشد.

با اعمال فشار نیروی انتظامی خانواده ی پوراندرجانی حتی اجازه نیافتند که برای پیدا کردن علت نهائی مرگ رامین، جسد وی را کالبد شکافی کنند. همچنین تحت فشارهای وارده، تشییع جنازه ی او نیز خارج از اختیار خانواده اش و با کمترین خبر رسانی برگزار شد.

رامین پوراندرجانی در آبان ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت به طرز مشکوکی درگذشت. وی در فیس بوک صفحه ای داشت که عکسی از آن صفحه نیز در اخبار مرتبط با او منتشر شد.

- اسلامیان، امیر

امیر اسلامیان دانشجوی کرد اخراجی دانشگاه یاسوج در آذر ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت به طرز مشکوکی درگذشت.



امیراسلامیان دانشجوی دانشگاه یاسوج، به دلیل فعالیت های پان کردیستی در دانشگاه یاسوج، تحت فشار زیادی قرار داشت. وی هر از گاه به دلیل انجام فعالیتهای تبلیغی در مورد وضعیت کردها و نیز برخوردهای عریان و تند و تیز با نحوه ی کشورداری جاری بویژه در مبحث اقلیتهای قومی، تحت فشار مضاعف از سوی نهادهای حکومتی درون دانشگاه قرار می گرفت. تا اینکه در زمستان سال هشتاد و شش با حکم کمیته ی انضباطی ابتدا به دو نیمسال محرومیت از تحصیل و سپس به تغییر محل تحصیل محکوم گردید.

امیر اسلامیان پس از صدور این حکم برای ادامه ی تحصیل به دانشگاه همدان رفت اما در آنجا نیز به دلیل ادامه ی فعالیتهایش تحت فشار دوباره قرار گرفت. به نحوی که پس از یک نیمسال تحصیل در همدان، از آنجا به دانشگاه یاسوج عودت داده شد. و در نهایت دانشگاه یاسوج در تابستان سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت امیر اسلامیان را رسماً اخراج کرد.

با شروع دعوای قدرت طلبان در قالب رقابتهای انتخاباتی، امیراسلامیان به اردوی یکی از این رقبا رفت و تا آنجا که می توانست برای این فرد در همدان فعالیت انتخاباتی کرد. اما پس از پایان نمایش انتخابات، با دیدن وضعیتی که برای بسیاری از جوانان کشور در دعوای انتخابات رخ داده بود، امیر اسلامیان از جان خود ترسید و تصمیم گرفت که خود را مخفی کند. از اینرو مدتی به طور مخفی زندگی را ادامه داد. اما در نهایت در پنجم آذر ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت جسد بی جان او در روستای زادگاهش در اطراف بوکان پیدا شد.

- ذوالعلی ، حسام

امیر حسام ذوالعلی یکی از پاسداران حفاظت هوایی سپاه پاسداران و جزو بهترین نیروهای بسیج بود. وی یکی از بهترین رزمی کاران بسیجی تهران به شمار می رفت.



صبح روز دهم دی ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، هنگامی که حسام ذوالعلی به سمت محل کارش میرفت در اتوبان شیخ فضل الله خودروئی او را تعقیب کرده و پس از مدتی تعقیب و گریز به موتور او زد که این تصادف منجر به مجروحیت شدید حسام گردید به طوریکه او پس از رسیدن به بیمارستان فوت کرد.

از آنجا که همفکران حسام ذوالعلی بر این نکته اصرار دارند که وی توسط گروههای مخالف دولت کشته شده است؛ تشخیص علت تصادفی که منجر به مرگ وی شد، زیاد سخت نیست. بخصوص وقتی که فاصله ی زمانی این حادثه با وقایع عاشورای سال هشتاد و هشت، و نحوه ی برخورد نیروهای دولتی با مردم در این روز(که تصاویر و فیلمهای آن در اینترنت قابل مشاهده است)، در نظر گرفته شود. والبته در نظر گرفتن این نکته که حسام در روز عاشورا در میان بسیجیان برخورد کننده با مردم بوده است ، نکته ی کلیدی حل این مسئله به شمار می رود. نکته ی خاص ماجرا آنجاست که حسام ذوالعلی درست چهار روز بعد از روز عاشورا به همان شیوه ای که در آن روز با مردم برخورد شد، مورد برخورد قرار گرفته است.



همانطور که خانواده ی تعدادی از کشته های سال هشتاد و هشت بارها گفته اند، هر یک از این جوانان با داشته ها و توانائی هائی که داشتند، در زمینه یا زمینه هائی می توانستند آینده ای خوب داشته باشند. حسام ذوالعلی هم از این قاعده مستثنی نبود و دستکم در زمینه ی رشته ی ورزشی خود می توانست مفید تر باشد اگر در دعوی قدرت طلبی دیگران گرفتار نمی شد و جانش را در بازی که بازی او نبود نمی باخت.

ه : ماجرای قبرهای بی نام و نشان

پیشتر اشاره شد که در جریان سرکوبهای پس از انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ایران، علاوه بر مکانهای رسمی و شناخته شده ای که برای نگهداری بازداشت شدگان و همچنین مجروحان و کشته شدگان مشخص شده بود و مورد استفاده قرار می گرفت؛ به فراخور شرایط ویژه ای این ایام، مجاری موازی و عمدتاً غیر استاندارد و حتی غیر قانونی هم به کار گرفته شدند تا حکومت برای برخورد با معترضانی که خواهان حق خود بودند دچار مضیقه و مشکل نگردد.

به این دلیل بود که در روزهای ابتدایی برخوردهای خیابانی علاوه بر بازداشتگاههای رسمی و مشخص همچون اوین، بازداشتگاههای دیگری چون کهریزک هم به کار گرفته شدند.

و باز به همین دلیل بود که وقتی حکومت در نتیجه ی زیاده روی در کشتن مردم با کمبود محلهای مورد نیاز برای نگهداری اجساد معترضان روبرو شد مبادرت به استفاده از سردخانه های صنعتی کرد که برای نگهداری گوشت و میوه ساخته شده بود. سردخانه هایی که نه استاندارد و نه کیفیت کافی برای نگهداری اجساد انسانها را نداشتند.

موضوع نگهداری اجساد معترضان انتخابات در سردخانه های غیر استاندارد و غیر مجاز به تدریج از اوایل تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت توسط تعدادی از خانواده های کشته شدگان مطرح شد. یعنی کسانی که در جستجوی رد و نشانی از عزیزان گمشده ی خود، با راهنمایی دادگستری یا ناجا یا مأموران اوین به جاهائی همچون یک سردخانه ی صنعتی در اسلامشهر حواله می شدند تا در یک آلبوم عکس و یا در صورت خوش شانس تر بودن در میان اجساد موجود، در پی نشانی از گم شده ی خود بگردند.

به تدریج که خبر نگهداری انبوه و نیز غیر استاندارد و صد البته مخفیانه ی اجساد کشته شدگان، در رسانه ها و نیز در میان مردم گسترش یافت، سرکوبگران مجبور شدند که برای کاستن از تبعات بعدی مسئله اقدامی صورت بدهند. و به این شکل بود که ماجرای دفن مخفیانه ی دهها جنازه در بهشت زهرای تهران شکل گرفت.

در تاریخ بیست و دوم تا بیست و چهارم تیر ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در یک فضای امنیتی سنگین و تحت تدابیر امنیتی شدید و در قالب سه شیفت شبانه، دهها جنازه ی یخزده به بهشت زهرای تهران منتقل شده و پس از انجام تشریفات به ظاهر قانونی، آماده ی خاکسپاری شد.

این جنازه ها که پس از آماده سازی، به صورتی غریبانه و بدون نام و نشان در قطعه ی سیصد و دو بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شدند با وجود همه ی پنهانکاری های صورت گرفته، خیلی زود توجه مردم و رسانه ها را به خود جلب کردند. به طوریکه با وجود تدابیر امنیتی و نیز خطرات موجود حتی فیلمهایی نیز از قبرها گرفته و در فضای مجازی منتشر شد.*

نخستین بار سایت نوزاد اقدام به نشر خبری به صورت " شنیده شده است" کرد و در آن به موضوع قبرهای بی نام و نشان پرداخت.

این خبر سایت نوزاد خیلی زود با واکنش شدید افراد و رسانه های طرفدار دولت و حکومت مواجه شد. به حدیکه حتی اصل خبر و اصل ماجرا هم انکار شد. و در مقابل، سایت نوزاد برای اثبات درست

بودن خبر خود اقدام به انتشار تعدادی شماره ی جواز دفن کرد که در آنها هیچ نام و مشخصاتی از افراد دفن شده ثبت نشده بود.

همزمان با بالا گرفتن دعوی میان سایت نوروز و حامیان دولت و حکومت بر سر دفنهای شبانه ، به تدریج مسئله ی وجود اجساد یخزده ی بی نام و نشان هم از زبان خانواده های قربانیان خشونت‌های دولتی خرداد و تیر هزار و سیصد و هشتاد و هشت رسانه ای شد. مضاف بر اینکه عکسهای منتشر شده از اجساد تعدادی از کشته شدگان شناخته شده تر درگیرها (همچون سهراب اعرابی) نیز فرایند منجمد سازی غیر استاندارد و بیرون از سردخانه ی بهشت زهرا را تأیید کرد.

در همین اثنا به صورت همزمان در چند سایت خبری اینترنتی حرفهایی از قول خانواده های کارکنان بهشت زهرا ی تهران منتشر شد که در آن به موضوع کفن و دفن شبانه ی حدود صد جنازه ی بی نام و نشان در قالب شیفتهای شبکاری و در فضائی امنیتی؛ پرداخته شده بود.

باز همزمان با دعوی اعلام و انکار ماجرا، خبر غیر رسمی بازدید محمود احمدی نژاد از بهشت زهرا و اعتراض وی به کل جریان کفن و دفنهای بی نام و نشان نیز منتشر شد که بر اساس آن احمدی نژاد با اعتراض به این موضوع مدعی شده بود که نقشی در این جریان نداشته و دوست ندارد که در تاریخ این کار به نام او ثبت گردد. هرچند که این خبر و ماجراهای تابع آن خیلی زود از فضای رسانه حذف و محو شده و هیچکس دیگر آنرا چه به صورت نفی یا اثبات پیگیری نکرد.

به هر حال با وجود تمام انکارها و هیاهوهایی که در تابستان سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت پیرامون خبر و ماجرای دفنهای مخفیانه ی تیر ماه هشتاد و هشت براه افتاد، اصل موضوع هیچ وقت نه انکار و نه فراموش شد. موضوع انجماد حدود صد جنازه در نیمه دوم خرداد و نیمه اول تیر هزار و سیصد و هشتاد و هشت و سپس انتقال آنان به بهشت زهرا ی تهران و سپس کفن و دفن پنهانی و بی سرو صدای آنان بدون هیچگونه مشخصات فردی و هویتی.

* توضیح ضروری: چند ویدئو از قبرهای بی نام و نشان قطعه ی سیصد و دو بهشت زهرا ی تهران موجود است که فرمت آن قابلیت لینک شدن در گزارش مکتوب را دارا نمی باشد. همچنین نسخه ی ذخیره شده ی چندین گزارش رسانه ای مربوط به آن روزها نیز موجود است که چندانکه پیشتر نیز اشاره شد امروزه با گذشت بیش از پنج سال ، بیشتر آنها از فضای مجازی برداشته یا حذف شده اند .

و: شكنجه

با وجود آنکه سران حکومت دینی ایران در زمینه ی حقوق بشر و بویژه رفتار با زندانیان ، انتقادات اساسی به محمد رضا پهلوی وارد می کردند؛ اما عملاً در این زمینه نیز مانند بسیاری از زمینه های دیگر، از روی دست او رونویسی کردند. البته با این تفاوت که در کنار الگوبرداری از روش و تشکیلات پهلوی برای برخورد با مخالفان، از روشهای نوین روز هم بهره گرفتند. در عین حال که خشونت را نیز وارد فازهای جدیدی نموده و تعریف جدیدی از خشونت علیه زندانیان ارائه کردند.

حکومت اسلامی که با شعارهای دهان پر کن حقوق بشری و با انتقادات پر هیاهو از سازمان اطلاعات و امنیت پهلوی(ساواک)، توجه مردم را به خود جلب کرده بود، پس از آنکه آنها از آسیاب افتاد، نه تنها سازمان اطلاعات و امنیت را از بین نبرد، بلکه با حفظ شالوده و اساس آن، سازمان مذکور را توسعه بخشیده و تبدیل به یک وزارت خانه ی مستقل (واواک) کرد. ضمن اینکه بر خلاف دوره ی پهلوی، حتی در کار اطلاعات نیز سازمانهای موازی متعددی(هر یک قوی تر از دیگری) تشکیل داده وبا قدرت و شدت به کار برخورد با مردم و مخالفان پرداخت.

موضوع شکنجه و شیوه های بسیار متنوع آن در زندانهای ایران پس از انقلاب، داستانی تکراری و نخ نما بود که هر سال برای مدتی ابزار تبلیغات خارجی ها بر علیه ایران شده و سپس تا سال بعد به فراموشی سپرده می شد.

اما اتفاقاتی که در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت رخ داد، برگ تازه ای در تاریخ خشونت علیه زندانیان و بازداشت شدگان، گشود. برگی پر از خون و زجر و وحشت.

گزارشاتی که به طور پراکنده در مورد برخوردهای خشونت آمیز با زندانیان و بازداشت شدگان تابستان هشتاد و هشت منتشر گردید، صحنه های هولناکی از خشونت علیه ایرانیان معترض را به تصویر کشید که حتی شنیدن یا خواندن آن نیز دل هر انسان سالمی را به درد آورده و او را نسبت به سلامت روانی مأموران زندانها و بازداشتگاهها به تردید وا می دارد.

خواندن این اخبار و گزارشها یک سؤال بزرگ را برای خواننده و بیننده ایجاد می کند. و آن اینکه اینان از چه قوم و ملیتی هستند که حتی به همزبان و هم شهری و هم محله ای خود هم رحم نکرده و وحشیانه ترین برخوردها را روا می دارند. و اینان که با مردم خود چنین می کنند، با دشمنانشان چه رفتاری می کنند؟

روزنامه ی اشپیگل آلمان در تاریخ هفتم آگوست دو هزار و نه، در گزارشی به ذکر نحوه و نمونه های اعمال شکنجه در بازداشتگاههای ایران پرداخت. به نوشته ی این روزنامه، زندانیان و خانواده هایشان از برخوردهائی همچون: تجاوز جنسی و یا به دار آویختن های مصنوعی(که در آن فرد برای مدت کوتاهی از دار آویزان شده و بعد پائین کشیده می شود) که به طور مکرر در مورد زندانیان اعم از زن و مرد اعمال شده است، خبر می دهند. همچنین در همین روایات مردمی گزارشات متعدد از مشاهده ی آثار شکنجه های بسیار شدید و نیز آثار تجاوزات جنسی ، بر اجساد قربانیان، مطرح شده است.

در گزارش اشپیگل، تجربه ی عینی یک جوان آزاد شده از یکی از بازداشتگاههای تهران عیناً و به اختصار چنین نقل شده است: بازداشت شدگانی که با دو اتوبوس به کهریزک منتقل شده اند، در بدو ورود

باید از یک تونل باتوم عبور کنند که در دو طرف آن ده پانزده مأمور باتوم به دست با ضرباتی به قصد کشتن، از آنها در طول مسیر تونل پذیرائی می کنند. در موارد دیگر این مأموران با باتوم و زنجیر و هر شی دیگری به جان دستگیر شدگان جدید افتاده و پیش از ورود آنان به داخل بازداشتگاه، تا حد مرگ آنها را کتک می زنند.

یکی از تکانه‌دهنده ترین شکنجه های مطرح شده در گزارش اشپیگل، آویزان کردن فرد از پا برای مدت طولانی، و سپس رها کردن او به یکباره بر زمین بوده که برای چند لحظه حس واقعی مرگ را به قربانی می داده است. سوزاندن با قیر و خاموش کردن سیگار بر بدن افراد نیز از روشهای بسیار دم دستی شکنجه بویژه در کهریزک گزارش شده است.

در یکی از اولین روزهای آخرین ماه تابستان سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت گزارشی درباره ی نحوه ی برخورد مأموران با بازداشت شدگان پس از انتخابات، به عنوان حرفهای یک مأمور ناشناس برای مدت کوتاهی بر روی اینترنت قرار گرفت که به دلایل نامشخص پس از مدتی از میان اخبار گم شد. به شکلی که مشخص نشد این گزارش راست بوده یا دروغ. و یا چگونه اولین بار به دست اولین سایت منتشر کننده رسیده است.

این گزارش در عین بودار بودن، حاوی نکاتی بود که به استناد همان نکات می شد آنرا واقعی فرض کرد. بخشی از آن گزارش به شرح زیر است:

"به عنوان یک پرسنل گمنام بازداشتگاههای ایران و با اعلام اینکه ما هم دارای خانواده می باشیم و نقل مطالب مربوط به شکنجه و تجاوز به زندانیان توسط مأموران موجبات آبروی ما را نزد همسر و فرزند فراهم آورده، موارد زیر را از عملکرد حقیقی حکومت افشا مینمایم:

بیشتر جرایم، مجازاتها و تجاوزات وحشیانه در داخل زندانها توسط زندانیان سابقه دار به کار گرفته شده به صورت مستقیم و یا حتی غیر آگاهانه لیکن با اطلاع کامل ناظرین به انجام میرسد. استفاده از این روشهای ناجوانمردانه سالهاست که در زندانهای کشور مرسوم میباشد و فشارهای مورد نظر حکومت، توسط افراد به اصطلاح عادی و هم بند و هم سلولیهها به انجام میرسد تا حتی در صورت افشا، مامورین مورد اتهام قرار نگیرند و موارد به صورت حوادث غیر عمدی و اتفاقی قلمداد شوند در صورتیکه قریب به اتفاق کارکنان و مسوولین و ناظرین زندانها بارها و بارها حداقل درد دل و التماسهای به خصوص نوجوانها و دانشجویان را شنیده و خود من بارها تحت تاثیر و گریستن قرار گرفته ام. لیکن چه کنیم که جرات افشا و مقاومت نداریم و به نوعی محکوم به خدمت در اینجا میباشیم. یک بارشخصا شاهد بودم نوجوانی حدود ۱۹ ساله که سه شب هم سلول عده ای اراذل و سابقه دار شده بود با التماس و گریه مرگ خود را میخواست و میگفت: "کاش هرگز آزاد نشوم و همینجا بمیرم که آبرویی برایم نمانده این وحشیها شبها من را دست به دست میگردانند و به وحشیانه ترین روشها مورد تجاوز قرار میدهند. یعنی شما نمیدانید؟ اگر هم نمیدانستید ترا به خدا حداقل از امشب دیگران را به اینجا نفرستید" پس از چند روز با فرستادن امثال این نوجوان میان همقطاران خود موجبات نقل مطالب توسط او برای سایرین و تن دادن آنها به انواع اعترافات و همکاریها فراهم میشد. در مورد دختران نیز شرایط هم مشابه و هم متفاوت است. که ضمن حضور زنان با سابقه و بد رفتار در کنار دختران معصوم که تاکنون جز آغوش خانواده خود را

تجربه نکرده اند یا پس از خوردن داروهای روانگردان، تحریک کننده خواب آور و سپس به بهانه ی انتقال به مثلا افرادی یا برای بازجویی، ملاقات خانواده، وکیل یا مددکاری زندان در حقیقت تجاوز به آنها صورت میگیرد. در مورد دختران یکی از روشهای دیگر که خارج از بازداشتگاهها صورت میگیرد طرح ربوده شدن به جای دستگیری میباشد که پس از حبس و اعمال تجاوز توسط افراد ناشناس روزی جسد آنها پیدا میشود و یا با انبوهی از خطرات زجر آور و کشنده که عملا امکان ادامه هر نوع فعالیت مدنی و سیاسی از وی سلب شده باشد در منطقه ای رها میگردد که از چگونگی مورد آخر به جهت خارج بودن از حیطه شغلی کاملا بی اطلاع هستیم و بخشی از شنیده ها میباشد.

پخش و ایجاد شرایط استعمال مواد مخدر و داروهای روانگردان و فراهم نمودن زمینه اعتیاد بازداشتیان نیز توسط افراد با سابقه و البته تحت نظارت غیر مستقیم ناظرین به انجام میرسد که توضیح آن شاید به چاپ چند جلد کتاب نیاز داشته باشد.

یکی دیگر از روشها آنست که به مجروحان و صدمه دیدگان ناشی از شکنجه های فیزیکی در زمان به اصطلاح درمان در بهداری همزمان با تزریق مسکن، آمپولی که موجب جلوگیری از دفع ارادی ادرار میشود تزریق میکنند که فقط پزشکان و متخصصین و گرفتار شدگان میتوانند شرایط درد و عذاب ناشی از این مورد را وصف نمایند که زندانی در این شرایط برای هر اقرار و اعتراف و همکاری به شرط درمان و زدن سوند ادراری تسلیم خواهد شد بدون اینکه بداند بانی مشکل کیست ضمن اینکه این مورد دارای آثار فیزیکی اعمال جراحی و شکنجه نیست و به عنوان بیماری و اختلال ناشی از استرس و ترس احتمالی قلمداد میگردد.

استفاده از باتوم، بطری و بسیاری وسایل دیگر برای آزار جنسی، الزام به خوردن مدفوع و ادرار، ادرار کردن روی زندانی، ضربات وحشیانه به دستگاه تناسلی و

امکان افشای بسیاری از موارد در این مختصر وجود ندارد. فقط قصد این بود که مردم بدانند غالب شکنجه ها و آسیبها و تجاوزات طوری طراحی و اجرا میشوند که زندانی هرگز مجریان و عاملان واقعی جنایت را نشناسد تا حتی اگر جرأت پذیرش به اصطلاح آبروریزی و نقل و افشای موارد را کرد از آنها به عنوان حوادث و پست بودن هم سلولیا و غیره و غیره در میان توهمات و ابهامات و فشارها و خاطرات روحی دردناک یاد کند و از نظر روانی تا آخر عمر تحت فشار و مواجه با پرسشهای بی پاسخ باشد.

لازم به ذکر است بسیاری از زندانیان که تحت شکنجه به قتل رسیدند به خاطر ترس حکومت از مشاهده اجساد و جراحات آنها و جلوگیری از افشای موارد و برگزاری مراسم و غیره همچنان در سردخانه هستند یا اجساد که به نوعی آش و لاش شده بودند به صورت مخفیانه دفن شده اند. در حالیکه خانواده ها منتظر ملاقات و یا پیدا کردن اثری از آنها میباشند جهت بازگشت سلامت یا تحویل جسد تهدید به سکوت شده اند که البته احتمالا پس از آرام شدن اوضاع تحویل خواهند شد یا فقط شاید محل دفن آنها اعلام گردد. "

ز: تجاوز جنسی

۱- جنایت مضاعف

مسئله‌ی تجاوز جنسی در زندانهای جمهوری اسلامی امر تازه‌ای نبوده و نیست. اما آنچه در ماجراهای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاد استفاده از تجاوز جنسی به عنوان یک ابزار چند منظوره بود.

بعد از موضوع کشتار معترضان در خیابان، که جدی‌ترین و خشن‌ترین شکل برخورد با معترضان به نتایج انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بود، مسئله‌ی تجاوز جنسی به و بازداشت شدگان و زندانیان، حادترین مسئله‌ای بود که برای مدتی اذهان را درگیر خود کرد.

موضوع تجاوز جنسی به زندانیان، از سالها پیش در دستور کار نیروهای اطلاعات حکومت اسلامی قرار داشت و از آن نوعاً به عنوان روشی برای ترساندن زندانیان سیاسی استفاده می‌شد تا آنها را به پذیرش آنچه از قبول آن سر باز می‌زدند، وادارد. برای نمونه هنگامی که سعید امامی و همسر و همکارانش دستگیر شدند، فیلمی از بازجویی همسر سعید امامی بر روی اینترنت قرار گرفت که بازجویان خیلی راحت با تهدید به تجاوز جنسی، آن زن را وادار به گفتن حرفهائی می‌کردند که روحش نیز از آن خبر نداشت. و یا در سالهای خزان اصلاحات و دوران افول دوم خردادی‌ها، زمانی که محمد قوچانی در زندان اوین به سر می‌برد، اخبار متعددی از درون زندان اوین به بیرون درز کرد مبنی بر اینکه محمد قوچانی تهدید شده است که در صورت عدم همکاری با بازجویان، به عنوان مهمان به بند زندانیان حبس ابد فرستاده خواهد شد تا از او پذیرائی ویژه به عمل آید.

در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت نیز یکی از اولین حرف و حدیثهائی که به دنبال بازداشت‌های فله‌ای و خیابانی جوانان، در جامعه گسترش یافت، موضوع تجاوز جنسی به بازداشت شدگان بود. اما این بار تفاوت قضیه در آن بود که مأموران از این حربه نه به عنوان یک تهدید برای باز کردن زبان زندانیان، بلکه روشی برای تنبیه و تحقیر و خرد کردن آنان، استفاده کردند. در واقع این بار تجاوز عملاً و بدون پرده پوشی و کتمان توسط مأموران صورت گرفت. در واقع اگر تا این زمان از تجاوز جنسی به عنوان ابزاری برای به زانو در آوردن زندانیان و بازداشتن آنان از ادامه‌ی مقاومت در برابر بازجویان استفاده می‌شد؛ در سال هشتاد و هشت کارکردهای متعددی برای این پدیده تعریف گردید، شامل:

- شکنجه
- اعتراف گرفتن
- شکستن مقاومت زندانیان
- کسب لذت نامشروع
- بستن دهان معترضان دستگیر شده
- ترساندن معترضان دستگیر نشده
- انتقام از مرعوب نشدن بازداشت شدگان

و غیره .

غیر انسانی ترین قسمت عملکرد مأموران حکومت دینی ایران در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت که در هیچ فرهنگی تعریف نشده است، تجاوز به جوانان می باشد که موارد متعدد آن بویژه از کهریزک گزارش شده است.

اما موضوع تجاوز جنسی به همین سادگی که در قالب دو کلمه می آید نیست. تجاوز جنسی در شرایط بسیار ناجوانمردانه ی انتظار وבלاتکلیفی، گاهی به عنوان بردن فرد برای بازجویی، گاهی به عنوان بردن فرد برای ملاقات، و یا حتی به عنوان بردن فرد برای اعدام صورت می گرفته است. موردی هم گزارش شده که بازداشت شدگان کم سن و سالتر را به زندانیان سابقه دار عمدتاً شرور و حتی افراد حبس ابدی واگذار کرده اند.

و باز ناجوانمردانه تر از انجام تجاوز جنسی، رفتارهای پیش و پس از این عمل شرم آور است. برای نمونه دختران را پیش از بردن به محل تجاوز، با داروهای مخدر و محرک تحریک کرده و پس از پایان ماجرا نیز به هم می قربانیان (اعم از دختر یا پسر) آمپولهای مسکن قوی تزریق می شده است.

نخستین باری که بحث تجاوز جنسی در تابستان هشتاد و هشت مطرح شد زمانی بود که موضوع ترانه موسوی به عنوان یک خبر تکاندهنده منتشر گردید. خبری که جناح حاکم به شدت سعی در تکذیب و انکار آن کرد.

پس از آن اما بحث تجاوز جنسی به بازداشت شدگان، یک دوئل رسانه ای میان یکی از رقبای انتخابات با حکومت براه انداخت. و این زمانی بود که این نامزد انتخابات با اعلام موضوع تجاوز جنسی و نیز با ذکر نمونه هایی از آن، حکومت را زیر سؤال برد.

این دوئل رسانه ای تا به آنجا پیش رفت که علناً جوانی به عنوان یکی از مصادیق تجاوز جنسی معرفی گردید تا توسط مقامات ذیصلاح به حرفهای رسیدگی گردد. اما این مقامات ذی صلاح به سرعت مسئله را چنان چرخاندند که جوان بیچاره خود متهم شد و اگر به موقع از کشور فراری داده نمی شد معلوم نبود الان زنده می بود یا مرده. این جوان بعد از خروج از کشور برای مدتی خوراک رسانه های اروپائی گردید و سپس خیلی زود به فراموشی سپرده شد.

بحث تجاوز جنسی به همان اندازه که دستمایه ی سوء استفاده ی فرصت طلبان دو طرف قرار گرفته و نخ نما شد، به همان اندازه هم طی چند سال پس از انتخابات مصادیق عینی و واقعی یافت. مصادیقی که حاضر شدند با طرح آنچه بر آنها گذشته است، از طریق اینترنت دنیا را (ونه البته سیاستمداران دنیا را) در جریان ظلم و ناجوانمردی که در حق آنها رفته است قرار دهند.

در رابطه با موضوع تجاوز جنسی در بازداشتگاههای رسمی و غیر رسمی جمهوری اسلامی، گفتن چند نکته ضرورت دارد. نخست اینکه دستکم یکبار موضوع وقوع تجاوز از سوی یک نماینده ی مجلس به عنوان فردی از درون نظام مورد تأیید قرار گرفته است (سایت خبری پارلمان نیوز، پنجم شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت). نکته ی دوم اینکه افراد مورد تجاوز قرار گرفته از زن و مرد و از طیفهای سنی مختلف (اگرچه بیشتر جوان) و نیز سطوح اجتماعی و تحصیلات و موقعیت اجتماعی مختلف بودند. وسوم اینکه زمانها و مکانهای اقدام به تجاوز جنسی هم دارای تنوع بوده و برای مثال علاوه بر بازداشتگاهها، در جاهای دیگر و حتی در خیابان نیز در داخل خودرو مبادرت به انجام این کار شده است. نکته ی چهارم آن است که روش تجاوز جنسی هم متفاوت بوده و از استعمال ادواتی چون باتوم تا ارتباط

جنسی انسان با انسان را در بر می گرفته است. و آخرین نکته هم این است که در هیاهوی برخوردهای خیابانی و بویژه در ماههای خرداد و تیر سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت مواردی از تجاوز اعلام شده است که یک نگاه منطقی به آن نشان می دهد که اینکار توسط عده ای فرصت طلب وابسته به نهادهای قدرت یا حتی سودجویان غیر مرتبط با دولت و حکومت انجام گردیده است.

ترانه موسوی

یکی از اولین مصادیق تجاوز جنسی به معترضان سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ترانه موسوی بود، که گزارش وی در مطلبی جداگانه ذکر شد.

به طور خلاصه ماجرای ترانه موسوی از این قرار بود که وی در روز هفتم تیر ماه در خیابان شریعتی تهران در محدوده ی مسجد قبا به همراه تعدادی دیگر از مردم بازداشت شده و به بازداشتگاهی در همان حوالی منتقل گردید. در این محل وی شماره های تماس خود را به تعدادی از کسانی که پس از چند ساعت آزاد شدند داد تا خانواده ی او را از وضعیت وی با خبر سازند.

ترانه موسوی در آن روز نه آزاد شد و نه مانند سایر بازداشت شدگان به محلهای مشخص و رسمی همچون اوپن منتقل گردید. بلکه به مدت دو هفته در محلی که هنوز هم هیچکس نمی داند کجاست تحت بازداشت و البته تجاوزهای وحشیانه و بی شمار قرار گرفت.

پس از دو هفته بی خبری مطلق، در روز بیست و یکم تیر ماه کسی با خانواده ی ترانه تماس گرفته و اعلام کرد که او در بیمارستانی در کرج بستری است. اما پیش از آنکه خانواده در محل مذکور موفق به دیدن ترانه بشوند عده ای او را دوباره منتقل کردند و دوباره چند روز بی خبری پیش آمد تا اینکه در نهایت در روز بیست و چهارم تیرماه کسی به خانواده ی ترانه موسوی خبر داد که جسد سوخته ی او در اطراف قزوین پیدا شده است. در همان تماس تلفنی به خانواده ی ترانه موسوی گفته شد که وی در نتیجه ی بی بندوباری جنسی دچار جراحت و خونریزی شدید رحم و مقعد شده و بخاطر همین عارضه به بیمارستان منتقل گردیده است. به این خانواده همچنین گفته شد که بخاطر پرهیز از بی آبروییهای بعدی هم که شده بهتر است در مورد ماجرای دخترشان با هیچکس حرف نزنند.

ماجرای ترانه موسوی در اواخر تیر و اوایل مرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت توسط وبسایتهای منتقد و مخالف دولت و نیز یکی از نامزدهای انتخابات رسانه ای شد و در نتیجه ی سنگینی فاجعه خیلی زود واکنش حکومت را در شکل انکار به همراه آورد. حکومت و دولت و مراجع وابسته به آنان در یک بمباران رسانه ای کوشیدند که ماجرای ترانه موسوی را از اصل انکار کنند. و وقتی در این کار توفیق نیافتند به حربه ی تشابه اسمی متوسل شده و اعلام کردند که ترانه موسوی ادعا شده اصولاً وجود خارجی ندارد و ترانه موسوی واقعی یک کودک چند ساله و نیز یک خانم جوان متأهل ساکن کاناداست.

موضوع ترانه موسوی و تجاوز ناجوانمردانه و سپس قتل فجیع او علیرغم پیگیری جدی یکی از نامزدهای انتخابات و نیز رسانه های منتقد و مخالف حکومت، به دو دلیل به تدریج و بدون رسیدن به یک نقطه ی روشن فروکش کرد. نخست اینکه بازوی رسانه ای حکومت و دولت بیشتر از طرف مقابل وقت و توان و کار بر روی برنامه ی خود گذاشتند و دیگر اینکه محکم پای دروغ خود ایستاده و آنرا رها نکردند. مضاف بر اینکه از خانواده ی موسوی هم کسی پیگیر این ماجرا نشد. که البته در این زمینه نیز دلایل منطقی برای عدم پیگیری مسئله از جانب شاکی وجود داشت. که مهمترین دلیل آن نیز فشار و تهدید و خطر جانی بود که آشکارا از طرف حکومت و دولت وارد می شد.

دومین مصداق بسیار مشخص تجاوز جنسی در روزهای پر التهاب تابستان هزار و سیصد و هشتاد و هشت، جوانی به نام ابراهیم شریفی بود که حاضر شد به عنوان شاهد و نمونه ی عینی وجود تجاوز در زندانها، در هر مرجع صالحی شهادت بدهد. ابراهیم شریفی اولین کسی بود که بعد از مدتی کش و قوس و تأیید و تکذیب وجود تجاوز جنسی، حاضر شد آنرا علنی کند. وی به یکی از نامزدهای انتخابات که با تشکیل گروهی در حال پیگیری موضوع و مصادیق تجاوز جنسی بود مراجعه کرد. توسط همین فرد ابراهیم شریفی به دادگستری (به عنوان صالحترین مرجع رسیدگی) معرفی شد تا ضمن رسیدگی به ادعایش شکایتش نیز پیگیری گردد. اما شریفی خیلی زود احساس کرد که ورق برگشته و دادگستری بنا دارد تا از او یک متهم بسازد که قصد بدنام کردن کشور و حکومت را دارد. برای همین او با کمک همان نامزد انتخابات از کشور گریخت و در جهان آزاد تلاش کرد تا با بیان حقایق، دنیا را به کمک مردم ایران بکشاند. اما در نهایت دریافت که آنچه او آب می پنداشته سراب است و دنیا حاضر نیست علیرغم تمامی شعارهای زیبایش، منافع خود در حفظ روابط با ایران را فدای چند صد جوان بی نام و نشان ایرانی کند که جان یا مال یا ناموسشان را بر سر دفاع از تفکرشان باخته اند. شرح آنچه بر ابراهیم شریفی گذشت، بارها توسط خود او بیان شد که یکی از نمونه های آنرا در لینک زیر می توان مشاهده کرد:

<http://www.youtube.com/watch?v=MjP2SKHrrsI>

ابراهیم مهتری

ابراهیم مهتری جوانی دیگر از خیل بازداشت شدگان سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت است که در تابستان این سال در زمان بازداشت مورد تجاوز قرار گرفته است.

آنگونه که در اظهارات خود ابراهیم مهتری می آید، وی در اواخر مرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت پس از آنکه به احتمال زیاد توسط مأموران اطلاعات به حد کافی شناسائی شده بود، در یک بعد از ظهر مرداد ماه دستگیر و به مکان نامعلومی برده شد. وی مدت چهار روز در بازداشت بود که این کوتاهی مدت بازداشت، خود پیام روشنی دارد مبنی بر اینکه قصد دستگیر کنندگان ابراهیم مهتری نه کسب اطلاعات بوده و نه اجرای قوانین مربوط به برخورد با معترضان به نتیجه ی انتخابات.

مدت کوتاه بازداشت ابراهیم مهتری به استناد گفته های خود او سراسر به کتک و فحاشی و شکنجه گذشت. تا اینکه در یکی از همین وعده های کتک و شکنجه، بازجو یا همان شکنجه گر با استفاده از باتوم، ابراهیم مهتری را مورد تجاوز قرار داد.

<http://www.youtube.com/watch?v=80SxQbBztBE>

ابراهیم مهتری پس از بیرون آمدن از بازداشت، از ایران خارج شد و تلاش کرد که جهانیان را از آنچه بر سر جوانان ایران می آید آگاه کند. اما حتی در فرانسه نیز آنطور که انتظار می رود امنیت جانی برای افرادی مانند ابراهیم مهتری وجود نداشت چرا که وی دست کم یکبار توسط عوامل حکومت ایران مورد سوء قصد قرار گرفت.

آنطور که از گفته های این خانم بر می آید، مریم صبری خانم جوان بیست و یک ساله ای بود که در تابستان هزار و سیصد و هشتاد و هشت در مراسم چهلم ندا آقا سلطان در بهشت زهرا دستگیر شد. و سپس در مدت دو هفته ای که در بازداشتگاه بود، چند بار توسط بازجویانی که صورتشان پوشیده بود، مورد تجاوز جنسی قرار گرفت.

مریم صبری سپس به طرز نامشخصی آزاد شده و باز به طرز مبهم تری از ایران خارج گردید و در خارج از کشور موضوع تجاوز را علنی کرد.

از میان واکنشهایی که به حرفهای خانم صبری مطرح شد، دو مورد بیشتر به چشم آمد. نخست تلاش تعدادی از افراد پائین دستی جریان مقابل مردم در روزهای خونین سال هشتاد و هشت، که پس از بگپرو ببند خیابانی رو به اینترنت آورده و در آنجا هم سعی در ایستادن در برابر مردم را داشتند. این افراد سعی کردند با پیدا کردن جزئیات خنده داری در حرفهای مطرح شده، اصل مدعای مریم صبری را انکار کنند.

و دوم تلاش یکی از نویسندگان اینترنتی که با کنار هم قرار دادن قطعات معدودی از یک پازل بسیار پیچیده، تلاش کرد تا ماجرای مریم صبری را به طائب (از افراد رده بالای بسیج) ارتباط بدهد. چیزی که در رابطه با ماجرای ترانه موسوی نیز مطرح گردید و عده ای رد پای طائب را در آن ماجرا دیدند.

خبرنگار جراید

در روزهایی که هر روز خبر و شایعه‌ی جدیدی از کهریزک به گوش می‌رسید، یکروز اعلام شد که بازداشتگاه کهریزک با دستور مستقیم سید علی خامنه‌ای تعطیل گردیده است. دلیل این تصمیم وی توسط افراد مختلف به اشکال گوناگون حدس زده شد. اما یک خبر کمتر مورد توجه قرار گرفته اعلام کرد که این تصمیم پس از آن اتخاذ شد که خامنه‌ای از زبان یکی از قربانیان تجاوز جنسی، شرح اقدام به تجاوز به بازداشت شدگان کهریزک را شنیده است.

بر اساس این خبر، یکی از خبرنگاران تقریباً شناخته شده‌ی جراید که به واسطه‌ی کارش ارتباطات متعددی با مقامات مسئول و سیاسی کشور داشته است، پس از بازداشت در کهریزک، با سختی بسیار با دفتر سید علی خامنه‌ای ارتباط برقرار کرده و ضمن بیان خبر بازداشت خود در کهریزک و بیان ضمنی آنچه در آنجا می‌گذرد، برای آزادی خود درخواست کمک نموده است.

در پی این درخواست، خبرنگار مذکور پس از حدود دو هفته بازداشت در کهریزک و پس از تحمل شکنجه‌ها و آزارهای بسیار، آزاد شده و از طریق همان ارتباطات خود در یکی از جلسات خصوصی دیدار خامنه‌ای حضور می‌یابد. در هنگام دیدار این فرد به صورت ایستاده در کنار بقیه‌ی افراد که نشسته بوده‌اند، قرار می‌گیرد و هنگامی که خامنه‌ای از وی می‌خواهد که بنشیند، وی اعلام ناتوانی از نشستن کرده و می‌گوید که بخاطر تجاوز مکرر با باتوم به مقعدش توان نشستن ندارد.

این خبرنگار عکاس که به جرم عکس‌گرفتن در خیابان بازداشت شده بود، یکی از نمونه‌های عینی و روشن تجاوز به بازداشت شدگان در بازداشتگاهها بود.

گزارش یک مأمور زندان

در اوایل شهریور ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت گزارشی با عنوان یادداشت یک مأمور گمنام زندان برای مدتی در فضای مجازی منتشر گردید که مدتی بعد به همان شیوه ی نامرسوم شیوع، از مرکز توجه رسانه ها و نیز پیگیری کنندگان اخبار خارج شد. این گزارش به طور کلی به شیوه های غیر استاندارد برخورد با بازداشت شدگان، و به طور مشخص تر به موضوع و مصادیق شکنجه و نیز تجاوز جنسی پرداخته بود.

بخشی از این گزارش که حاوی نکاتی در باب مصادیق و موارد تجاوز جنسی بود بدین شرح است:

"یک بار شخصا شاهد بودم نوجوانی حدود ۱۹ ساله که سه شب هم سلول عده ای اراندل و سابقه دار شده بود با التماس و گریه مرگ خود را میخواست و میگفت: "کاش هرگز آزاد نشوم و همینجا بمیرم که آبرویی برایم نمانده این وحشیها شبها من را دست به دست میگردانند و به وحشیانه ترین روشها مورد تجاوز قرار میدهند یعنی شما نمیدانید؟ اگر هم نمیدانستید ترا به خدا حداقل از امشب دیگران را به اینجا نفرستید" پس از چند روز با فرستادن امثال این نوجوان میان همقطاران خود موجبات نقل مطالب توسط او برای سایرین و تن دادن آنها به انواع اعترافات و همکاریها فراهم میشد. در مورد دختران نیز شرایط هم مشابه و هم متفاوت است. که ضمن حضور زنان با سابقه و بد رفتار در کنار دختران معصوم که تاکنون جز آغوش خانواده خود را تجربه نکرده اند یا پس از خوردن داروهای روانگردان، تحریک کننده و خواب آور انتقال به مثلا انفرادی یا برای بازجویی، ملاقات خانواده، وکیل یا مددکاری زندان و در حقیقت تجاوز به آنها صورت میگیرد. در مورد دختران یکی از روشهای دیگر که خارج از بازداشتگاهها صورت میگیرد طرح ربوده شدن به جای دستگیری میباشد که پس از حبس و اعمال تجاوز توسط افراد ناشناس روزی جسد آنها پیدا میشود و یا با انبوهی از خطرات زجر آور و کشنده که عملا امکان ادامه هر نوع فعالیت مدنی و سیاسی از وی سلب شده باشد در منطقه ای رها میگرددد...."

ویدئوی دلخراش

این ویدئو به عنوان فیلمی از تعدادی جوان مورد تجاوز قرار گرفته، در یوتیوب منتشر گردید.

<http://www.youtube.com/watch?v=kBFIM7dTATA&feature=related>

ویدئویی که دو سال بعد از ماجراهای سال هشتاد و هشت در فضای مجازی منتشر شد

پس از گذشت حدود دو سال از فجایع سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، اولین سند صددرصد و غیر قابل انکار در رابطه با وقوع تجاوز جنسی در تابستان هشتاد و هشت، در قالب یک ویدئوی نسبتاً طولانی بر روی یوتیوب قرار گرفت. این ویدئو که توسط یک دختر جوان قربانی تجاوز تهیه شده است، به طور مشروح و مفصلی به بیان یکی از موارد تجاوز جنسی به بازداشت شدگان تابستان هشتاد و هشت می پردازد و حقایق تکانه‌دهنده‌ای را بیان می‌دارد.

این ویدئو چند تفاوت با موارد قبلی مطرح شده درباب تجاوز جنسی دارد. نخست اینکه خانمی که ماجرا را شرح داده است، از داخل کشور اقدام به این کار کرده و با این عمل، فرصت کوچکترین و کمترین ادعا مبنی بر دروغ و یا ساختگی بودن ویدئو را از جناح مقابل مردم، سلب کرده است. ادعائی که این جناح با توسل به آن رسانه‌ها و دولتهای خارجی را به دست داشتن در تهیه‌ی گزارشات از این دست متهم کرده و با این ادعا کل ماجرا را زیر سؤال میبرد. کاری که در مورد افرادی مانند مریم صبری و ابراهیم شریفی انجام گرفت.

دومین تفاوت این ویدئو با موارد دیگر آن است که هیچ‌گونه کار حرفه‌ای در تهیه‌ی این ویدئو انجام نشده و تنها یک دوربین ساده‌ی ثابت، و یک متکلم وحده، کل ماجرا را به تصویر می‌کشد.

احساسات و حالات روحی و جسمی منعکس شده در ویدئو نیز کاملاً طبیعی و بدور از هرگونه تصنع است. ضمن اینکه خانم راوی در این فیلم تنها از ظلمی که بر او رفته شکایت دارد و هیچ‌گونه شعار و هیاهویی بر له یا علیه کسی بیان نمی‌کند. شکایت این خانم بسیار جانگداز و شرح ماجرایش نیز خیلی تکان‌دهنده است.

فیلم مذکور در دو قسمت نسبتاً طولانی در لینکهای زیر قابل مشاهده است:

<http://www.youtube.com/watch?v=4xYXK5Cda7Y>

<http://www.youtube.com/watch?v=eqCwaPsy-Kc&feature=related>

موارد مطرح شده در رسانه های بین المللی

الف : روزنامه ساندی تایمز

این روزنامه در روز بیست و دوم آگست سال دو هزار و نه ، در گزارش ارسالی از یکی از خبرنگاران ایرانی خود، از نوجوان پانزده ساله ای بنام رضا نام برد که با خبرنگار مذکور گفتگو کرده و ضمن بیان ماجرای تجاوز جنسی صورت گرفته، از وضعیت و احوال پس از آزادی اش سخن گفته است و اینکه دیگر نمی خواهد زنده باشد.

این گزارش بسیار تکانه‌دهنده از لینک زیر قابل مشاهده است:

<http://www.thetimes.co.uk/tto/news/world/middleeast/article2605230.ece>

ب: خبرنگار فراری ایرانی

خبرنگار فرصت طلبی که خود به عنوان سیاهی لشکر یکی از طرفین دعوی قدرت طی سالیان اخیر یکی از عوامل فریب جوانان ساده دل و کشاندن آنها به بازی قدرت بوده، در تاریخ دوم شهریور هزار و سیصد و هشتاد و هشت در وبلاگش خبر خودکشی جوان هجده ساله ای بنام مهدی را منتشر کرد که به دنبال تجاوز جنسی در کهریزک ، پس از آزادی دچار افسردگی شدید شده و چند بار اقدام به خودکشی نموده که مورد آخر آن او را تا سر حد مرگ به خطر انداخته است. این خبر توسط خواهر مهدی به سایتهای خبری خارج از کشور اعلام شد.

ج : گزارش روزنامه ی گاردین

به نوشته ی وبسایتهای مخالف دولت اسلامی ایران، روزنامه گاردین در گزارشی در شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت، خبر تجاوز به چند جوان بازداشت شده در شیراز را منتشر کرد. این جوانان در یکی از روزهای اعتراضات مردمی دستگیر شده و توسط مأموران اطلاعات مورد تجاوز قرار گرفتند.

در این گزارش مشخصاً ماجرای یکی از این جوانان روایت شده که طی دو یا سه روز به کرات مورد تجاوز قرار گرفته است. این جوان در پاسخ اعتراضش به برخوردهای صورت گرفته در بازداشت، این جواب را می شنود که: "بچه پر روئی ولی اینجا روتو کم می کنیم". سپس وی تا چند روز مورد تجاوز وحشیانه ای قرار می گیرد که منجر به خونریزی شدید وی گردیده و مأموران را به عکس العمل اجباری وادار می کند. مأموران وی را با مدارک پزشکی فرد دیگری به بیمارستان برده و در برابر اعتراض کادر پزشکی هم مبادرت به تهدید و ارباب می نمایند. و در نهایت هم آن جوان را پیش از بهبودی، از بیمارستان خارج می کنند. مأموران بدون هیچ پرده پوشی به این جوان گفته بودند که از او خوششان می آید و تا چند روز در سلول انفرادی به او تجاوز کردند.

ح:حمله به رهگذران

یکی از رفتارهای ناشی از خشم شدید و بدور از تعقل مدیریتی که در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت از سوی نیروهای وابسته به دولت و حکومت در خیابانهای تهران و سایر شهرهای کشور رخ داد، حمله به مردم رهگذر در خیابانها و محلهایی بود که اعتراضات خیابانی مردم و همچنین برخورد سرکوبگرانه با آنان صورت می گرفت.

در این حملات وحشیانه و کور فرض نیروهای سرکوب کننده این بود که هر کسی در آن مقطع زمانی خاص از آن محل مشخص گذر می کند یک معترض یا مخالف است. و با استناد به همین فرض احمقانه هر نوع برخورد فیزیکی با رهگذران صورت می گرفت. برخوردهایی که برای آن هیچ معیار و محدوده و استانداردی تعریف نشده بود و هر کسی را از هر سن و جنسی در برمی گرفت.

نمونه های این برخوردهای وحشیانه که حتی منتهی به مرگ تعدادی از رهگذران نیز شد، در گزارشها و تصاویر بسیاری از آن سالها ثبت شده است.





از جمله مواردی که گزارش عینی این گونه رفتار سرکوبگرانه ی مأموران با مردم عادی ثبت گردید، ماجرای ندا آقا سلطان، امیر جواد فر، عباس دیسناد، حمید حسین بیگ، محمود رئیسی نجفی، فاطمه سمسارپور و تعداد زیادی از کشته های خیابانی بود که در فصل پیش به آنان پرداخته شد.

نمونه ی دیگر از گزارشهای موجود در باب حمله به رهگذران خیابانی، در مرداد ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در وبلاگ معصومه ابتکار معاون رئیس جمهور در دولت خاتمی و روحانی ([greenebtekar.persianblog](http://greenebtekar.persianblog.com)) منتشر شد. هر چند که این پست به علاوه ی کلیه ی سوابق مکتوب مربوط به سالهای پیش از هزار و سیصد و نود و سه، بعدها به طور کل از وبلاگ این خانم حذف و سکان آن نیز به دست کس دیگری سپرده شد.

در این پست وبلاگی خانم ابتکار از ماجرای بازدید از جوان فلج و قطع نخاعی بنام امید عزیزی خبر داد که در روز بیست و پنجم خرداد ماه سال هشتاد و هشت به هنگام عبور از میدان آزادی مورد حمله لباس شخصیها قرار گرفت و پس از وارد آمدن ضربات متعدد و شدید باتوم، به صورت او گلوله شلیک شد. امید بر اثر شلیک گلوله به سر و صورتش دچار ضایعه ی قطع نخاع گردید.

در همین گزارش ماجرای امید، اشاره ای بسیار گذرا هم به زدن تیر خلاص به مجروحان حوادث خیابانی سال هشتاد و هشت شده است.

فصل سوم

الف – کشته های سال هزار و سیصد و هشتاد و نه

- گودرزی، کیوان

کیوان گودرزی، دانشجوی اهل گیلانغرب کرمانشاه، ورودی سال ۱۳۸۵ رشته ریاضی دانشگاه
ایران شهر در روز دوشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۸۹، به طرز مشکوکی به قتل رسید.



کیوان گودرزی از دانشجویان فعال سیاسی دانشگاه ایران شهر بود و در انتخابات سال هزار و
سیصد و هشتاد و هشت در تمامی مراحل پیش و پس از رأی گیری حضور و نقش فعالی داشت و از
فعالان ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی بود. همین مسئله باعث شد که اطلاعات ایران شهر بارها او را
احضار کرده و مورد بازجویی و نیز اذیت و آزار قرار دهد. تا آنجا که او بارها از این وضعیت نالیده
و حتی از خانواده اش درخواست کرده بود که موافقت کنند تا او ایران شهر و دانشگاه را ترک کند.

با اینحال نه کیوان دانشگاه را ترک کرد و نه اطلاعات شهرستان دست از پیگیری مدام و مستمر
کارهای او برداشت. و در نهایت کار به آنجا رسید که به فاصله ی چند روز از بازگشائی دانشگاهها
در سال نو (۱۳۸۹) یکروز جسد تقریباً متلاشی شده ی کیوان در گوشه ای از محوطه ی دانشگاه پیدا
شد.

مسئولان نسبت به مسئله ی کشف جسد دانشجوی دانشگاه واکنشهای مختلف و متناقضی نشان
دادند. آنها ابتدا جسد را متعلق به یک کارگر برقکار دانستند. اما دانشجویان جسد کیوان گودرزی را
شناسائی کردند. در این مرحله مسئولان اعلام کردند که کیوان گودرزی خودکشی کرده است. و این
حرف در حالی زده شد که جسد کیوان به هر چیزی شباهت داشت بجز جسد فردی که خودکشی کرده
باشد. جسد کیوان در شرایطی پیدا شد که سر و صورت او به شدت ضربه دیده و تقریباً متلاشی شده
بود. مضاف بر اینکه در تمامی قسمتهای بدن او آثار کبودی و ضرب دیدگی و شکستگی و نیز
سوختگی قابل مشاهده بود.

- سودبخش عبدالرضا

عبدالرضا سودبخش پزشک متخصص بیماریهای عفونی در شهریور ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه ترور شد. گفته می شد که وی اطلاعات زیادی درباره ی پرونده های کهریزک داشته است.



عبدالرضا سودبخش پزشک متخصص بیماریهای عفونی و استاد دانشگاه ، در روز سی ام شهریور ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و نه، یکروز پیش از اینکه کشور را ترک کند در مقابل مطبخ در بلوار کشاورز به ضرب گلوله کشته شد. وی متولد انزلی در سال ۱۳۲۸ بود و با کوله بار شصت سال تجربه دریافته بود که خطری او را تهدید می کند. و از اینرو قصد داشت کشور را ترک کند. اما شب قبل از سفر با شلیک گلوله ای جان باخت.

دکتر عبدالرضا سودبخش پزشک متخصص بیماریهای عفونی، در مدتی که به کهریزک آمد و شد داشت اطلاعات زیادی در رابطه با بیماریهای عفونی زندانیان بدست آورده بود. از همینرو هنگامی که از او خواسته شد علت مرگ کسانی را که در کهریزک بر اثر شکنجه و بی توجهی کشته شدند، مننژیت اعلام کند، از انجام اینکار سرباز زد . و در نتیجه تحت فشار زیادی قرار گرفت تا آنجا که قصد خروج از کشور را کرد.

دکتر سودبخش برنامه ی خروج از کشور را برای سی و یکم شهریور ماه برنامه ریزی کرده بود. اما شب قبل از آن در سی ام شهریور ماه در مقابل مطبخ کشته شد.

دکتر سودبخش پس از پزشک وظیفه رامین پور اندر جانی، تنها شاهد مسایل پزشکی مربوط به قربانیان کهریزک بود و با مرگش اطلاعات زیادی در رابطه با کهریزک مدفون شد.

- کاظمی ، جعفر

جعفر کاظمی یکی از فریب خوردگان بازیهای قدرت در سالیان قبل بود که در دنباله ی همان بازیهای قدیمی، در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت دستگیر و سپس در سال هزار و سیصد و هشتاد و نه اعدام گردید.



جعفر کاظمی چهل و شش ساله ، در سنین جوانی تحت تأثیر فضای به شدت سیاسی دهه های پنجاه و شصت ایران ، طرفدار سازمان مجاهدین خلق ایران شد که در آن سالها یکی از شناخته ترین و محبوبترین جنبشهای مخالف شاه به شمار می رفت. از ویژگی های این سازمان در آن سالها داشتن ضریب بسیار بالائی از سواد و معلومات نزد هوادارانش بود.

یکی دو سال پس از بلوای سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت، سرکردگان سازمان مجاهدین هم به دیگر مدعیان قدرت پیوسته و سهم خود را طلب کردند و از این زمان به یکباره تبدیل به دشمن شدند. این جبهه گیری از سال هزار و سیصد و شصت تبدیل به جنگ رویاروی ، و از سال شصت و یک تبدیل به کشت و کشتار گردید. که البته در این برهه نیز مانند تمامی مقاطع دیگر، نیروهای سطح پائین و بدنه ی دو گروه متخاصم ، سیبل و هدف شدند برای گلوله هائی که از اسلحه ی سران دو طرف شلیک می شد.

درگیری های خیابانی مجاهدین و حکومت، با فرار سران و زندانی شدن تعداد زیادی از طرفداران مجاهدین ، به پایان رسید. یکی از این طرفداران سطح پائین جعفر کاظمی بود که در سال شصت به زندان افتاد.

جعفر کاظمی به همراه تعداد زیادی از طرفداران مجاهدین دوره ی زندان خود را می گذراند که سران نادان این سازمان با تکیه بر قدرت خیالی خود و وعده های واهی تعدادی از دشمنان ایران ، تصمیم گرفتند تا با استفاده از نیروی نظامی ، ایران را فتح کنند. اما در همان دروازه ی ورودی کشور فلج شده و با تحمل تلفات و خسارات بسیار شدید به آغوش دشمن شماره یک مردم ایران برگشتند. توان این حماقت آشکار آنان را این بار هم مثل همیشه ی تاریخ، بدنه ی سطح پائین و دربندی دادند که مانند مرغ همیشه سر بریده می شوند. خواه در عروسی باشد یا در عزا.

عملیات " فروغ جاویدان" سازمان مجاهدین تنها فروغی که داشت به جوخه ی اعدام سپرده شدن هزاران طرفداری بود که برخی از آنان حتی روزهای آخر محکومیت خود را می گذراندند و با آزادی

تنها چند روز فاصله داشتند. و یا افرادی که حتی به تازگی آزاد شده و بعد از سالها آوارگی و مشقت به خانه و خانواده شان بازگشته بودند.

از این موج اعدام سال هزار و سیصد و شصت و هفت تعداد انگشت شماری از طرفداران زندانی سازمان جان سالم به در بردند که یکی از آنها جعفر کاظمی بود. و همین موضوع نشان می دهد که حتی در همان زمان هم اتهام او آنقدر جدی نبود که بتوان او را از میان برد. با این حال جعفر کاظمی دو سال دیگر هم در زندان مانده و در سال هزار و سیصد و شصت و نه از زندان آزاد شد. هرچند که بعدها ثابت شد افرادی مانند جعفر کاظمی حتی اگر آزاد هم بشوند اعدامی بالقوه به شمار می روند.

جعفر کاظمی پس از آزادی از زندان زندگی جدیدی را آغاز کرد و حتی توانست در دانشگاه امیر کبیر شغلی گرفته و مشغول به کار گردد. با این حال گذر زمان نشان داد که کسی که از یک بار اشتباه خود درس نگیرد هیچ چیز بجز مرگ او را از تکرار اشتباهش باز نمی دارد.

جعفر کاظمی با اینکه یکبار از مرگ گریخته بود اما آگاه نشده بود و همچنان گمان می کرد سازمانی که در دهه ی شصت او و هزاران دوست بی گناه او را طعمه ی مرگ ساخته است می تواند نجات بخش باشد. غافل از اینکه این سازمان در این زمان دیگر قادر به نجات دادن خود نیز نمی باشد.

جعفر کاظمی با فراموش کردن تجربه ی مرگبار خود و دوستانش، در سالهای دهه ی هشتاد شاهد پیوستن فرزندش به سازمان مجاهدین شد. حتی او پا را از این هم فراتر گذارده و در سال هشتاد و هشت طی سفری به عراق به دیدن فرزندش در قرارگاه نظامی سازمان مجاهدین رفت و گمان کرد اطلاعات ایران آنقدر کارهای مهم دارد که او را در این سفر رصد نکند. اما گمانش غلط بود و همین سفر نقطه ی آغاز سفر پایان زندگی او شد.

جعفر کاظمی پس از بازگشت از عراق در بهار سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت به همراه سایر مردم در تب و تاب دعوی انتخابات گرفتار شده و گول آنرا خورد. سپس بعد از آنکه یکی از طرفین بازی از دیگری رو دست خورد و مردم ساده را برای پس گرفتن سهم خود به خیابانها کشید، جعفر کاظمی هم به همراه مردم خوش باور کشور به خیابانها رفت و همراه مردم شعار داد و البته ساده دلانه برای سران سازمان مجاهدین هم در تهران هورا و فریاد کشید. و باز البته در تمام مدت انجام این تحرکات زیر رصد نیروهای اطلاعات حکومت قرار داشت و با هر قدمی که بر می داشت خود را به مرگ نزدیک تر می کرد.

در نهایت در روز بیست و هفتم شهریور ماه جعفر کاظمی در یک تظاهرات خیابانی دستگیر و حرکتش به سوی مرگ سرعت و شدت گرفت. وی در دادگاه به جرم سفر به عراق و دیدار از مقر مجاهدین به اعدام محکوم گردید. در واقع بیست سال بعد از بار نخست که او از یک قدمی مرگ گریخته بود حکم مرگش که به مدت بیست و یکسال به صورت معلق در هوا همه جا با او می چرخید، دوباره جان گرفته و بر سرش فرود آمد.

حکم اعدام جعفر کاظمی پس از کش و قوسی نسبتاً طولانی در چهارم بهمن ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و نه به اجرا در آمد. نکته ی جالب و عبرت انگیز تاریخی در زندگی جعفر کاظمی آن بود که وی در سال هزار و سیصد و شصت و هفت در دوره ی نقش آفرینی سه تن از بازیگران نمایش انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت در رأس هرم قدرت ؛ تا یک قدمی مرگ رفت و

برگشت. و سپس در سال هشتاد و هشت به هواداری از دو تن از همان سه تن به خیابان رفت و جانش را بر سر این کار گذاشت.

به دلیل نامعلومی کشتن جعفر کاظمی آنقدر برای تصمیم گیرندگان تسکین دهنده و مهم بود که حتی خبر و زمان اعدام او را به وکیلش نیز اعلام نکردند چه رسد به خانواده اش که به روال همیشه روزی که برای ملاقات به زندان رفته بودند در داخل کابین ملاقات از سایر زندانیان شنیدند که جعفر کاظمی اعدام شده است. این رفتاری است که حتی محمدرضا پهلوی و ساواک هم با مخالفان خود نکرد.

- حاج آقای ، محمد علی

محمد علی حاج آقای یکی دیگر از هموطنان ساده دلی بود که تمام زندگی خویش را بر سر امیال دیگران تباه کرد و در نهایت نیز جان خود را در همان راه باخت.



محمد علی حاج آقای شصت و دو ساله ساعت ساز، هوادار و عضو سابق مجاهدین خلق در حالیکه بیست سال پیش از یک قدمی مرگ گریخته و پنج سال از عمرش را در زندان هدر داده بود، بعد از مدتها زندگی بی دردسر، دوباره راه اشتباه را پیمود و طی سفری به عراق روی اسب بازنده شرط بندی کرد در حالیکه نتیجه ی این قمار از قبل معلوم بود.

محمد علی حاج آقای فروردین ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت را در عراق گذراند و به انحای مختلف (شفاهی و مکتوب) جوگیر شدن خود را نشان داد و سپس تحت تأثیر شرایط بد مجاهدین در عراق، به ایران برگشت.

وی در اعتراضات خیابانی سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت حضور داشت و در بیست و هشتم شهریور ماه آنسال در یکی از همین تجمعات خیابانی دستگیر شد.

حاج آقای در دادگاه به جرم سفر به عراق و دیدار از پایگاه مجاهدین خلق و نیز فعالیت خیابانی علیه حکومت، به اعدام محکوم گردید و این حکم پس از کس و قوسی نسبتاً طولانی در چهارم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه ، به اجرا در آمد تا وی جان خود را بر سر ناآگاهی ، و البته هواداری از کسانی که طبل رسوائیشان مدتهاست که زده شده از دست بدهد.



به نظر می رسد حکم مرگ محمد علی حاج آقای تنها به دلیل حمایت و وابستگی فکری او به سازمان مجاهدین خلق صادر شد. چرا که سایر جرایم وی هیچ یک به تنهایی موجب صدور حکم اعدام برای سایر افرادی که با همان جرایم محاکمه گردیدند نشد. در این صورت باید گفت که دادگاه ، محمد

علی حاج آقائی شصت و دو ساله را تنها به جرم هواداری و وابستگی فکری به یک گروه مخالف و حتی برانداز مستوجب مرگ دانسته است که در هیچ قانون و منطقی پذیرفتنی نمی باشد .

- ارکان، آرش

آرش ارکان جوان بیست و شش ساله فوق لیسانس مدیریت صنعتی به جرم کمک به یک نوجوان تحت تعقیب مأموران انتظامی، پس از ضرب و شتم شدید و زیاد، دستگیر و مدت سه ماه در بی خبری مطلق بازداشت بود. بعد از سه ماه نیز آرش به مدت نه ماه دیگر در بازداشت موقت بود تا اینکه بالاخره حکم زندان او تازه صادر شد.



آرش ارکان در روز سیزدهم آبان ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت بازداشت شد و یکسال بعد در نهم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه به دلیل بیماری کلیوی در بیمارستان بقیه الله تهران جان باخت.

آرش ارکان در مدت پانزده ماه بازداشت، تنها به مدت چند روز به مرخصی کوتاه آمد و حتی زمانی که وضعیت جسمی او بحرانی شد، در زندان بود.

پس از مرگ آرش، پدر او گفت که مرگ فرزندش به خاطر «بی توجهی مسئولان زندان» بوده است.

- ژاله ، صانع

صانع ژاله اهل پاوه دانشجوی بیست و شش ساله ی رشته ی هنرهای نمایشی دانشگاه تهران بود که در روز بیست و پنج بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه با گلوله ی مستقیم کشته شد.



صانع ژاله از طرفداران جریان مخالف دولت و حکومت بود که در انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ، هم در شکل عضویت و فعالیت در ستادهای انتخاباتی و هم در اعتراضات مدنی پس از انتخابات شرکت کرد.

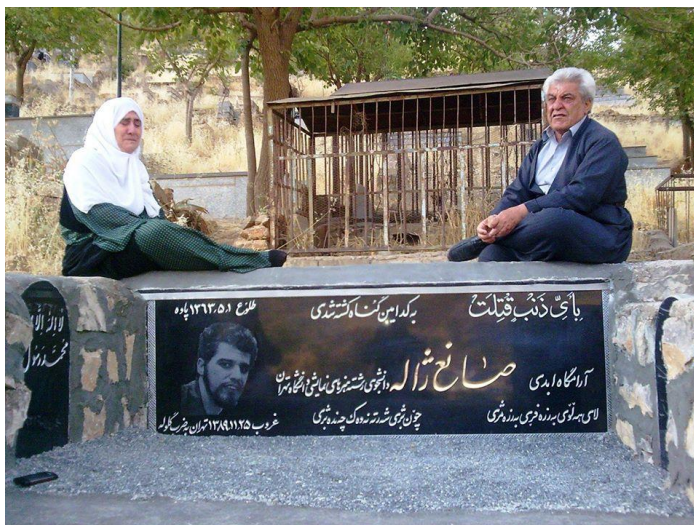
وی یکی از هزاران مردم معترضی بود که به دعوت دو تن از افراد درگیر در انتخابات هشتاد و هشت، در روز بیست و پنج بهمن ماه هشتاد و نه در تهران به خیابان آمد.

صانع ژاله یکی از دو کشته ی شهرت‌آورد در اعتراضات روز بیست و پنج بهمن ماه است.

پس از انتشار خبر کشته شدن صانع، جریان دولتی و بویژه بازوی رسانه ای آن اقدام به چسباندن او به تفکرات جناحی خود کردند. آنان به استناد کارت بسیجی که به گفته ی خانواده ی ژاله پس از کشته شدن صانع و با وساطت یکی از نزدیکان او که در نهادهای امنیتی عضویت داشت تهیه شده بود؛ مدعی شدند که صانع دانشجوی بسیجی طرفدار حکومت بوده است. حتی این ابتذال تا به آنجا پیش رفت که حسین شریعتمداری یکی از سران بازوی رسانه ای دولت و حکومت، صانع ژاله را یک نیروی نفوذی در میان مخالفان حکومت خواند و شأن دانشجوی کشته شده را تا حد یک خبرچین امنیتی پائین آورد.



با پیگیری و عقب ننشستن خانواده ی ژاله ، در نهایت و علیرغم تلاشهای همه جانبه ی جناح حکومت و دولت، دیگر کسی باور نکرد که صانع ژاله یک بسیجی وابسته به حکومت بوده و توسط مخالفان حکومت کشته شده است.



- مختاری، محمد

محمد مختاری دانشجوی بیست و دو ساله ی مهندسی دانشگاه شاهرود در روز بیست و پنجم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه به وسیله ی گلوله ای که پیشانی او را نشانه رفته بود کشته شد.



محمد مختاری یکی از جوانانی بود که تحت تأثیر تبلیغات شدید حکومت، بازی انتخاباتی سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت را باور کرده و از روز اول خیلی جدی وارد ماجرای حمایت از یکی از طرفهای این بازی شد. و پس از پایان مشکوک خیمه شب بازی انتخابات، همچون بسیاری از همفکرانش برای اعتراض به تقلب صورت گرفته و احیای رأی خود به خیابان رفت و فریاد اعتراض سر داد.

یکسال و نیم پس از پایان مشکوک انتخابات، در روز بیست و پنجم بهمن ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه، محمد مختاری به همراه هزاران معترض دیگر در پاسخ به دعوت یکی از طرفهای دعوا به خیابانهای تهران رفت تا اعتراض مکرر خود را تکرار کند. اما در روز روشن و در میان جمعیت پیشانی اش هدف گلوله ی مأموران حکومت قرار گرفت.

بدن تیر خورده و نیمه جان محمد مختاری در اقدامی مشکوک توسط وانتهی از خیابان جمع و به بیمارستانی در نزدیکی محل گلوله خوردن منتقل شد. اما نه این انتقال مشکوک و نه نوع خدمات رسانی در بیمارستان هیچیک نشانی از کمک کردن به یک مجروح تیر خورده نداشت. در نتیجه قبل از هرگونه اقدام پزشکی مفید و مؤثر، محمد مختاری در بیمارستان جان باخت.

آنچه باعث شهرت محمد مختاری و نیز مانع از مصادره ی او توسط حکومت و دولت گردید فعالیت وی در دنیای مجازی و فیسبوک بود. امری که راه را بر هرگونه اقدام شبیه آنچه از سوی حکومت و دولت درباره ی صانع ژاله انجام شده بود، بست. همچنین برادر محمد نیز در فضای مجازی فعالیت زیادی را در راستای زنده نگه داشتن نام برادرش و جلوگیری از فراموش شدن خون او صورت داد.

محمد مختاری تحت تدابیر امنیتی و با حضور مأموران اطلاعات بدون دخالت خانواده اش شستشو و آماده ی تدفین گردیده و به همان شکل امنیتی در قطعه ی دوپست و چهل و نه بهشت زهرا در قبری دو نفره که قبلاً در قسمت زیرین آن دوست صمیمی او دفن گردیده بود به خاک سپرده شد.



- نور محمدی، حامد

حامد نور محمدی دانشجوی خرم آبادی دانشگاه شیراز، در ماجرای اعتراضات خیابانی مردم نسبت به کشته شدن محمد مختاری و صانع ژاله، در روز اول اسفند ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و نه در شیراز به طرز مشکوکی کشته شد.



به دنبال کشته شدن دو دانشجو در گردهمایی مردم تهران در روز بیست و پنجم بهمن ماه، اعتراضات خیابانی در شهرهای مختلف به صورت پراکنده برگزار شد. در روز اول اسفند ماه خیابانهای محدوده ی دانشگاه شیراز با حضور مردم و دانشجویان معترض دچار ازدحام زیادی بود و درگیری میان معترضان و نیروهای رسمی و غیر رسمی وابسته به دولت و حکومت جریان داشت.

در چنین وضعیتی حامد نورمحمدی در شرایطی مبهم و البته مشکوک، از روی پل روگذر حد فاصل میدان نمازی و میدان علم شیراز به خیابانی که در بستر رودخانه ی خشک شهر شیراز کشیده شده است پرتاب شده و پس از برخورد با خودروهای عبوری کشته شد.



موضوع کشته شدن حامد نور محمدی و شکل آن از همان ابتدا به موضوع تناقض گوئی حکومت و دولت تبدیل شد. رسانه ها و طرفداران دولت ابتدا سعی کردند کشته شدن حامد را یک تصادف عادی خیابانی تلقی کنند. بعد با تلاش برای وصل کردن حامد نور محمدی به بسیج، کوشیدند قتل او را به پای مخالفان حکومت و دولت بگذارند. آنان در این راه حتی پدر حامد را نیز وارد ماجرا کرده و از او مصاحبه ای منتشر کردند مبنی بر اینکه حامد بسیجی طرفدار دولت بوده و خانواده اش به هیچ وجه کشته شدن او را کار وابستگان دولت و حکومت نمی دانند.

همه ی این تلاشها در حالی بود که حراست دانشگاه و نیز نیروهای اطلاعات به شدت دانشجویان و بویژه اطرافیان حامد نور محمدی(اعم از همرشته ها و هم خوابگاهیها) را برای مسکوت نگه داشتن اخبار مربوط به او تحت فشار قرار دادند. تا آنجا که حتی مراسم بزرگداشت حامد در مجتمع دانشگاه با تهدید و فشار و برخورد فیزیکی حراست دانشگاه لغو گردید.

بهنود رمضانی جوان نوزده ساله ی دانشجویی بود که در شب چهارشنبه سوری سال هزار و سیصد و هشتاد و نه بر اثر ضربات باتوم مأموران نیروی انتظامی کشته شد.

حکومت اسلامی ایران از سالیان آغاز حیات خود با برپائی مراسم چهارشنبه سوری به عنوان یکی از نمادهای سنتی ایرانی مشکل داشت. و هرگونه تلاشی را برای کم اثر و حتی بی اثر کردن این سنت و سایر سنن و مراسم ایرانی به کار می بست تا شاید بتواند آنها را که به گمان خود رقیب سنن و شعائر دین اسلام می دانست در برابر این رقیب خود خوانده تضعیف کند.

از همان سالهای آغازین حیات حکومت اسلامی، هر ساله برپائی مراسم چهارشنبه سوری به نوعی عرصه ی تقابل میان جوانان علاقمند به سنن ایرانی و حکومت وابسته به سنن اسلامی تبدیل می شد که البته در این تقابل نابرابر همیشه مردم و بویژه جوانان بازنده ی نهایی بودند.

پس از وقایع ناروای سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت نیز که مردم از هر فرصتی برای نشان دادن اعتراض خود نسبت به مصادره ی دموکراسی نیمبند حکومت دینی از سوی جناحی خاص از همان حکومت، استفاده می کردند؛ مراسم چهارشنبه سوری فرصتی خاص شد تا مردم و بویژه جوانان با کوتاه نیامدن در برابر فشارهای حکومتی مبنی بر حذف یا کمرنگ کردن آتش بازی و سایر رسوم این روز، کمی از بار ناراحتی درونی خود بخاطر اجحاف آشکار در انتخابات هشتاد و هشت بکاهند.

با چنین پیش زمینه ای و پس از فشارهای مضاعف و ترور خیابانی واضی که حکومت در بیست و پنجم بهمن ماه انجام داد، چهارشنبه سوری سال هزار و سیصد و هشتاد و نه فرصتی دوباره برای معترضان و میدانی تازه برای رویارویی حکومت با مردم معترض ایجاد کرد.

در چنین فضائی و با چنین زمینه ای بود که در شامگاه سه شنبه بیست و چهارم اسفند ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه هنگامی که مردم و بویژه جوانان نارمک مانند سایر هموطنان در حال برگزاری آتش بازی و سایر مراسم چهارشنبه سوری بودند مورد هجوم مأموران نیروی انتظامی قرار گرفتند. مأمورانی که باورشان شده بود برای انجام وظیفه حتی موظفند بدون دلیل و تنها به دستور مافوق خود مردم را به جرم برپایی رسوم و سنتهایشان مورد ضرب و شتم قرار دهند.

در این شب بهنود رمضانی دانشجویی سال اول مهندسی مکانیک دانشگاه نوشیروانی بابل هنگام بازگشت به خانه مورد هجوم مأموران نیروی انتظامی قرار گرفته و زیر ضربات شدید و بی امان باتوم آنان گرفتار شد. و این ضربات و کتکها آنقدر ادامه یافت که بهنود رمضانی بی هوش و بی جان به بیمارستان الغدیر منتقل شد و در همان بیمارستان نیز جان باخت. جسد بهنود روز بعد به سردخانه ی کهریزک منتقل و دو روز بعد به خانواده اش تحویل داده شد.

در گزارش پزشکی قانونی به اصابت ضربه با جسم سخت به سر بهنود رمضانی اشاره شده است. و این علیرغم ادعایست که می گوید بهنود رمضانی بر اثر انفجار مواد محترقه درگذشته است.



بهنود رضانی به دست مأمورانی کشته شد که وظیفه شان تأمین امنیت جانی شهروندانی همچون اوست. با این حال نیروی انتظامی نه آن زمان و نه هیچ وقت زیر بار این خون به ناحق ریخته شده نرفت.

نکته ی غم انگیز ماجرای بهنود رضانی آنجا بود که حتی برخی رسانه های به اصطلاح منتقد دولت نیز زیر بار کشته شدن او به دست نیروی انتظامی نرفته و در خبرهای خود مرگ بهنود رضانی را ناشی از انفجار مواد آتش بازی چهارشنبه سوری اعلام کردند.*

بهنود رضانی در روز بیست و هفتم اسفند ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه در روستای قراخیل از توابع قائمشهر مازندران به خاک سپرده شد.

* <http://aftabnews.ir/vdcawen6i49nu61.k5k4.html>

ب – کشته های سال هزار و سیصد و نود

- باقریان نژاد فرد، فاطمه

فاطمه باقریان نژاد فرد دانشجوی بیست و هشت ساله ی دانشگاه علم و صنعت تهران، دو سال پس از وقایع انتخاباتی سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، به طرزی مشکوک به قتل رسید.



فاطمه باقریان نژاد فرزند یکی از نمایندگان اصلاح طلب استان فارس در دوره های سوم و ششم مجلس بود. و بر اساس همین خاستگاه خانوادگی به جریانات اصلاح طلب نزدیکی فکری داشت. از اینرو در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت به اردوگاه میر حسین موسوی پیوسته و مانند بسیاری از جوانان ساده دل همفکر خود هر چه توانست برای پیروزی موسوی تلاش و فعالیت کرد.

پس از پایان انتخابات و آغاز دعوای خیابانی نیز فاطمه مانند سایر همفکرانش در فعالیتهای اعتراضی مردم مخالف دولت و حکومت، طی سالهای هشتاد و هشت و هشتاد و نه شرکت داشت.



در نهایت در روز ششم مرداد ماه سال هزار و سیصد و نود یکروز که فاطمه به عنوان هواخوری از خانه بیرون رفت دیگر هیچگاه به خانه برنگشت.

خانواده ی فاطمه در کنار جستجوی وی به مراجع ذیربط اطلاع رسانی کردند به این امید که دختر جوانشان با کمک نیروهای انتظامی پیدا بشود. اما بیست و چهار ساعت بعد از خروج فاطمه از خانه، جسد وی در کوههای بی بی شهربانو در شرق تهران پیدا شد.

درباره ی علت مرگ فاطمه از همان ابتدای ماجرا حرفهای مختلفی زده شد. از حرفهای ناشایست و نیشدار رسانه های طرفدار حکومت و دولت مبنی بر اینکه فاطمه درگیر یک ماجرای عشقی بوده و بر سر آن هم جان خود را از دست داده. تا " فرار از خانه" خواندن خروج او از منزل. همچنین تلاش

شد که مرگ او خودکشی، آنهم با استفاده از قرص برنج اعلام گردد. ولی آنچه باور پذیری این حرفها را سخت می کرد یکی پیشینه ی فعالیتهای چند ساله ی فاطمه بود و دیگر سیاسی بودن پدرش. بویژه آنکه پدر فاطمه بارها به صراحت اعلام کرد که در ماجرای قتل مشکوک دخترش نیروهای امنیتی را دخیل می داند.

- صبوری، علیرضا

علیرضا صبوری میاندھی جوان بیست و یک ساله ی تهرانی در روز بیست و پنجم خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت در کنار هزاران جوان دیگر در راهپیمائی آرام تهران شرکت کرد. وی پس از راهپیمائی در برابر پایگاه بسیج میدان آزادی از ناحیه ی پیشانی هدف گلوله قرار گرفت.



پس از گلوله خوردن علیرضا در برابر پایگاه بسیج خیابان محمد علی جناح (که قبلاً گفته شد تیراندازان آنجا با هدفگیری به سر و بالا تنه ی مردم شلیک می کردند) مردم او را به بیمارستان رساندند و پزشکان بخشی از گلوله را از سرش خارج کردند. اما علیرضا همان شب به کما رفت و تا یکماه در میان بی خبری مطلق خانواده اش در کما بود تا اینکه بعد از یکماه در حالی که نیمی از بدنش فلج شده بود از کما بیرون آمد.

علیرضا پس از به هوش آمدن خانواده ی خود را تلفنی در جریان وضعیت خویش قرار داد و با کمک خانواده اش و پرسنل بیمارستان به عنوان بیمار تصادفی بیمارستان را ترک کرد.



طی ماههای بعد یکبار دیگر علیرضا تحت عمل جراحی قرار گرفته و بخشهای دیگری از گلوله از سرش خارج شد اما بخاطر خطرات موجود خارج کردن همه ی گلوله امکان نداشت.

در نهایت به توصیه ی اطرافیان، به منظور تأمین امنیت جانی و نیز به امید درمان با کمک مجامع بین المللی، علیرضا به ترکیه رفته و درخواست پناهندگی کرد. او پس از هفت ماه توانست از طریق

سازمان ملل مجوز اقامت در آمریکا را دریافت کند. در حالیکه به دلیل وضعیت خاص سلامتی اش و نیز بخاطر داشتن خویشاوندانی در آلمان شخصاً متقاضی رفتن به آن کشور بود. به هر حال با این تصمیم گیری هوشمندانه ی سازمان ملل ، علیرضا در تنهائی محض به بوستون آمریکا فرستاده شد.

در بوستون علیرضا هشت ماه تحت عنوان ادامه ی درمان، با وضعیت نابسامان جسمی و روحی(ناشی از تنهائی) سر کرد اما در نهایت در بیست و ششم آبان ماه هزار و سیصد و نود به علت خونریزی مغزی درگذشت و جسدش پس از دو ماه به در خواست خانواده اش به آلمان منتقل و در برلین دفن گردید.

علیرضا در حالی توسط نیروهای ایرانی به قتل رسید که برادر بزرگترش چند سال پیشتر در کنار همین نیروها از سربازان عراقی گلوله خورده و جان باخته بود.

ج: ماجرای مغفول مانده ی حمله به کوی دانشگاه تهران

(با یادی از سعید زینالی دانشجوی گمشده در ماجرای دانشگاه تهران در سال هفتاد و هشت)

به دنبال تجربه ی سخت و سنگینی که جمهوری اسلامی در سال هزار و سیصد و هفتاد و هشت در برابر دانشجویان از سر گذراند؛ برخورد قهری و در عین حال زود هنگام با دانشجویان کوی دانشگاه تهران به عنوان مرکز و نماد دانشجویان ایرانی در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت، نه عجیب بود و نه دور از انتظار.

وقتی که در سال هفتاد و هشت دانشجویان دانشگاههای تهران توانستند برای یک هفته نه تنها تهران بلکه سراسر کشور را تحت تأثیر اعتراضات سیاسی خود قرار دهند؛ حکومت دریافت که در برخورد با این حریف بایستی به طور ویژه اقدام کند. و از همینرو بود که وقتی در سال هشتاد و هشت حکومت تصمیم به سرکوب اعتراضات گرفت به درستی دریافت که بیش و پیش از همه باید دانشجویان را مورد هجوم قرار بدهد تا هم از انسجام و تمرکز آنان جلوگیری کرده و هم نسبت به هرگونه برنامه ریزی یا هماهنگی این جناح خاص پیشدستی کرده باشد.

شاید در نتیجه ی چنین برآوردی بود که دو روز پس از پایان انتخابات و در زمانی که هنوز حتی سازماندهی و انسجام مشخصی میان عموم معترضان شکل نگرفته بود یک حمله و سرکوب پیش دستانه در دستور کار نیروی انتظامی و نیروهای وابسته به آنان قرار گرفت. برنامه ای که به طور مشخص دانشجویان را و به عنوان سمبل این نهاد؛ کوی دانشگاه تهران را هدف قرار داد.

از آخرین ساعات روز بیست و چهارم خرداد ماه به تدریج عده ای از نیروهای شبه نظامی وابسته به حکومت به محدوده ی کوی دانشگاه واقع در امیر آباد شمالی اعزام شدند. بخش مشخصی از این نیروها یگانهای اعزامی از شهری بودند که از نوجوانان و جوانان کم سن و سال بسیجی با لایه ی سنگینی از تعصب افراطی تشکیل می شد. کم کم با حضور نیروی انتظامی در محل، حضور نیروهای سرکوب شکلی رسمی تر به خود گرفت و سپس از نیمه شب بیست و پنجم خرداد ماه همه ی این نیروها تحت فرماندهی رسمی نیروی انتظامی ولی تحت فرماندهی عملی نیروهای شبه نظامی، وارد کوی دانشگاه شده و از همان ابتدای ورود به ضرب و شتم و نیز دستگیری دانشجویان پرداختند. این حرکت نیروهای مهاجم باعث شکل گیری مقداری درگیری از سوی دانشجویان تعدادی از واحدهای خوابگاه گردید. که خود این امر هم بهانه ای به دست مهاجمان داد تا با خشونت بیشتری به ضرب و شتم و دستگیری دانشجویان ادامه دهند.

به دلیل اینکه دانشجویان کوی دانشگاه برنامه ریزی مشخصی برای مقابله با مهاجمان نداشتند، این تهاجم به صورت یک جریان یکطرفه ی حمله و ضرب و شتم و دستگیری درآمد. و از آنجا که کشور در فضای بهت ناشی از تقلب سریع و وسیع و وقیحانه ی انتخاباتی به سر می برد؛ هیچکس نه انتظار اقدامی اینچنین و حمله ای جنبی از نوع یورش به کوی دانشگاه را داشت و نه چندان از چند و چون و جزئیات آن باخبر شد. نتیجه آن شد که ماجرای یورش به کوی دانشگاه تهران در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت نه از نظر گستره ی عملیاتی و نه از لحاظ گستره ی خبری به اندازه ی ماجرای مشابه ده سال پیشتر برد نکرد. این در حالی بود که هم به لحاظ نوع عملیات و هم از نظر میزان تلفات، یورش به کوی دانشگاه تهران در سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت گسترده تر از مورد مشابه دهسال پیشتر بود.

درباره ی میزان تلفات حمله به کوی دانشگاه در بیست و پنجم خرداد هشتاد و هشت خبرها و گزارشها از همان ابتدا تناقض زیادی داشت. که این هم البته به نوع و زمان اقدام و نیز سرعت عمل حکومت در اجرای این تهاجم برمی گشت. آمار کشته ها و دستگیریهای کوی دانشگاه در خرداد هشتاد و هشت هنوز

پس از گذشت چند سال در هاله ای از ابهام قرار دارد. ولی آنچه تقریباً مسجل است آنست که در این هجوم وحشیانه دستکم شش نفر به طور قطع (و تعداد بیشتری به احتمال زیاد) کشته شدند.

- مینا احترامی
- فاطمه براتی
- ایمان نمازی
- کسری شرفی
- کامبیز شعاعی
- امیر یوسف زاده

(از میان اسامی این فهرست نام فاطمه براتی برای مدتی خوراک یک دعوی سخیف رسانه ای براه افتاده از طرف رسانه های طرفدار حکومت شد. تا آنجا که حتی آنها خانم جوانی را به نام فاطمه براتی وارد این بازی کرده و از قول او گفتند که از نام و کارت تحصیلی او سوء استفاده شده و او نه تنها کشته نشده بلکه در ابتدای سال تحصیلی تغییر دانشگاه داده است!)

گذشته از این اسامی تعدادی نام دیگر هم بود که به مرور به عنوان کشته شده در ماجرای کوی دانشگاه تهران مطرح گردید. همچنین موضوع دفنهای شبانه ی تابستان سال هشتاد و هشت نیز فرض کشته شدن تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران را تقویت کرد. بویژه که شاهدان متعددی بعدها به تدریج اعلام کردند که در شب بیست و پنجم خرداد ماه تعداد زیادی از دانشجویان کوی دانشگاه تهران با خشونت تمام دستگیر شدند. و البته می دانیم که دستکم در یک مورد (امیر یوسف زاده) این دستگیری پس از دو هفته به مرگ دانشجوی دستگیر شده منتهی گردید.

د- کشته های احتمالی

کشته های احتمالی سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت

در گزارشها و فهرستهای موجود از کشته های سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت تعدادی اسم هست که نه می توان به طور قطع آنها را کشته ی اعتراضات خیابانی دانست و نه می توان صد در صد آنها را انکار یا تکذیب کرد. بخش مهمی از این نامها عمدتاً توسط سایت نوروز در خرداد و تیر سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت منتشر شد و سپس توسط افراد یا سایتهای دیگر تکرار گردید. اطلاعات سایت نوروز نیز خود بر دو بخش بود. بخش نخست اسامی که به طور پراکنده از گوشه و کنار شنیده و منتشر می شد. و بخش دوم اسامی که به استناد گزارش یک بازداشتی ناشناس آژاد شده از کهریزک مطرح شد (که البته خود آن گزارش نیز به طور صد درصد قابل اعتماد نبود).

به هر حال و از مجموع این گونه گزارشها، به تدریج طی چند ماه فهرستی با دهها نام تهیه شد. نامهایی که بخشی از آنها با مقداری اطلاعات جانبی همراه بود و بخشی نیز تنها شامل یک نام می شد.

بخش اول

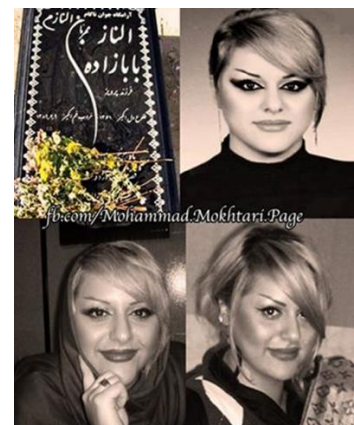
اسامی همراه اطلاعات جانبی :

- آرمان استخری پور: جوان هجده ساله ی اهل شیراز بود که در اعتراضات مردمی شهر شیراز بر اثر ضربه ی باتوم به کما رفت و در بیست و دوم تیرماه بر اثر خونریزی مغزی درگذشت.

- اسماعیل امینی: دانشجوی مشهدی سال سوم دانشکده ی فنی دانشگاه تهران که در حمله به کوی دانشگاه کشته شد.

- محسن ایمانی: دانشجویی که در حمله به کوی دانشگاه کشته و جسدش بدون اطلاع خانواده اش در بهشت زهرا دفن گردید.

- الناز بابازاده: دانشجوی تبریزی که در تابستان سال هزار و سیصد و هشتاد و نه به طرز مشکوکی به قتل رسید. دادگستری مرگ او را به سرقت خودرویش نسبت داد اما وکیل او در مصاحبه ای با برشمردن دلایلی چند، قتل را سیاسی و ناشی از مشارکت الناز بابازاده در ماجراهای سال هشتاد و هشت دانست.



- جعفر بروایه: عضو هیئت علمی دانشگاه چمران و به صورت همزمان، دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تهران بود. وی در روز هفتم تیر ماه در تجمع میدان بهارستان از ناحیه ی سر هدف گلوله قرار گرفت. وی توسط عده ای به بیمارستان منتقل شد در بیمارستان درگذشت. جسد جعفر بروایه توسط یکی از دوستانش به اهواز منتقل و تحویل خانواده اش گردید تا تحت تدابیر شدید امنیتی دفن گردد.

- حسین: صبح روز دهم تیر ماه در پارکینگ بیهقی تهران در استراحتگاه رانندگان جسد گلوله خورده اش پیدا شد.

- مهرداد حیدری: اطلاعات مربوط به این شخص از آژانس خبری کورش گرفته شده است. به نوشته ی این سایت خبری، مهرداد حیدری که مدتی در روزنامه خراسان ستون نویس بود پس از رفتن از این روزنامه در نشریه ی محلی موسوم به "نسیم" مطلب می نوشت. اما ظاهراً به دلیل مطالب انتقادی که نسبت به عملکرد اطلاعات نوشت به قتل رسید.



- خانم رحیمی: خانم دکتر رحیمی اهل گرگان پزشک بیمارستان رسول اکرم بود که توسط نیروهای امنیتی کشته شد.

- بابک سپهر: در روز سی ام خرداد بر اثر تیر اندازی کشته شد.

- تینا سودی: دانشجوی، در روز سی ام خرداد در میدان انقلاب در اثر اصابت گلوله کشته شد. (گزارش وی شباهت زیادی با گزارش مریم سودبر دارد و احتمال اینکه این دو نفر یکی باشند زیاد است).

- حسن شاپوری: دانشجوی بازداشتی که در کهریزک زیر کتک جان باخت.

- سامان صاحب جلال: دانشجوی رشته ی تاریخ دانشگاه تهران که در ماجرای حمله به کوی دانشگاه در ۲۴ خرداد کشته شد.

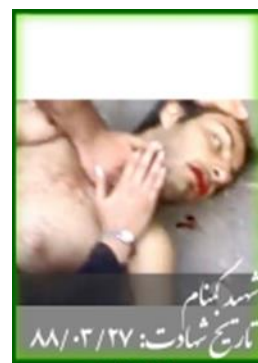
- آرش صلواتی: دانشجوی بیست و چهار ساله که در روز دوم تیر ماه در اعتراضات خیابانی شهر سنندج در نتیجه ی تیر اندازی سرباز نگهبان پادگان امام علی سنندج مجروح و پس از چند روز در بیمارستان جان باخت.

- هادی فلاح منش: جوان بیست و نه ساله که در روز بیست و چهارم خرداد ماه کشته و در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.

- مهدی فلاحی: دانشجوی اهل قاسم آباد مشهد که در روز سی ام خرداد در تهران کشته شد.

- خانم یا آقای کاظم زاده: در زمان نامشخص در مکان نامعلوم کشته شده و جسدش به حسین آباد دولا ب دردامغان منتقل و دفن گردید.

- مجتبی کاکاوند: در روز سی ام خرداد بر اثر اصابت گلوله در مکان نامشخص در شهر تهران کشته شد.
- پریسا کلی: بیست و پنج ساله، در روز سی ام خرداد ماه در جریان تظاهرات آرام مردم معترض در بلوار کشاورز، از ناحیه ی گلو تیر خورده و بر اثر همین جراحت نیز جان باخت. جسد پریسا سه روز بعد یعنی در دوم تیر ماه در قطعه ی دویست و پنجاه و نه بهشت زهرا دفن گردید .
- مریم (میترا) لطفی : دانشجوی دانشگاه آزاد بندر عباس که در زمان نامعلوم و در مکان نامعلوم به طرزی نامشخص مضروب شده و پس از چند روز که در حالت اغما بود، درگذشت.
- مریم مهر آئین: بیست و چهار ساله ، در روز سی ام خرداد در خیابان آزادی بر اثر اصابت گلوله کشته شد. روایت تأیید نشده ای هم هست که می گوید وی پس از مجروحیت به بیمارستان بقیة الله منتقل شده و در آنجا درگذشته است .
- میلاد: بازداشتی که زیر ضربات مشت و لگد دچار خونریزی مغزی شده و جسدش از بند منتقل گردیده است.
- میلاد یزدانپناه: در روز سی ام خرداد در اثر اصابت گلوله کشته شد.
- نادر ناصری اهل بابل در روز سی ام خرداد ماه در خیابان خوش بر اثر اصابت گلوله کشته شد. جسد وی به زادگاهش بابل منتقل و در آنجا دفن گردید.
- عکسی بدون اطلاعات و مشخصات



بخش دوم

اسامی فاقد اطلاعات جانبی:

- مراد آقاسی

- ندا اسدی

- طاهره افتخاری

- محمد الماسی
- محسن انتظامی
- مهدی بہارلو
- رسول حیدری
- محمد مهدی دہ بزرگی
- ہوشنگ رضائی
- مرتضیٰ سلحشور
- سینا
- علی شاہ نظر
- نیلوفر شہ شناس
- یوسف صالح
- محمود غلامی
- رضا فتاحی
- منصور قوجازادہ
- حسن کاظمینی
- محمد لطفی
- ہادی ملا رضی
- خدیجہ یدی گلو

فصل چہارم

الف: مستندات تقلب در انتخابات

بحث تقلب در انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ایران را از چند جنبه ی مشخص می توان پیگیری کرد که به طور مشخص در دو محور قابل ذکر می باشد.

- شواهد و مستندات بروز تقلب در انتخاباتی که قرار بود برگزار گردد. (مستندات پیش از انتخابات)
- شواهد و مستندات حین برگزاری انتخابات و روزهای پس از پایان رأی گیری

در بخش اول مستندات یا شواهد تقلب در انتخابات که مبتنی بر قراین و شواهد پیش از برگزاری انتخابات می باشد، علیرغم سانسور خیری و نیز پاکسازیهای گسترده ای که در ماهها و سالهای پس از انتخابات هشتاد و هشت صورت گرفت؛ مدارک و قراین متعدد و در خور اعتنایی وجود دارد که نشانگر وجود یک اراده ی جدی و قوی مبنی بر برنده ساختن یک طرف دعوی انتخابات می باشد. از میان این شواهد و قراین به چند مورد زیر می توان اشاره کرد.

- ۱- فاطمه رهبر نماینده ی مجلس، سه روز پیش از برگزاری انتخابات در یک مصاحبه ی مطبوعاتی نه تنها از پیروزی یک نامزد خاص سخن گفت بلکه حتی تعداد رأی او را نیز مشخص کرد.

نسخه آزمایی

زن آزمایی

صفحه اصلی | سیاسی | بین الملل | فرهنگی | اجتماعی | اقتصادی | ورزشی | عکس

شماره خبر: ۲۰۰۸۰ | تاریخ خبر: ۱۳۸۸/۰۳/۱۹ | ساعت خبر: ۱۹:۱۸

عناوین کل اخبار

- دهمین اثر ایران در فهرست میراث جهانی ثبت شد
- تولید نفت ایران به ۵/۳ میلیون بشکه افزایش...
- تونی بلر: سران اسرائیل کارشکنی می کنند
- تسهیلات جدید دولت برای ساماندهی خودروهای فرسوده
- تاخیر انداختن بارداری خطرات جدی بدنیا خواهد داشت
- اهل سرمایه گذاری خود را بیشتر می کنند
- اینترنت آمریکا در زمان بحران های امنیتی قطع می شود
- دیپلمات اروابایی: «گلغاد شالیت» به مصر منتقل می شود

در گفتگو با شبکه ایران

فاطمه رهبر: منتظر رای ۲۴ میلیونی احمدی نژاد هستیم

فاطمه رهبر انتخاب دکترا احمدی نژاد را به عنوان رئیس جمهور دولت دهم با اکثریت آرا پیش بینی کرد و گفت: با توجه به شور هیجانی که در شهرهای مختلف درخصوص انتخابات ایجاد شده بیش از ۳۵ میلیون از مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد که حدود ۷۰ درصد آرا متعلق به آقای احمدی نژاد خواهد بود.

فاطمه رهبر نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در گفتگو با "شبکه ایران" با پیش بینی حضور پرشور مردم در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری گفت: پیش بینی من این بوده و هست که انشاءالله در همان مرحله اول با حضور بسیار پرشور مردم در انتخابات اکثریت آرا به نفع آقای احمدی نژاد خواهد بود و مردم ایشان را به عنوان دهمین رئیس جمهور انتخاب می کنند.

- ۲- سرژ میشل روزنامه نگار سوئیسی در گزارش روز نوشتی که از ماجراهای سال هشتاد و هشت دارد در شرح ماجراهای شب مناظره ی کذائی رئیس جمهور وقت با یکی از رقبایش (که به گمان عده ای نقطه ی شروع بلواهای سال هشتاد و هشت به شمار می رود) می نویسد که عده ای از طرفداران رئیس جمهور در مقابل ورودی اصلی صدا و سیما عملاً جشن پیروزی در انتخابات

براه انداخته اند. ضمن اینکه به نوشته ی او این تنها بار و تنها موردی نیست که طرفداران این جریان سیاسی خود را از قیل پیروز کارزار انتخابات می دانند و اعلام می کنند. (کتاب " قدمت روی چشم" نوشته ی سرژ میشل)

۳- نامه سرگشاده ی تعدادی از کارکنان وزارت کشور که یک روز پیش از برگزاری انتخابات به طور گسترده ای منتشر گردید و در ده بند به بیان روشها و راهکارهای مختلف پیش بینی شده از سوی جریانی خاص برای تغییر نتایج واقعی انتخابات، پرداخت. (سایت خبری تحلیلی آفتاب ۱۳۸۸/۳/۱۸)

آفتاب: جمعی از کارکنان وزارت کشور با انتشارنامه ای سرگشاده نسبت به تغییر و دستکاری آرا مردم در ستاد انتخابات کشور هشدار دادند. در این نامه که رونوشت آن به ریاست مجلس خبرگان رهبری، ریاست مجلس شورای اسلامی، ریاست قوه قضائیه، ریاست کمیته صیانت از آرا مردم، مسنول بازرسی دفتر مقام معظم رهبری، ریاست سازمان بازرسی کل کشور و کاندیداهای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ارسال شده آمده است:

اینجانبان از کارکنان متعهد، متخصص و ایثارگر وزارت کشور، با سابقه کارشناسی و مدیریتی در برگزاری انتخابات متعدد، بعضاً از دوره های آیت الله خامنه ای، آیت الله هاشمی رفسنجانی و حجت الاسلام و المسلمین خاتمی اعلام می نمایم؛ از سلامت انتخابات کنونی به دلایلی که شرح خواهیم داد، احساس خطر می کنیم .

اهداف و برنامه ریزی در ستاد انتخابات کشور، به طور آشکار و متقنی به سمت صیانت و سلامت از آراء مردم در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ پیش نمی رود، این موضوع نیز در برگزاری انتخابات هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی در روز جمعه ۲۴ اسفند ۸۶ به نحوی شاهد آن بوده ایم، اما از بیم و هراس آینده شغلی خود دم فرو بستیم، ولیکن دچار عذاب وجدانی شده ایم که هنوز ادامه دارد، هم اکنون آن شرایط و فضای ناسالم به وضوح قابل درک، مشاهده و به مراتب بدتر از آن زمان است و این مشکل اساسی را تعدادی از کارشناسان اصیل و باوجدان وزارت کشور در ستاد انتخابات کشور و یا وزارتخانه فعال هستند، بدان اذعان دارند، اما متأسفانه با دلی پرخون جز اطلاع رسانی پر بیم و هراس، کاری از دستشان بر نمی آید. (هرچند که می دانیم پس از انتشار این مطلب آقایان به تکذیب آن خواهند پرداخت) در این جا فضایی امنیتی تیره، تاریک، غیر شفاف، و غیر کارشناسی که هرگز در طول تاریخ برگزاری انتخابات شاهد آن نبوده ایم، روح و روان ما را آزرده و خواب را بر ما حرام کرده است.

اینجانبان دوستداران نظام، انقلاب، رهبری و میهن عزیزمان، مصرانه اعلام می نمایم، قیل از آن که خدای ناخواسته حادثه ای فراگیر را در کشور شاهد باشیم و موقعیت نظام جمهوری اسلامی، وحدت مردم، انسجام و یکپارچگی کشور به خطر افتد که در آن صورت مهار آن مشکل، چه بسا غیر ممکن باشد، به نجات وضع موجود در ستاد انتخابات کشور بشتابند، امیدواریم که مسنولین امر با ابزار قانونی و پیگیری های لازم، آراء مردم که در حقیقت سرنوشت آینده کشور است، صیانت و پاسداری به عمل آورند، تا در پیشگاه خداوند متعال و مردم شریف ایران سربلند باشند و این نظام برای چهار سال آینده در عرصه های داخلی و خارجی سرفراز و سربلند باشد و از همین جا مصرانه و عاجزانه تاکید می کنیم: ناظرانی از کمیته صیانت از آراء مردم به اتفاق نمایندگانی از دفتر بازرسی بیت مقام معظم رهبری و سازمان بازرسی کل کشور را درون " اتاق تجمع آمار" در ستاد انتخابات کشور که اکنون به فرمان فردی غیر وزارت کشوری به نام «سید حسن میردامادی» است، بفرستید تا با حضور مستمر و آنی، نگهبان آراء مردم باشند " انشاءالله ما در حالی ایام شهادت فاطمه (س) را سپری می کنیم که در ابتدای ورود به بیستمین مراسم سالگرد ارتحال ملکوتی حضرت امام خمینی (ره)، شاهد حوادث خونباری در زاهدان هستیم. حوادثی که دل هر مسلمانی را به در آورد عملیات تروریستی، اما به اصطلاح استشهادهای برای از بین بردن مسلمانی دیگر، رویدادی که انجام آن در تاریخ این مرز و بوم بی سابقه بوده است. ضمن تسلیت به خانواده های داغدار آن حوادث شوم و سپاسگذاری از خداوند برای ختم به خیر عملیات بمب گذاری در هواپیمای مسافربری اهواز - تهران، مطالب زیر به استحضار هم میهنان عزیز و مسنولین گرامی رسانده می شود:

۱- این مطالب تنها بخشی آشکار از عملکرد مسنولان و مدیران رده بالای مجریان و هیئت نظارت بر انتخابات است که متعهدند در روز ۲۲ خرداد ۸۸ چهار انتخابات هم زمان شامل؛ دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و در برخی از استانها؛ انتخابات میان دوره ای مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی. میان دوره ای شوراهای اسلامی شهر و روستا را در عین صحت و سلامتی برگزار کنند.

۲- بعد از ریزش شدید آراء یکی از کاندیدها و نا امید یارانش و نیز کاهش درصد آرای مشارالیه در نظر سنجی های معتبر دولتی در اوایل اردیبهشت ماه سال جاری، یکی از آقایان اساتید حوزه و رئیس موسسه آموزشی در قم که اتفاقاً زمانی مباحث فلسفه سیاسی را در نماز جمعه تهران مطرح می کردند، در جلسه محرمانه ای با تفسیر به رای سوره بقره آیه ۲۴۹ خواهان تغییر آرا به نفع کاندیدای اقلیت می شود و می گوید: «اگر کسی رئیس جمهور شود و ارزش های اسلامی که اکنون در لبنان، فلسطین و ونزولا و دیگر نقاط جهان منتشر شده آسیب ببیند، رای دادن به او جایز نیست و حرام است؛ هم خودمان نباید رای بدهیم و هم باید مردم را هوشیار کنیم که رای ندهند، و لا غیر. بر شما مسنولین انتخابات، هر امری واجب است».

۳- ایشان ضمن گلایه شدید از برخی نامزدها ادامه داد: «کسانی که اصلاً صلاحیت اخلاقی و قانونی ندارد را بریزید دور» و تاکید می کند: «بالاترین وظیفه آن است که آنچه را درحال از دست دادن هستید برگردانید». همانطور که در مطالب بالا به نقل از یکی از مدعوین جلسه به دست آمد؛ حکم شرعی "تغییر آراء" در انتخابات صادر شده است. در این شرایط سرانجام انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ چه خواهد شد؟!

۴- اکنون طوفان انتخابات، با یاری میر حسین منزه، کربوبی غیرتمند و رضایی شجاع، از این استان به آن استان، از این شهر به آن شهر، از این روستا به آن روستا و از این ده به آن ده به سرعت برق و باد وزیدن گرفته است. این طوفان دشمن پلیدی ها، در حال از بیخ و بن کندن دروغگویی ها، نیرنگها و فریب دادنهایی است که چهار سال تمام بی وقفه و خستگی ناپذیر در جای جای این سرزمین پهناور زیبا، شخم زده و پاشیده شد، و با سفرهای پی در پی، دوباره و سه باره، آن پلیدی ها و امر به مشتبه شدن ها را بارور و آبیاری

کردند. الحق، ریشه کن کردن این زشتی‌ها در ایران و پاک کردن چهره کدر ایرانیان در جهان، چه کار سخت و بار امانتی طاقت فرسا است، پس اکنون باید برای یاری و حفاظت آراء در خطر مردم، خروشید و جوشید.

۵- بعد از این جلسه مهم بود که آقایان مسوول، جان تازه‌ای در کالبدشان دمیده شد و سرزنده، باتشاط و بدون دغدغه وجدانی به ترفندها و حیل‌های به اصطلاح شرعی برای "تغییر آراء" مردم شریف‌مان متوسل می‌شوند. ابتدا آن مسوول درس خوانده مکتب چرچیل دکتراى هوا و فضا، که دیگر خالی از عذاب وجدان شده، دست به‌کار شد و تعداد شعب اخذ آراء را که در روز ۲۴ فروردین ۸۸ اعلام کرده بود: "بیش از ۴۸ هزار عدد است" در روز ۲۳ اردیبهشت ماه به "۴۵ هزار و ۷۵۸ مورد" تقلیل داد، همچنین تعداد واجدان شرایط در انتخابات ریاست جمهوری را ۴۶ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام کرد. این آمار در حالی بیان شد که قبلاً جداول مرکز آمار ایران حدود ۵۱ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر را واجد شرایط رای دادن دانسته بود.

۶- همین آبروریزی باعث شد که آقای دکتر محمد مدد، رییس مرکز آمار ایران تا مرز بازنشستگی پیش رود، مدیری که می‌توانست نام نیکی در تاریخ سیاسی کشور با پافشاری بر حق ۵ میلیون رای دهنده از خود برجای گذارد، چنین نکرد و بلافاصله در جریان جلسه شرعی انتخابات قرار گرفت، سپس تهدید و توجیه شد، بنابراین مسئولیت شرعی بیان آمار واقعی از او ساقط و سرانجام در ۵ اردیبهشت ماه ۸۸ در همایش استانداران سراسر کشور که در وزارت کشور برگزار شد، گفت: «آمار تعداد افراد واجد شرایط رای دادن در انتخابات ریاست جمهوری ۴۶ میلیون ۲۰۰ هزار نفر است» و این جمله هم چون درفش بود که این مسوول بی مسوول، بر روح و روان آزاد مردان ایرانی فرو کرد. آقای مدد برای حفظ چند صباح پست خود، چه ساده لوحانه ترفند و حیل تیم حرفه‌ای "تغییر آراء" را با این جمله خود رسوا کرد: «این آمار ۴۶ میلیون و ۲۰۰ هزار نفری پس از جلسات مشترک مرکز آمار ایران، سازمان ثبت احوال و وزارت کشور مشخص شد». پس از این جلسه توجیهی، فال ۵ میلیون رای دهنده ایرانی را چنین عمروعاصانه از صفحه سیاسی کشور کردند، سپس تشکیل کمیته صیانت از آراء مردم که از سوی یاران و معتمدان نزدیک حضرت امام (ره) و دلسوزان و معتقدان به نظام مقدس جمهوری اسلامی پیشنهاد شده بود را دارای وجهه قانونی ندانستند، فقط در خصوص حضور نمایندگان کاندیداها یا احزاب در شعب آراء، رییس ستاد انتخابات با منت و تهدید گفت: «این موضوع پیش بینی نشده، اما این افراد فقط ناظرند و حق هیچگونه دخالت جز گزارش دادن به هیئت نظارت یا اجرایی ندارند وگرنه از پای صندوق‌های رای بیرون رانده می‌شوند». ۷- ترفند دیگری برای تغییر آراء مردم بنا به متن یکی از صورتجلسات ستاد انتخابات کشور، در این دوره از انتخابات، برای هر صندوق آراء دوعدد مهر تعریف شده است، به علاوه ده درصد اضافه کلان شهرها و صندوق‌های سیار که این موضوع البته امری شبهه انگیز است.

۸- یعنی اگر تعداد شعب اخذ رای برای کل کشور ۴۵ هزار و ۷۵۸ شعبه (به گفته رییس ستاد انتخابات) و تعداد مهر آماده برای هر صندوق دو عدد باشد، سر جمع کل مهرها ۹۱ هزار و ۵۱۶ می‌شود، حال اگر ۱۰ درصد دیگر را که برای کلان شهرهای آماده، شده در نظر بگیریم یکصد هزار و ۶۶۷ عدد می‌شود، که مهیا کردن این تعداد مهر انتخاباتی امری بی سابقه است. مطلعان انتخابات نیک می‌دانند که قبلاً برای هر صندوق رای، تنها یک مهر که آن هم، حکم کیمیا را داشت، موجود بود، اما اکنون چنین نیست. ۹- چاپ ۱۲ میلیون تعرفه اضافی قابل تامل است. بنا به رویت صورتجلسه‌ای دیگر، اکنون بیش از ۵۸ میلیون تعرفه برای ۴۶ میلیون و ۲۰۰ هزار واجد شرایط چاپ رسیده است، در حالی که رییس ستاد انتخابات کشور در گفت و گو با رسانه‌های جمعی در تاریخ ۶ خرداد ۸۸ اعلام کرد: «حدود ۵۷ میلیون برگ رای برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری چاپ شده است»، براین اساس، اگر اسناد موجود را ملاک قرار دهیم، در این بخش از نامبرده (مجری و امانتدار انتخابات) برای بیش از یک میلیون تعرفه دورغ گفته شده است. بدین ترتیب برای معادل ۳۸,۵ درصد از کل واجدین شرایط تعرفه اضافی چاپ شده است. ۱۰- فرمول "تغییر آراء" آقایان از فرمول مشارکت حداقلی مردم تبعیت می‌کند، اما اگر سطح مشارکت مردم افزایش یابد ان شاءالله چنین است و یا شاهد حضور نمایندگان کاندیداها یا دستگاه‌های نظارتی هم چون سازمان بازرسی کل کشور در ستاد انتخابات کشور خصوصاً "اتاق تجمع آمار" باشیم، نقشه آنان کارساز نخواهد شد.

دلیل کمتر اعلام کردن شمار واجدین شرایط، پیش بینی پرشور نشدن انتخابات و به طبع شرکت کم مردم در انتخابات بود تا با وارد کردن آراء غیر مردمی، هم میزان مشارکت را بالا برده باشند و هم موقعیت حاکمان فعلی را تثبیت نمایند، در حالی که الحمدالله فضای انتخابات کنونی، حضور پر شور و گسترده مردم را نشان می‌دهد و این نیز از وعده‌های خداوند قادر است که میفرمایند "و مکروا و مکروا و الله خیر الماکرین".

بخش دوم مستندات انجام تقلب در انتخابات سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت ناظر بر مستنداتی است که در شب انتخابات و در روزهای پس از آن رسانه ای شد. این دسته از مستندات بیشتر ناظر بر شواهد و قراینی است که در خلال انتشار خبرهای مربوط به آمار و نتایج شمار آرا، در رسانه ها منعکس و بعداً با دقت بیشتر در جزئیات آنها موارد و مستندات یا قراین مورد نظر از آنها قابل استنباط بود.

۱- تله رسانه ای که جناح حاکم برای یکی از رقبای انتخاباتی گذاشت و به کمک آن راه خود را برای شروع جنگ رسانه ای مبنی بر اعلام پیروزی خود در انتخابات هموار کرد. بر اساس این تله ی ساده ولی موفق، از جایی مشکوک به یکی از نامزدها اطمینان داده شد که او برنده ی نهائی انتخابات است و می تواند برای رو دست زدن به حریف و شاید پیشگیری از تقلب، آنرا زودتر از موعد قانونی رسانه ای کند. در نتیجه نامزد مزبور فریب خورد و زودتر از زمان رسمی اعلام پیروزی کرد و با اینکار خود نه تنها راه را برای بازی رسانه ای گسترده ی حریف باز کرد بلکه زمینه را برای برخورد به ظاهر قانونی با خویش نیز هموار کرد و بهانه به دست رقیب داد تا به بهانه ی نقض قانون و اعلام خبر پیش از موعد رسمی، با او برخورد ایجابی کرده و در عین حال خود را هم در آغاز جنگ رسانه ای محق جلوه بدهد.

۲- در خلال اعلام آمار و ارقام مربوط به تعداد آرای کسب شده از سوی هر یک از نامزدها، دستکم یکبار این اتفاق افتاد که تعداد رأیهای او در دو نوبت اعلام ارقام نه تنها سیر صعودی نداشت بلکه کمتر هم شده بود.



۳- نامه ی میر حسین موسوی به شورای نگهبان در روز پس از انتخابات (بیست و چهارم خرداد) حاوی دلایل و مستندات وی برای ادعای تقلب در رأی گیری بود.

متن کامل نامه میرحسین موسوی به شورای نگهبان

بسمه تعالی

شورای محترم نگهبان

سلام علیکم

پیرو ده‌ها مکاتبه ستاد انتخاباتی اینجانب با آن شورا دایر بر تخلفات صریح انتخاباتی عوامل اجرایی وزارت کشور و نیز یکی از نامزدها که قطعاً در نتیجه انتخابات ۲۲ خرداد ماه مؤثر بوده است و ذیلاً به مواردی از آنها اشاره می‌شود، عدم صحت انتخابات محرز است و رسیدگی و ابطال آن درخواست می‌گردد:

۱- در ایام تبلیغات خصوصاً در مناظره آقای احمدی‌نژاد، اتهامات بزرگی علیه بعضی از شخصیت‌های حقیقی از جمله آیت الله هاشمی رفسنجانی، ریاست محترم مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و نیز آقای ناطق‌نوری عضو محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس بازرسی ویژه مقام معظم رهبری، در رسانه ملی مطرح شد که بنا به اظهار صریح ریاست محترم قوه قضاییه و دادستان محترم کل کشور مصادیق روشن عمل مجرمانه بوده است. این اتهامات خوراک اصلی تبلیغات انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد علیه سایر نامزدها، خصوصاً اینجانب قرار گرفت.

۲- ایشان در مناظره‌های انتخاباتی اقدام به بیان مطالب خلاف امنیت ملی نمود که نتیجه آن زیر سؤال بردن بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی سلام الله علیه بود. به علاوه عمل ایشان در افشای بعضی از موضوعات مجرمانه و سری با تلفیق موارد نادرست، از جمله متهم کردن دولت جمهوری اسلامی و وزارت کشور به سازماندهی اوباش برای حمله به جوانان و مردم و بریدن کراوات‌ها و تراشیدن موی سر جوانان اتهاماتی واهی است که در هیچ مرجع قضایی مورد رسیدگی قرار نگرفته و بدیهی است که عملی مجرمانه محسوب می‌شود.

۳- کارشکنی‌های عدیده مسئولان وزارت کشور و بسیاری از فرمانداری‌ها، از جمله فرمانداری تهران در ارائه کارت‌های نمایندگان جناب حجت الاسلام والمسلمین کروبی و اینجانب منجر به عدم امکان حضور تعداد قابل توجهی از نمایندگان ما دو نفر در محل شعب اخذ رأی و محل‌های شمارش و تجمیع آرا گردید و نمایندگان نامزدها هیچگونه نظارتی بر انتخابات نداشته‌اند.

۴- برخلاف اعلام کتبی قبلی مبنی بر اینکه شمارش آرا و تجمیع آن دستی خواهد بود، ستاد انتخابات کشور در حالی که هنوز تعدادی از شعب در حال شمارش آرای مردم بودند اقدام به اعلام نتایج در حجم انبوه نمود. این در حالی بود که هنوز صورت جلسه‌های موسوم به فرم‌های ۲۲ و ۲۸ از هیات‌های اجرایی دریافت نشده و تنها ملاک ارائه آمار ارقام موجود در سیستم‌های رایانه‌ای بود که هیچگونه وجاهت قانونی ندارد و موجب التهاب اجتماعی و نگرانی در جامعه براساس آمارهای فاقد مبنای قانونی می‌شود.

۵- صدها شعبه اخذ رأی در مناطق مختلف کشور از جمله شیراز، تبریز، تهران و... در ساعات قبل و بعد از ظهر دچار کمبود تعرفه اخذ رأی شدند و این امر موجب توقف چند ساعته رأی گیری در آنها گردید. با توجه به اینکه تعداد تعرفه‌های چاپ شده با فرض بالاترین تعداد متصوره شرکت‌کنندگان به گونه‌ای بوده است که بیش از ۱۷ میلیون تعرفه اضافی می‌توانست در اختیار وزارت کشور باشد تعلل شدیدی که در جریان توزیع تعرفه‌های انتخاباتی به چشم می‌خورد کاملاً ابهام برانگیز بود و نشان می‌داد که این تعلل و نیز اعلام توقف زمان رأی‌گیری، در حالی که هنوز تعداد قابل توجهی از مردم خواستار شرکت در انتخابات بودند از سر نگرانی نسبت به افزایش تعداد آرای ماخوذه از مرز ۱۰۰ درصد افراد واجد شرایط بوده است. طبیعی است که چنین اموری شائبه وقوع اقدامات غیرقانونی گسترده و وجود تعداد بی‌شمار آرای تقلبی در صندوق‌ها را تحکیم می‌کند.

۶- علاوه بر موارد فوق تخلفات فراوان صورت گرفته در روز و زمان اخذ رأی طی بیش از ۸۰ مورد

نامه خطاب به آقای کدخدایی سخنگوی محترم شورای نگهبان توسط رابط اینجانب به آن شورا تقدیم شده است.

۷- آقای احمدی نژاد در وقت تبلیغات اضافی که سازمان صدا و سیما به صورت غیرقانونی به ایشان اهدا کرد وقوع اقدامات ضد امنیتی را پیش‌بینی کرد و به طور ضمنی موفقیت خود را مسلم دانست و رقبا را متهم به توطئه‌چینی نمود، که تمامی اینها حاکی از برنامه‌ریزی‌های پشت پرده برای دستکاری نتایج انتخابات است. به همین ترتیب تیتراژ خبر پیروزی آقای احمدی نژاد در سایت رجانیوز، فارس و ایرنا که چند ساعت قبل از پایان اخذ رأی رویداد و نیز تعیین تیتراژ روزنامه کیهان با همین عنوان طراحی قبلی اعلام چنین نتیجه‌ای را مشخص می‌سازد.

۸- نقص ماده ۴۰ قانون جرائم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و مداخله نظامیان و بسیج در انتخابات و شرکت در میتینگ‌های تبلیغاتی آقای احمدی‌نژاد و استفاده گسترده از امکانات دولتی و نقض ماده ۶۸ قانون انتخابات از جمله تورگردی وزرا در استان‌ها و شهرستان‌ها (تا جایی که پس از سخنرانی معاون اول ریاست جمهوری در گیلان به ستاد اینجانب حمله شد) و حضور آقای وزیر خارجه در شهرهای مختلف ایلام، کرمانشاه، سمنان، گیلان و... در جلسات تبلیغاتی و استفاده آقای احمدی‌نژاد از هواپیمای اختصاصی دولت برای حضور در میتینگ‌های تبریز و ارومیه و اصفهان و... نمونه‌های دیگری از تخلفات از فصول مختلف قانون مذکور به ویژه فصل هفتم آن بوده است.

نظر به موارد فوق انتظار دارم درخواست اینجانب در مورد ابطال انتخابات ۲۲ خرداد ماه مورد رسیدگی و اقدام قرار گیرد.
میرحسین موسوی

ب: دو گزارش رسمی از وقایع کهریزک

متن کامل گزارش سازمان قضائی نیروهای مسلح درباره وقایع کهریزک

به دنبال وقوع حوادث و ناآرامی‌های پس از انتخابات، از تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲۵ تا ۱۳۸۸/۴/۳ تعداد ۲۳ متهم و در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۹ تعداد ۱۴۵ متهم با دستور مقام قضایی به بازداشتگاه کهریزک اعزام شدند. در پی وصول گزارش‌هایی مبنی بر نقض حقوق شهروندی منجر به فوت سه نفر از متهمان بازداشتگاه مذکور، سید علی خامنه‌ای دستور تعطیلی بازداشتگاه کهریزک و برخورد دقیق و قانونی با عوامل تعرض به حقوق شهروندی را صادر و در این خصوص هیات ویژه دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تحقیقاتی را آغاز کرد. با پیشنهاد این هیات گزارش هیات نظارت و بازرسی حقوق شهروندی فوه قضائیه و دستور مقامات عالی قضایی، پرونده‌ای در دادرسی نظامی تهران تشکیل شد که آخرین نتایج رسیدگی به این پرونده پس از ۴ ماه تحقیقات مداوم و پیگیر، به شرح ذیل به اطلاع می‌رسد.

۱- پس از ارجاع پرونده به شعبه اول بازپرسی دادرسی نظامی تهران، با همکاری ضابطین قضایی بررسی‌های جامعی در این ارتباط آغاز و بخش‌های مختلف بازداشتگاه کهریزک مورد بازدید و بازرسی دادستان نظامی تهران و قاضی پرونده قرار گرفت. در ادامه با اخذ لیست کامل اسامی متهمان اعزامی به بازداشتگاه کهریزک در جریان حوادث بعد از انتخابات، تمامی آنان شناسایی و ۹۸ نفر شکایت خود را به دادرسی نظامی تهران اعلام کردند و مصدومان به پزشکی قانونی معرفی شدند.

۲- در روند رسیدگی به پرونده، با پرداخت خسارت و دلجویی از شاکیان، در نهایت تعداد ۵۱ نفر از آنان، رضایت خود را اعلام نمودند.

۳- به دلیل جان باختن ۳ نفر از بازداشت‌شدگان، به نام‌های مرحوم محسن روح‌الامینی، مرحوم امیر جوادی‌فر و مرحوم محمد کامرانی و شکایت اولیاء دم، تحقیقات جامعی در این خصوص از متهمان، شهود و مطلعین صورت گرفت و از پزشکی قانونی خواسته شد که با توجه به معاینه اجساد، ضمن اخذ نظر هیات تخصصی پزشکی قانونی، نظر خود را درباره علت تامه فوت آنان اعلام نماید. پزشکی قانونی در نظریه خود ضمن رد فوت نامبردگان به لحاظ ابتلاء به بیماری مننژیت، با تایید وجود آثار متعدد ضرب و جرح بر روی اجساد، علت درگذشت متوفیان را مجموع صدمات وارده اعلام کرد.

۴- تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد؛ بازداشتگاه کهریزک از شرایط نامناسبی به لحاظ زیستی، بهداشتی و تغذیه برخوردار بوده و شکات نیز بدون رسیدگی‌های لازم پزشکی در کنار برخی افراد سابقه‌دار و شرور نگهداری می‌شدند و به دلیل ظرفیت محدود بازداشتگاه، تعداد زیادی از دستگیرشدگان در فضایی محدود و وضعیت سخت، ایام بازداشت خود را سپری کرده‌اند. در مجموع بازداشتگاه کهریزک فاقد استانداردهای لازم برای نگهداری متهمین بوده و برخوردهای ناهنجار و تنبیهات بدنی مامورین نیز این شرایط بد را تشدید کرده است.

۵- پس از تحقیقات اولیه، عوامل دخیل در پرونده به عنوان متهم به دادرسی نظامی احضار و از آنان بازجویی به عمل آمده و تا پایان تحقیقات در مجموع ۲۲ نفر از رده‌ها و قسمت‌های مختلف نیروی انتظامی و افراد مرتبط، به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفتند.

۶- دادرسی نظامی تهران در نهایت پس از تحقیقات و با توجه به اقاریر و اظهارات متهمان، گواهی شهود، مدارک و اسناد موجود، اظهارات شکات و مطلعین، معاینه محل وقوع جرم، استعلامات متعدد از مراجع ذی‌ربط، نظریات پزشکی قانونی در خصوص چگونگی و میزان جراحات و صدمات وارده به شاکیان و علل فوت متوفیان، مواجهه حضوری و سایر قرائن موجود، در مجموع ۱۲ نفر از متهمان را مجرم شناخته و در خصوص آنان کیفرخواست صادر و نسبت به سایر متهمان حسب مورد، قرار منع پیگرد و موقوفی تعقیب صادر نموده است.

۷- براساس مدارک و شواهد موجود و نظریات پزشکی قانونی، دادرسی نظامی تهران جان باختن مرحوم محسن روح‌الامینی، مرحوم امیر جوادی‌فر و مرحوم محمد کامرانی را به استناد بند «ب» ماده ۲۰۶ «قانون مجازات اسلامی» از مصادیق قتل عمد تشخیص داده و در همین ارتباط از دادگاه نظامی برای ۳ نفر از متهمان شاغل در بازداشتگاه کهریزک به اتهام مشارکت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمد سه نفر، درخواست مجازات نموده است.

۸- سایر اتهامات منتسب به متهمانی که پرونده آنان منتهی به صدور کیفرخواست در دادرسی نظامی شده، عبارت است از:

- آمریت و مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت به شکات.

- محروم کردن بازداشت‌شدگان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع.

- بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی به دلیل عدم مدیریت و نظارت لازم بر بازداشتگاه.

- آمریت و مشارکت در گزارش خلاف واقع در خصوص علت و نحوه درگذشت سه تن از متهمان بازداشتی در کهریزک.

لازم به ذکر است که سازمان قضایی نیروهای مسلح مطابق با مقررات قانونی، پس از صدور حکم قطعی، اسامی متهمان را اعلام خواهد کرد.

متن کامل گزارش کمیته ی تحقیق و تفحص مجلس درباره کهریزک

بسمه تعالی

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی؛ پیرو تاکید جنابعالی مبنی بر تشکیل کمیته‌ای جهت پیگیری مسائل مربوط به بازداشتی‌ها و حوادث پس از انتخابات دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بدین وسیله گزارش نهایی آن ایفاد می‌گردد.

علاءالدین بروجردی رییس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی.

با استعانت از ذات لایزال الهی و مبتنی بر اصل ۸۴ قانون اساسی گزارش مربوط به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری در دو بخش به استحضار همه می‌رسد.

بخش اول:

چگونگی تشکیل کمیته و اقدامات انجام شده

پس از حوادث انتخابات ریاست جمهوری با تدبیر ریاست محترم مجلس شورای اسلامی جناب آقای دکتر لاریجانی کمیته‌ای جهت پیگیری مسائل مربوط به بازداشت‌شدگان و التهابات پیش آمده تشکیل شد، این کمیته متشکل از جمعی از اعضای کمیسیون‌های امنیت ملی، قضایی، بهداشت و درمان و آموزش و تحقیقات بوده است. در فراز نخست این گزارش شایان ذکر است که قبل از تشکیل این کمیته در روز ۲۴ خردادماه یعنی دو روز پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به مناسبت حوادث به وجود آمده در کوی دانشگاه تهران از جانب ریاست محترم مجلس شورای اسلامی کمیته‌ای با مسوولیت جناب آقای ابوترابی نایب رییس مجلس شورای اسلامی تشکیل شد. لذا ارائه گزارش در خصوص حوادث خوابگاه دانشجویان بر عهده آن کمیته می‌باشد و این کمیته ورود در بررسی مسائل مربوطه به کوی نداشته است.

کمیته بررسی مسائل مربوط به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری رسماً در تاریخ پنجم مردادماه تشکیل شد، اولین جلسه رسمی کمیته در روز دوشنبه ششم مردادماه تشکیل و ضمن بررسی جوانب مختلف حوادث به وجود آمده تقسیم کار شد و مقرر گردید کمیته جلسه‌ای با دادستان وقت عمومی و انقلاب تهران تشکیل دهد. این جلسه در بعدازظهر همان روز تشکیل شد و قاضی مرتضوی در این جلسه گزارشی از روند دستگیری‌ها و بازداشتی‌ها ارائه داد، وی گفت هم اینک حدود ۳۹۰ نفر بازداشت هستند که از این تعداد حدود ۲۵۰ نفر بازداشتی‌های میدانی صحنه اغتشاشات و ۵۰ نفر بازداشتی‌های غیرمیدانی هستند.

از وی در خصوص کشته شدن سه تن از افراد بازداشت شده آقایان روح‌الامینی، کامرانی و جوادی فر پرسیده شد. وی دلیل این مساله را بنا بر بررسی‌های انجام شده از سوی پزشکی قانونی مننژیت دانست و متذکر شد که با سرعت در بازداشتگاه‌ها عملیات واکسیناسیون مننژیت در حال انجام می‌باشد.

هیات از وی پرسید به چه دلیل دستگیرشدگان روز ۱۸ تیرماه به بازداشتگاه کهریزک منتقل شدند، ایشان ضمن مناسب و استاندارد دانستن این بازداشتگاه مساله فقدان ظرفیت زندان اوین را اصلی‌ترین دلیل جهت انتقال این بازداشت‌شدگان به کهریزک دانست. در این جلسه هیات، از دادستان وقت تهران خواست اولاً کسانی که دارای اتهام سنگینی نیستند هرچه سریعتر آزاد شوند، ثانیاً تکلیف همه بازداشت‌شدگان براساس قواعد حقوقی هرچه سریعتر تعیین شود، ثالثاً اطلاع رسانی به خانواده‌ها با سرعت انجام پذیرد تا التهابات ناشی از نگرانی آنان کاهش یابد، رابعاً براساس گزارشات رسیده تخلفاتی از ناحیه برخی از ضابطین خصوصاً در کهریزک وجود دارد، لذا هر چه سریعتر مسیر برخورد با آنان هموار شود.

هیات روز سه‌شنبه هفتم مردادماه به زندان اوین عزیمت کرد و طی دیدار پنج ساعته با همه زندانیان دستگیر شده میدانی اغتشاشات دیدار و سخنان آنان را استماع کرد، در وهله نخست هیات به دیدار حدود ۶۰ تن از بازداشت‌شدگان منتقل شده از کهریزک به اوین رفت و به شکل مفصلی سخنان آنان را شنید. آنان مجموعه آزارهای انجام شده را به اطلاع هیات رساندند که اهم آن آزارها عبارت بود از زندانی شدن ۱۴۷ نفر در يك مساحت کم، عدم وجود تهویه، فقدان آب و غذای مناسب، شنیدن فحش‌های رکیک، کلاغ‌پر رفتن همراه با ضرب و شتم، همجواری با ارادل و اوباش و تحقیر شدن.

پس از استماع سخنان آنان در جمع سایر بازداشت‌شدگان نیز حضور یافته و آنان نیز از روند دستگیری، بازداشت و انتقال به اوین نقطه‌نظرات خود را با هیات در میان گذاشتند. مجموعه سخنان آنان نیز اظهار نارضایتی از روند دستگیری و برخوردهای نامناسب در بازداشتگاه‌ها بود. لیکن هیچ گونه شکایتی از زندان اوین و ماموران و مسوولان آن نداشتند.

پس از دیدار با زندانیان هیات جلسه‌ای نیز با مسوولان زندان اوین و قاضی حداد معاونت وقت امنیت دادستانی تهران داشت در آن جلسه مسوولان اوین اذعان داشتند که انتقال بازداشت‌شدگان هجدهم تیر به بهانه فقدان جا و ظرفیت در زندان اوین مطلب صحیحی نیست. زندان اوین کاملاً آمادگی پذیرش آن بازداشت‌شدگان را داشته است. در همین روز با همکاری دادستان وقت تهران مقرر شد که حدود ۱۴۰ تن از بازداشت‌شدگان که دارای اتهامات سنگینی نبودند، آزاد شوند که این مساله طی روزهای سه‌شنبه هفتم و چهارشنبه هشتم مردادماه محقق شد.

در روز چهارشنبه هشتم مردادماه جمعی از اعضای هیات از بند ۲۰۹ زندان اوین بازدید کردند در این بازدید امکان تماس مستقیم با زندانیان فراهم نشد و صرفاً از بندها و سلول‌ها و امکانات موجود و همچنین سلول‌های مربوط به بازجویی‌ها بازدید به عمل آمد. در روز شنبه دهم مرداد جمعی از اعضای هیات با آقای علوی قائم مقام وزارت اطلاعات که در فقدان وزیر در اصل مسوولیت وزارتخانه را عهده‌دار بودند جلسه داشته و پس از این جلسه با حضور مجدد در بند ۲۰۹ زندان اوین هیات با دو تن از زندانیان آقایان قوچانی و چوبینه در خصوص وضعیت زندان و نوع تعامل ماموران و ضابطین گفت‌وگوی مفصلی نمود.

بیشترین نگرانی آنان در خصوص بلاتکلیفی‌شان در زندان بود.

«پس از آن این هیات از بند ۲۴۰ زندان اوین بازدید کرد و پس از آن به شکل رندوم با دو تن از زندانیان آقایان امام و آقای گفت‌وگو کرد. در این گفت‌وگو آنان از وضعیت زندان، ماموران، بازجویان و ضابطین شکایتی نداشتند اما بیان کردند که به دلیل آن‌که زندانی نظامی هستند که خود را متعلق و فدایی آن می‌دانند شکوه دارند و این موضوع را عذابی روحی شدید برای خود می‌دانستند.

هیات در تاریخ ۲۱ مرداد ماه مجدداً از زندان اوین بازدید به عمل آورد و با حضور در بندهای مختلف با بازداشت‌شدگان گفت‌وگو کردند. در نهایت جمعی از اعضای هیات از بند ۲ الف بازدید و با آقایان ابطحی، عطریانفر و تاجزاده نیز گفت‌وگو کردند. شایان ذکر است که با عنایت به نگرانی شدید آقای تاجزاده از سلامتی وی تا جایی که حتی شایعاتی مبنی بر کشته شدن او منتشر شده بود، هیات اصرار به ملاقات با تاجزاده داشت.

خانم الهیان نیز از بند مربوط به نسوان بازدیدی به عمل آورد که در این رابطه گزارشی مبسوط تهیه و به مراجع ذیربط ارسال نمودند. خانم الهیان متذکر شدند که خانم‌های حاضر در بند نسوان شکایتی از وضعیت زندان اوین نداشتند و بیشتر از زندانی بودن خود شاکی بودند.

این هیات روز دوشنبه ۱۹ مرداد ماه در پی تقاضای اعضای کمیته منصوب از ناحیه دو تن از کاندیداها که پیگیر مسایل بازداشت‌شدگان پس از انتخابات بودند با تقاضای قبلی جهت ملاقات با هیات در مجلس حضور یافته و با کمیته ملاقات کردند، در این ملاقات آنها ضمن تشریح دریافت‌های خود و گزارشات رسیده به آنان، مدعی شدند که ۶۹ نفر در حوادث اخیر کشته شده‌اند، این هیات از آنان خواست لیست حاوی اسامی و مشخصات این افراد را ارائه دهند، آنان نیز لیستی را متشکل از نام و فامیل ارائه کردند، پس از آن از آنها خواسته شد مشخصات بیشتری که قابل پیگیری باشد را ارائه دهند و آنان نیز پذیرفتند ولیکن تا زمان تدوین این گزارش جز همان ورقه حاوی نام و فامیل افراد اطلاعات تکمیلی واصل نشده است.

در همان روز هیات جلسه‌ای را به تقاضای جمعی از خانواده‌های زندانیان از جمله خانم و خواهر تاجزاده، خانم میردامادی و خانم تاجرنیا به آنها داشت و نقطه نظرات آنها را نیز استماع کرد، هیات هم چنین با برخی از بازداشت‌شدگان پس از آزادی نیز تماس گرفت و مجدداً در شرایط جدید از آنان خواست چنانچه دارای اطلاعاتی هستند که در زمان بازداشت نتوانسته و یا نخواهند بیان نمایند را با کمیته در میان گذارند.

پس از انتشار نامه آقای کروبلی مبنی بر آزار جنسی برخی از زندانیان، کمیته با ایشان نیز جلسه مفصلی داشته و سخنان وی را استماع کردند، هیات هم چنین ضمن دیدار با رییس قوه قضاییه، آیت‌الله آملی لاریجانی در آغازین روزهای انتصاب ایشان ضمن ارائه گزارشی از مجموعه دریافت‌های خویش، خواهان تسریع در روند بررسی پرونده‌ها و تعیین تکلیف باقی مانده زندانیان شد.

کمیته طی جلسه‌ای با هیات سه نفره منصوب از جانب رییس قوه قضاییه یعنی آقایان ریسی، محسنی اژه‌ای و خلفی ضمن ارائه گزارش خود از نتایج اقدامات آنان نیز مطلع شد. این کمیته هم چنین طی جلسه‌ای با رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح در رابطه با مسایل مربوط به برخورد جدی با متخلفین به خصوص در بازداشتگاه کهریزک گفت‌وگو نمود و خواستار برخورد جدی و عادلانه با آنها شد.

هم چنین این هیات متذکر شد که در نظام عادلانه اسلامی باید بدون توجه به عناوین، با مقصرین اصلی برخورد شود و افکار عمومی باید جدیت در برخورد را ببینند.

از آنجا که به طور همزمان با تشکیل این کمیته، هیاتی متشکل از نمایندگان قوای سه گانه به دستور مقام معظم رهبری در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی جهت بررسی مسایل مربوط به حوادث پس از انتخابات تشکیل شده بود و دو تن از اعضای این هیات آقایان سروری و دهقان نمایندگان تهران و طرفه جزو هیات بودند لذا کمیته از طریق آقای سروری که عضو مشترک هر دو کمیته بود اطلاعات لازم را تبادل نمودند.

ضمناً طی این ایام کمیته با هدف دفاع از حقوق شهروندی امکان تماس و ارتباط با بسیاری از شهروندان را جهت رایه هر گونه شکایت یا نقطه نظری چه از طریق تماس تلفنی و یا حضوری فراهم کرده است.

نتایج و استنتاجات :

۱- در خصوص بازداشتگاه کهریزک باید اذعان نمود که از ابتدا این بازداشتگاه با کارویژه نگهداری ارادل و اوباش و فروشندگان کلان مواد مخدر تشکیل شده بود. متأسفانه به مرور زمان سایر زندانیان نیز به دستور مقامات قضایی به آن زندان راه می‌یابند. در خصوص این بازداشتگاه آقای دربین، رییس دفتر ویژه ریاست وقت قوه قضاییه در تاریخ ۱۷/۱۱/۸۶ طی نامه‌ای محرمانه خطاب به آقایان یساقی، رییس سازمان زندان‌ها و مرتضوی دادستان وقت عمومی و انقلاب تهران می‌نویسد: در خصوص بازداشتگاه کهریزک موسوم به ۲۱۰ ریاست قوه قضاییه مقرر فرموده‌اند لازم است بازداشتگاه کهریزک با نظارت مستقیم سازمان زندان‌ها برای متهمین دادسرای تهران باشد و هیچ متهمی از حوزه‌های دیگر بدون هماهنگی با دادستان تهران به این بازداشتگاه اعزام نشود.

از این نامه رونوشتی جهت آقایان آوایی، رییس کل دادگستری استان تهران جهت اقدامات لازم و سردار سرتیپ احمدی مقدم فرماندهی نیروی انتظامی جهت استحضار ارسال می‌شود. نتیجه آنکه اولاً کهریزک یک بازداشتگاه رسمی بوده و همه مسوولان قضایی از بالاترین رده از آن مطلع و حتی بازدیدهایی نیز داشته‌اند. لذا اینکه برخی مسوولان قضایی طی مصاحبه‌هایی از خود سلب مسوولیت نموده‌اند به هیچوجه قابل پذیرش نیست و امروز بیش از همه دستگاه قضایی باید پاسخگوی ضعف‌ها و خلل‌های این بازداشتگاه باشد. ثانیاً اصلی‌ترین دلیل ایجاد بازداشتگاه کهریزک تادیب ارادل و اوباش خطرناک و هتک‌کنندگان به نوامیس مردم، متجاوزین به عفت و فروشندگان بزرگ مواد مخدر و مجرمین خطرناک بوده؛ لذا فارغ از بحث اغتشاشات پس از انتخابات انتقال برخی مجرمین با جرم‌های دیگر به این بازداشتگاه فاقد توجیه است و در این خصوص نیز دستگاه قضا باید پاسخگو باشد.

در همین راستا در تاریخ ۳۰/۱/۸۸ فرماندهی انتظامی تهران بزرگ طی نامه‌ای خطاب به دادستان وقت عمومی و انقلاب تهران متذکر می‌شود که در حال حاضر دادسراهای نواحی مختلف تهران بسیاری از متهمان که میزان کشفیات مواد مخدر آنها فقط چند گرم می‌باشد را به زندان کهریزک معرفی می‌کنند و عملاً زندان مذکور محل نگهداری متهمین انواع جرایم شده است. از آنجایی که برابر تدبیر زندان کهریزک جهت نگهداری متهمین ارادل و اوباش و مواد مخدر فروشان ساماندهی گردیده است مستدعی است مراتب را به کلیه دادسراهای تهران ابلاغ فرمایید و چنانچه صلاح بدانید از اعزام متهمین غیرمربوط خودداری شود.

همچنین فرماندهی انتظامی تهران بزرگ در تاریخ ۵/۲/۸۸ طی نامه‌ای خطاب به جانشین ناجا متذکر می‌شود که عطف به هاشم نامه شماره ۱۱۱۶ / ۰۷ / ۲۰۴ / ۲ / ۱۷۲۶ مورخ ۲۱/۱۲/۸۷ پلیس آگاهی ناجا در اجرای امریه حضرت عالی نامه‌ای به دادستان عمومی و انقلاب تهران جناب آقای مرتضوی تنظیم مبنی بر اینکه کهریزک برابر تدابیر قبلی محل نگهداری ارادل و اوباش، مواد فروشان و مجرمین خطرناک بوده، لیکن دادسراها هم‌اکنون بی‌رویه هر نوع متهم را اعزام می‌نمایند؛ لذا ابلاغ فرمایید که مانند قبل فقط متهمین مذکور اعزام گردند.

ثالثاً با توجه به آنچه گذشت اعزام ۱۴۷ تن از بازداشت‌شدگان اغتشاشات روز ۱۸ تیر ماه به چنین بازداشتگاهی به هیچوجه قابل پذیرش نیست. بر اساس بررسی‌های به عمل آمده در روز ۱۹ تیر ماه به دستور دادستان وقت تهران این جمع از بازداشت‌شدگان به کهریزک اعزام می‌شوند. اگر چه اعزام این افراد به کهریزک حتی در صورت فقدان ظرفیت زندان اوین هم قابل توجیه نیست، لکن مسوولان زندان اوین در جلسه کمیته با آنان اذعان داشتند که زندان اوین ظرفیت پذیرش آن بازداشت‌شدگان را داشته است. ضمن آنکه مسوولان بازداشتگاه کهریزک با این عنوان که ظرفیت پذیرش این تعداد از بازداشت‌شدگان را ندارند در هنگام نخست از پذیرش آنان سر باز زده و بازداشت‌شدگان ساعتی نیز در بیرون از بازداشتگاه معطل بوده اما به دلیل اصرار مقام قضایی دستور دهنده، مجبور به پذیرش می‌شوند و لذا بازداشت‌شدگان را در سالن کوچک قرنطینه به مساحت ۷۰ متر جا می‌دهند و طی چهار روز حضور این تعداد از بازداشت‌شدگان در شرایط

بسیار سخت و بد آب و هوا در گرمای تابستان بدون وجود تهویه و امکانات بهداشتی، غذایی و آشامیدنی و همچنین ضرب و شتم و توهین و تحقیر توسط ماموران نگهداری آنان در جوار ۳۰ نفر از ارادل و اوباش پرخطر همه و همه موجب شد که دل رهبر معظم انقلاب از آن به درد آید.

مقام معظم رهبری پس از دریافت اولین گزارشات از ضرب و شتم و رفتارهای غیرانسانی در بازداشتگاه کهریزک به سرعت دستور انتقال زندانیان به مکان مناسب، تعطیلی زندان کهریزک، بررسی دقیق و همهجانبه مسائل به وجود آمده و نهایتاً برخورد با عوامل و مسببان این حوادث را صادر فرمودند و در پی این دستور کمیته‌ای نیز متشکل از نمایندگان سه قوه در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تشکیل شده است. تاکنون مقام معظم رهبری دستورات بسیاری را برای پیگیری و به نتیجه رساندن این مساله با عنایت به گزارشات کمیته تشکیل شده در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی صادر فرموده‌اند که عملاً مسیر را جهت به ثمر رساندن کار برای مسوولان فراهم آورده است. کمیته مجلس بر آن است که در مساله مربوط به بازداشتگاه کهریزک عملاً دو ظلم بزرگ انجام شده است.

الف - ظلم آشکار بر بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر ماه که باید از آنان دلجویی درخوری شود.
ب - ظلم بزرگ‌تر بر نظام جمهوری اسلامی رفته و عملاً آبروی يك نظام برآمده از خون شهیدان به بازی گرفته شده و موجب وهن نظام اسلامی در منظر جهانیان شده است و باید دستگاه قضایی با ریشه‌یابی دقیق و برخورد جدی با همه عوامل این حادثه تلخ اعم از قضایی، اداری و انتظامی و بدون رعایت هر گونه ملاحظه‌ای و با تقدم دلسوزی تام نسبت به آبروی نظام جمهوری اسلامی این مساله را به نتیجه برساند و افکار عمومی را از اقدامات خود مطلع و با عوامل اصلی بدون توجه به عناوین آنان برخورد نماید.

۲- در خصوص کشته شدن سه تن از بازداشت‌شدگان آنچه تاکنون قابل توجه است اینکه آنان با توجه به عوامل متعدد از جمله کمبود مکان، ضعف امور بهداشتی، تغذیه نامناسب، گرما، فقدان کولر و ... و در نتیجه ضرب و شتم و بی‌توجهی ماموران و مسوولان بازداشتگاه به وضعیت جسمی آنان بوده و اساساً طرح مساله‌ای با عنوان مننژیت رد شده است.

مرحوم جوادی‌فر یکی از دستگیرشدگان ۱۸ تیر در بین راه انتقال از کهریزک به اوین جان خود را از دست داده است. ایشان در زمان دستگیری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و قبل از انتقال به کهریزک مداوا گردیده ولی با این حال نامبرده از لحاظ جسمی ضعیف شده بود و توان مقاومت در برابر صدمات جسمی و روحی بازداشتگاه کهریزک را نداشته است و در چهار روز حضور در کهریزک يك بار به پزشك وظیفه زندان مراجعه کرده که مداوای خاصی نسبت به ایشان انجام نمی‌پذیرد. به هر حال ایشان با حالت وخیم سوار اتوبوس می‌شود و در همان آغاز حرکت اتوبوس‌ها نامبرده وضعیت بحرانی پیدا نموده و در بیرون از اتوبوس جان می‌دهد.

همچنین مرحوم روح‌الامینی در مسیر انتقال از کهریزک به اوین وضعیت وخیمی داشته که هر چه بازداشت‌شدگان به ماموران محافظ در این خصوص متذکر شده‌اند آنان بدون توجه از این مساله گذشتند. انتقال از کهریزک به اوین با اتوبوس‌های نامناسب و با ازدحام بسیار زندانیان آن هم در اوج گرما در ساعت ۱۰ صبح تا دو بعدازظهر انجام شد و در اوین نیز علی‌رغم وخیم بودن وضعیت مرحوم روح‌الامینی از ساعت ۱۴ الی ۱۷ در نوبت قرنطینه بوده و در ساعت ۱۷ پزشك وی را جهت مداوا به بیمارستان اعزام نمود.

مرحوم محمد کامرانی نیز پس از دستگیری بدون بازجویی به زندان کهریزک منتقل می‌شود و در آنجا نیز همچون سایر زندانیان مورد ضرب و شتم و تحقیر قرار می‌گیرد و وی نیز تحمل صدمات وارده را نداشته و پس از بازگشت به زندان اوین به بیمارستان لقمان منتقل می‌شود و در بیمارستان نیز رسیدگی لازم صورت نمی‌گیرد و وضعیت بحرانی نامبرده پس از ۳۰ ساعت از انتقال به بیمارستان به خانواده وی اطلاع داده می‌شود. آنها همان شب فرزند خود را به بیمارستان مهر منتقل نموده، اما انتقال ایشان ثمره‌ای نداشته و وی در بیمارستان مهر جان خود را از دست می‌دهد.

کمیته تاکید می‌کند که بررسی همهجانبه دلایل کشته شدن این سه جوان بازداشت‌شده بر عهده دستگاه قضایی است و مسوولان قضایی باید در این خصوص با دقت و سرعت بررسی نموده و به خانواده محترم آنان و افکار عمومی پاسخگو باشند.

۳- در خصوص طرح مساله آزار جنسی برخی بازداشت‌شدگان کمیته بررسی‌های جامعی انجام داده است. پس از طرح نامه آقای کروی و انعکاس رسانه‌ای آن هیات با وی ملاقات کرده و خواستار ارائه اسناد و مدارک و شواهد شد. وی در آن دیدار در پاسخ سوال کمیته مبنی بر اینکه چند نفر به شخص شما مراجعه و مدعی آزار جنسی شده‌اند پاسخ داد که چهار نفر مراجعه مستقیم داشته‌اند. سوال دیگر کمیته از وی این بود که آیا برای شما وقوع آزار جنسی بر روی این چهار نفر قطعی است؟ وی با برآشفتگی منکر قطعیت شد و قائل بود که به این دلیل نامه‌ای به ریاست مجمع تشخیص مصلحت

نظام ارسال نموده تا بررسی نمایند و در صورت وقوع با این مساله برخورد جدی شود و در صورت عدم وقوع رفع شبهه شود.

آقای کروی از ارانه هر گونه سند و مدرکی به کمیته استنفکاف ورزید و اعلام کرد در صورت تعیین هیاتی از جانب شخص رییس قوه قضاییه حاضر است اسناد و مدارک خود را ارائه نماید. این خواسته آقای کروی از طریق کمیته با ریاست مجلس شورای اسلامی جناب آقای دکتر لاریجانی در میان گذاشته شد و نهایتاً ریاست قوه قضاییه با تعیین سه نفر نماینده از طرف خود آنان را مسوول بررسی همهجانبه موضوع نمود که گزارش کار این کمیته به اطلاع همگان رسید.

اما کمیته مجلس شورای اسلامی نیز در این خصوص اقدامات جدی و بررسی‌های همهجانبه به عمل آورد تا جایی که از طریق به اطلاع هیات رسید که فردی که مورد آزار جنسی قرار گرفته آماده است ماجرا را برای هیات بیان کند. ریاست مجلس شورای اسلامی به محض اطلاع از چنین مساله‌ای دستور دادند با تمهیداتی به دفتر خودشان دعوت و هیات با وی گفت‌وگو نمایند. این جلسه با حضور رییس دفتر ریاست مجلس و حتی دو تن از نمایندگان غیر عضو کمیته، آقایان کاتوزیان و مطهری تشکیل شد و کاملاً برای همه حضار در جلسه آشکار شد که مادر آن جوان بر اثر کثرت شایعات دچار نوعی توهم شده و هیچگونه آزار جنسی متوجه آن فرد نشده و خود وی نیز قائل بود که مادرش درگیر یک توهم ذهنی است.

همچنین اعضای کمیته بررسی‌های دیگری داشته و هیات دبیرخانه شورای عالی نیز در این خصوص به تفصیل بررسی کرده و نتایج هر سه کمیته مجلس، قوه قضاییه و دبیرخانه شورای عالی دقیقاً منطبق بر هم بوده و آن اینکه اعلام می‌شود ضمن بررسی‌های همهجانبه انجام شده به هیچ موردی از آزار جنسی نرسیده و آن را قویاً تکذیب می‌نماییم.

۴- در بررسی‌های به عمل آمده از زندان اوین طی بازدیدهای هیات از بندهای مختلف چه زندانیان میدانی اغتشاشات و چه زندانیان غیرمیدانی هیچ گونه شواهدی دال بر شکنجه و آزارهای جسمی دیده نشده است، اما همان‌گونه که در همه ملاقات‌ها با مسوولان قضایی از جانب هیات تبیین شد ضروری است در خصوص زندانیان باقی‌مانده هرچه سریع‌تر تعیین تکلیف شود و آنان در روند دادرسی از همه حقوق خود مبتنی بر قانون برخوردار باشند.

۵- کمیته ضمن دفاع از کلیت نیروی انتظامی و قدرشناسی از زحمات پرسنل پرتلاش نیرو در صیانت از امنیت شهروندان گزارش‌هایی از برخوردهای نامناسب برخی از افراد نیروی انتظامی دریافت نموده است. در این خصوص لازم است سیستم‌های نظارت و بازرسی در این نیرو تقویت شود و از رفتارهای غیرمسئولانه جلوگیری شود. همچنین لازم است نیروی انتظامی از ابزارهای مناسب جهت برخورد با اغتشاشات برخوردار شود که سبب کاهش خسارت‌های جانی و مالی گردد که در این خصوص نیاز است دولت و مجلس تمهیداتی را جهت تامین بودجه و تقویت نیروی انتظامی بیندیشند.

۶- کمیته تاکید می‌کند تمامی بازداشتگاه‌ها باید زیر نظر سازمان زندان‌ها اداره شود و این سازمان موظف است در تمامی زمینه‌ها پاسخگوی شرایط زندان‌ها باشد، لذا در این خصوص مدیریت دستگاه قضایی ضمن بررسی همه جانبه باید دستورات قاطعی صادر نماید. لذا کمیته یادآور می‌شود که هنوز هم برخی دیگر از بازداشتگاه‌ها وجود دارد که هرچه سریع‌تر باید نسبت به نظارت بر آن‌ها و استانداردسازی آنها اقدام شود.

۷- کمیته قائل است متأسفانه عدم اطلاع‌رسانی به موقع به خانواده‌ها در خصوص دستگیری‌ها موجب سردرگمی، گسترش شایعات و ناامنی روانی جامعه شده بود، لذا لازم است اطلاع‌رسانی به خانواده زندانیان توسط نیروی انتظامی، امنیتی و قضایی در اسرع وقت صورت پذیرد. همچنین دستگیری افراد باید در ساعات مناسب که موجب سلب امنیت روانی خانواده‌ها نشود صورت پذیرد.

۸- کمیته معتقد است یکی از نکات مهم برای پیشگیری چنین حوادثی اتخاذ سازوکارهای واقع‌بینانه و طراحی روندهایی است که موجب تکرار چنین وقایعی نشود و به عنوان پیشنهاد مشخص باید زیر نظر بالاترین مقامات دستگاه‌های ذی‌ربط به شکل نوبه‌ای و مرتب از بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها بازدید به عمل آمده و اشکالات گوشزد شود.

همچنین لازم است ضوابطی یکسان برای همه زندان‌ها تدوین شود چنانچه امور نیازمند قانون‌گذاری باشد، بی‌تردید مجلس شورای اسلامی آمادگی همکاری کامل را دارد. کلام آخر آن‌که کمیته مجلس شورای اسلامی با هدف دفاع از حقوق مردم ضمن بررسی همه جانبه حوادث پس از انتخابات وقت خود را صرفاً به تهیه و ارائه یک گزارش سپری ننمود، بلکه از نخستین روز ماموریت یافتن از ناحیه ریاست محترم مجلس شورای اسلامی با جلسات مستمر و ملاقات با مسوولین، بازداشت‌شدگان و خانواده‌های آنان به اصلاح مسیر پرداخت و در این خصوص برخی از اعضای کمیته دهها ساعت وقت جهت پیگیری امور مربوط به پاسخگویی به مردم و

خانواده‌ها صرف نمودند، و از طرف دیگری در حالی که استراتژی اطلاع‌رسانی دقیقی جهت ارائه اطلاعات دقیق و شفاف و به موقع برای مردم عزیزمان وجود نداشت این کمیته تلاش کرد تا حدودی این خلا را نیز جبران نماید.

اما در فراز آخر این گزارش باید بر این دو نکته تاکید نمود که مأموریت این کمیته بررسی از نوع معلول بود. بدان مفهوم که حوادثی پس از انتخابات اتفاق افتاد و این کمیته در خصوص بدرفتاری‌ها و کژی‌های پدید آمده در ذیل این حوادث در راستای وظایف نمایندگی و به عنوان دفاع از حقوق شهروندی وارد عمل شده است و طبیعتاً دستورات، بیانات و تاکیدات مقام معظم رهبری مسیر این پیگیری‌ها را هموار و انگیزه این کمیته را در استمرار جدی اقدامات خود مضاعف نمود اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که از علل اصلی پدید آمدن این حوادث نباید غافل ماند و از جمله القای يك دروغ بزرگ به نام تقلب در انتخابات ریاست جمهوری و رفتارهای غیرقانونی که سبب ایجاد این حوادث شد و اگر همگان براساس چارچوب‌های قانونی مسیر خود را طی می‌نمودند و اگر دو کاندیدای ریاست جمهوری دست به قانون‌شکنی، تحریک احساسات و عواطف مردم نمی‌پرداختند امروز شاهد این گونه حوادث تلخ نبودیم که سبب هتك حرمت نظام مقدس جمهوری اسلامی و تضییع فرصت گران‌سنگ حضور ۴۰ میلیونی مردم در پای صندوق‌های رای شود. بی‌تردید آنان باید پاسخگو باشند و دستگاه قضایی در خصوص این گونه رفتارهای مجرمانه نباید بی‌اعتنا باشد.

ج: عكس



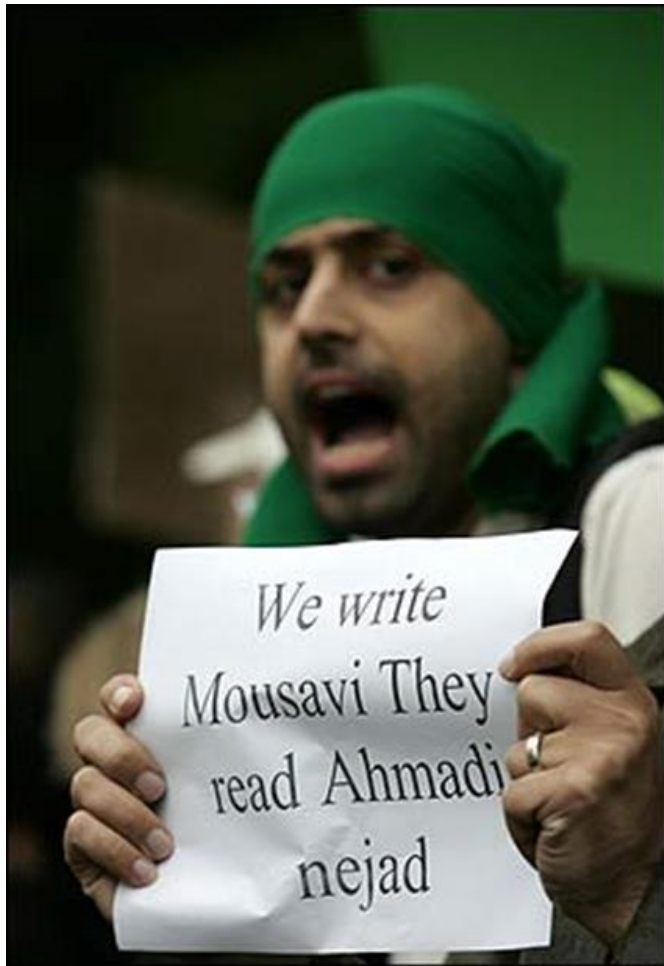


Photo: Farhad Rajabali

© news.gooya.com























پایان